





سیری در معارف اسلام

# عباد خدا در محک ترازوی الهی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

سمنان - مهدیه اعظم - دهه دوم صفر - ۱۳۹۸ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## عباد خدا در محک ترازوی الهی (سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ویرایش: سید جمال‌الدین نصیری .....
- صفحه‌آرا: م. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ناظر فنی: سید محمدجواد آصف آگاه .....
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

جلسه اول: میزان‌ها در قرآن.....	۱۱
تفسیر آیه ۲۵ سوره مبارکه حدید.....	۱۳
۱. بیّنات.....	۱۳
ارسال حضرت موسی <small>علیه السلام</small> با ۹ معجزه.....	۱۴
معجزه، ابزار اثبات رسالت.....	۱۵
۲. کتاب.....	۱۶
هدف از نزول قرآن.....	۱۷
۳. میزان.....	۱۹
نمونه‌ای از آیات معرفی الگو در میزان‌گیری.....	۱۹
مسئولیت بسیار سنگین، اما ارزشمند معلمی.....	۲۰
میزان‌گیری لقمه برای ایجاد نسل پاک.....	۲۱
روضه دفن ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> .....	۲۲
جلسه دوم: مصالح بهشت و جهنم.....	۲۵
ساختن بهشت و جهنم در همین دنیا.....	۲۷
چرایی انحصار قبول عمل صالح از مؤمنین.....	۲۸
حکایت شیرینی سختی‌های دنیا برای مؤمن.....	۲۹
حکایت صاحب با نفس چلوکبابی.....	۳۰
از پیش فرستادن مصالح بهشت و دوزخ.....	۳۲
بهشت و جهنم نقد.....	۳۳
حکایت رؤیت قبر پر از آتش.....	۳۳



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

- ۳۶..... میزان گیری برای تشخیص بهشتی یا جهنمی بودن.
- ۳۶..... روضه اسیری حضرت زینب کبری علیها السلام.
- جلسه سوم: صدق و صداقت.**..... ۳۹
- ۴۱..... معیارهای سنجش قلب، نفس، اعضا و جوارح.
- ۴۲..... شش عمل در قبال بهشت.
- ۴۳..... پرهیز از دروغگویی.
- ۴۳..... جواز دروغ برای حفظ جان، مال و آبرو.
- ۴۴..... فسادى به وسعت عالم با دروغ.
- ۴۵..... سیاست همراه با صداقت امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۴۷..... لزوم داشتن صداقت از زمان شروع زندگی.
- ۴۸..... تقابل هشام بن عبدالملک با طاووس یمانی.
- ۵۰..... روضه برگشتن اسب بی صاحب به خیمه‌ها.
- جلسه چهارم: وفای به عهد.**..... ۵۳
- ۵۵..... تضمین بهشت با قبول شش عمل.
- ۵۶..... اجتناب از عهدشکنی.
- ۵۷..... آیات وفای به عهد.
- ۵۷..... ۱. وعده درست و حق.
- ۵۸..... ۲. وفای به عهد، اخلاق الهی.
- ۵۸..... ۳. قطعیت وعده‌های پروردگار.
- ۶۰..... ۴. مسئولیت‌آوری وعده.
- ۶۱..... آیات تأکیدکننده اهمیت وفای به وعده.
- ۶۱..... الف) اخلاق انبیای الهی.
- ۶۲..... ب) اخلاق اولیای الهی.
- ۶۴..... ج) عشق پروردگار به بندگان خوش عهد.
- ۶۴..... روضه علی اصغر علیه السلام.
- جلسه پنجم: میزان گیری کسب و درآمد.**..... ۶۷
- ۶۹..... لزوم ارزیابی سلامت مادی و معنوی.



## فهرست مطالب

۷۰	سلامت در عمل به وعده‌ها و عقد قراردادها.....
۷۰	انواع عهد و پیمان.....
۷۰	۱. بین انسان‌ها.....
۷۱	حکایت میرزاخلیل تهرانی.....
۷۲	۲. بین انسان و خدا.....
۷۳	حکایت پیرمرد پینه‌دوز.....
۷۵	دغدغه‌مندی مؤمن در دنیا.....
۷۵	ادامه حکایت پیرمرد پینه‌دوز.....
۷۷	روضه حضرت علی اکبر <small>علیه السلام</small> .....
۷۹	<b>جلسه نهم: فیوضات الهیه</b> .....
۸۱	میزان‌های متناسب هر عصر.....
۸۱	ترازوی دائمی پروردگار.....
۸۲	انسان مؤمن، لایق کسب فیوضات پروردگار.....
۸۳	خسران بی‌دینان در دنیا و آخرت.....
۸۵	نمونه‌هایی از مناعت طبع مؤمنین.....
۸۷	میزان‌گیری با آیه ۱۷۷ بقره.....
۸۸	لزوم وفای به عهد، حتی با کافر.....
۹۰	صلح حدیبیه و وفای به عهد.....
۹۰	ایمان در گرو التزام به وفای به عهد.....
۹۱	حسرت جاماندگان اربعین.....
۹۲	روضه وداع حضرت سکینه <small>علیها السلام</small> .....
۹۵	<b>جلسه هفتم: عظمت میزان</b> .....
۹۷	میزان در سوره الرحمن.....
۹۷	کمک گرفتن از اهل ذکر در میزان‌گیری.....
۹۸	مقایسه‌ای برای تبیین اهمیت میزان.....
۹۹	دقت روایات اهل بیت <small>علیهم السلام</small> درباره جهان هستی.....
۱۰۰	شعر نظامی در مقایسه انسان با عالم هستی.....



- ۱۰۲..... میزان و عظمت عالم در کنار یکدیگر.....
- ۱۰۳..... شش حقیقت بهشت ساز.....
- ۱۰۵..... صیانت از خیانت با اعتقاد به خدا و روز قیامت.....
- ۱۰۶..... سه شاخصه منافق.....
- ۱۰۶..... نگاه خدا به دروغگویان در قرآن.....
- ۱۰۷..... روضه تکلم حضرت زینب علیها السلام با سر بریده برادر.....
- ۱۰۹..... **جلسه هشتم: اسوه عبادالله.**.....
- ۱۱۱..... امام حسین علیه السلام الگو و معیار برای مؤمنان.....
- ۱۱۱..... بیعت با خدا در پی بیعت با امام حسین علیه السلام.....
- ۱۱۲..... شرط اقتدا به امام حسین علیه السلام.....
- ۱۱۳..... حمد الهی در کل حال.....
- ۱۱۴..... حمد از سر رضا.....
- ۱۱۵..... مقام فوق تصور امام حسین علیه السلام.....
- ۱۱۵..... ارزشمندی متصلان به نبوت.....
- ۱۱۷..... الگوگیری «گاندی» از امام حسین علیه السلام.....
- ۱۱۸..... رسیدن به درجه شاکرین با فهم قرآن و دین.....
- ۱۱۸..... رفعت مقام اصحاب امام حسین علیه السلام.....
- ۱۱۹..... حضرت سکینه علیها السلام در مقام انسلاخ از خلق.....
- ۱۲۰..... نوشته روی ساق عرش.....
- ۱۲۰..... روضه گودی قتلگاه.....
- ۱۲۳..... **جلسه نهم: میزان گیری اعضا و جوارح.**.....
- ۱۲۵..... لزوم میزان گیری با قرآن و اهل بیت علیهم السلام.....
- ۱۲۶..... دیدگاه الهی حضرت عیسی علیه السلام به مسئله شفا.....
- ۱۲۷..... معیار شیخ مرتضی زاهد رحمته الله علیه در سنجش انسان.....
- ۱۲۷..... اکثریت و اقلیت در قرآن.....
- ۱۲۸..... درخواست نفس مطمئنه از سوی امام سجاد علیه السلام.....





## فهرست مطالب

۱۲۹	مصدق نفس مطمئنه در قرآن.....
۱۳۰	امان از زبان.....
۱۳۲	توصیه به کنترل زبان.....
۱۳۳	توصیه‌های قرآن درباره استفاده از زبان.....
۱۳۳	الف) قول حسن.....
۱۳۳	حکایت میرزا جواد آقا <small>رحمته الله علیه</small> و چهل روز دور افتادن از خدا.....
۱۳۴	ب) زبان دعوت کننده به خدا.....
۱۳۴	ج) زبان مبلغ دین.....
۱۳۴	عظمت اربعین.....
۱۳۵	ملاک توثیق از نظر حاج آقا حسین قمی <small>رحمته الله علیه</small> .....
۱۳۶	روضه اربعین حسینی.....
۱۳۹	<b>جلسه دهم: آیات معیارگیری.....</b>
۱۴۱	میزان گیری با ۳ آیه از سوره آل عمران.....
۱۴۲	و جوب داشتن وصیت نامه.....
۱۴۲	حکایت پیرمرد و آمادگی برای مرگ.....
۱۴۴	کیفیت حضور ملک الموت بر سر مؤمن و کافر.....
۱۴۵	حکایتی از آقا زاده آیت الله خوانساری <small>رحمته الله علیه</small> .....
۱۴۷	سه آیه در معیارگیری (۱۵ الی ۱۷ آل عمران).....
۱۴۹	پنج ویژگی عبادالله.....
۱۵۰	برکات جلسه روضه بر ابی عبدالله <small>رحمته الله علیه</small> .....
۱۵۲	روضه رسیدن اسرا به کربلا.....





جلسہ اول

میزان ہاد قرآن



## تفسیر آیه ۲۵ سوره مبارکه حدید

پیش از ورود به بحث، آیه‌ای از سوره مبارکه حدید قرائت می‌کنم که از آیات بسیار قابل توجه کتاب خداست: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱</sup> در این آیه شریفه سه مسئله بسیار مهم بیان شده است. خداوند مهربان که مهرش بی‌نهایت است و حدود ندارد، به تمام انسان‌ها خطاب می‌کند که پیامبرانم را فرستادم (در روایات ما آمده، مخصوصاً روایاتی که شیخ صدوق رحمته الله نقل کرده است، تعدادشان ۱۲۴ هزار پیغمبر بوده) از طرف من برای مردم سه چیز آوردند:

### ۱. بیّنات

یکی بیّنات بود، یعنی معجزات. معجزه کاری است که انسان هر قدر علم، قدرت، فکر و پختگی عقل داشته باشد، نمی‌تواند نمونه‌اش را بیاورد. کارهای ویژه‌ای است که بخشی در قرآن مجید بیان شده. ناقه صالح که از دل کوه بیرون آمد و آن قدر این معجزه نزد خدا احترام داشت که حضرت صالح عليه السلام به مردم سفارش می‌کرد (یا دستور می‌داد) به این ناقه آزار نرسانید.

قرآن مجید می‌فرماید این ناقه را پی کردند، یعنی دست و پایش را بریدند تا از دنیا رفت. سه روز بعد نیز قوم صالح به عذاب سخت الهی دچار شد و همگی نابود شدند؛ چون بنای

۱. حدید: ۲۵.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

توبه کردن نیز نداشتند. حتی بعد از کشتن ناقه، حضرت صالح علیه السلام را مسخره می کردند، ولی قوم حضرت یونس علیه السلام عاقلانه کار کردند؛ وقتی آثار عذاب را دیدند، به راهنمایی یک عالم واجد شرایط دلسوز که حرفش را باور کردند، با شکل خاصی به بیابان رفتند که شنیده‌اید یا مفصل در کتاب‌ها آمده، توبه کردند و دوباره به زندگی طبیعی برگشتند و سال‌ها در منطقه نینوا به خوبی از برکت آن توبه واقعی زندگی کردند.

### ارسال حضرت موسی علیه السلام با ۹ معجزه

حضرت موسی علیه السلام ۹ معجزه داشت. مهم‌ترینش آن چوب‌دستی بود که قبل از وارد شدن به شهر مدین و کوه طور، با خودش به مصر آورد. یک چوب‌دستی خیلی معمولی که خراطی شده، صاف و به شکل عصا نبود. چوب‌دستی چوپانی او بود که پروردگار در کوه طور، اولین باری که بدون واسطه با حضرت موسی علیه السلام صحبت کرد، به او فرمود: «وَمَا تِلْكَ يَمِينِكَ» در دست چپت؟ عرض کرد: «هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي»<sup>۱</sup> چوب‌دستی است که گاهی روی زمین می‌گذارم و به آن تکیه می‌دهم و گوسفندهایم را با آن می‌رانم. نه می‌زنم، می‌رانم؛ چون انبیاء علیهم السلام به حیوانات نیز چوب نمی‌زدند. می‌رانم، یعنی همین که چوب را بلند می‌کنم و در دستم حرکت می‌دهم، گوسفندها می‌فهمند که باید راه بیفتند؛ چون موجودات عالم طبق آیات قرآن شعور دارند. با این چوب‌دستی برگ‌های درختان بیابان را که صاحب ندارند، برای گوسفندهایم می‌ریزم. درخت صاحب‌دار را که نمی‌شود حتی یک برگش را کند. حرام و حق الناس است، ولی درخت‌هایی هستند که کاشته‌اند و عمومی است. کسی مالکش نیست.

هدف‌های دیگری نیز از این چوب دارم. پروردگار عالم فرمود: «وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ»<sup>۲</sup> چوب را روی زمین بینداز! حضرت موسی بن عمران علیه السلام چوب را رها کرد: «فَأَذَاهِ حَيَّةٌ تَسْعَى»<sup>۳</sup>

۱. طه: ۱۷-۱۸.

۲. همان: ۶۹.

۳. همان: ۲۰.



ناگهان و بی‌معطلی به ازدهای زنده قوی هیكلی تبدیل شد که در بیابان به شدت در حرکت بود، به گونه‌ای که خود حضرت موسی علیه السلام ترسید. خطاب رسید: ﴿لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ﴾<sup>۱</sup> نترس! کسی که در پیشگاه من است، نباید بترسد. این حرف فقط برای حضرت موسی علیه السلام نیست. اگر ما هم واقعاً در پیشگاه حق خودمان را حاضر ببینیم، نباید بترسیم. از چه چیزی بترسیم. از هیچ چیز نباید بترسیم. اگر امر ترسناکی هم بنا شد پیش بیاید، خدا کنار ماست: ﴿فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾<sup>۲</sup> پیش آمدها برای مؤمن به نفع اوست. مهم‌ترین پیش‌آمد این است که فرزند مؤمن یا شهید شود یا از دنیا برود و یا به مال مؤمن لطمه بخورد که پروردگار عالم فرموده است در پیشگاه من استقامت کن، بایست و نرو.

بعد خطاب رسید: او (عصایت) را بگیر. امر پروردگار است و حضرت حق فرموده نترس. همین که دست حضرت موسی علیه السلام به پشت این ازدهای عظیم الجثه رسید، دید دوباره همان چوب‌دستی اول شد. این معجزه است، نه جادو. بعد ۷۰-۸۰ جادوگر هنرمند قوی دعوت شدند که با این کار حضرت موسی علیه السلام مبارزه کنند تا آبروی او را ببرند.

### معجزه، ابزار اثبات رسالت

برای چه خدا به انبیاء علیهم السلام معجزه می‌داد؟ برای اینکه مردم بفهمند او که می‌گوید من پیغمبر خدا هستم، راست می‌گوید. همین. البته خوب است انسان زودباور نباشد و نسبت به حق یا نسبت به حرف مردم دیرباور باشد. قرآن می‌فرماید حرف مردم را زود قبول نکن، زود پخش نکن، بلکه صبر کن تا حقیقت مسئله معلوم شود. اگر دروغ است، سکوتت را ادامه بده. اگر راست است، آبروی مردم را نگهدار، آبروی مردم را حفظ کن، اگر حرف راست است، اما حق را نه، زود باور کن. وقتی گریهٔ یتیم را می‌بینی، زود باور کن. وقتی عرض حاجت یک آبرودار را می‌شنوی، زود باور کن. خیلی چیزها را باید زود باور کرد تا در مقام کمک و علاج بریبیم.

۱. نمل: ۱۰.

۲. آل عمران: ۱۵۹.

وقتی در مقابل جادوگران عصا یا همان چوبدستی را انداخت و اژدها شد، تمام جادوگران به سجده افتادند. این را عقل، وجدان و انصاف می‌گویند که وقتی روی خاک افتادند، گفتند: ﴿أَمَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ﴾<sup>۱</sup> این کار کلک، چشم‌بندی، جادو و سحر نبود، پس ما به خدای هارون و موسی علیهم‌السلام ایمان آوردیم. فرعون گفت: من شما را روی شاخه‌های درخت خرما به دار می‌کشم. یک دست و یک پای تان را قطع می‌کنم. جادوگران عاقل، بانصاف و زودباور نسبت به حق، گفتند: ﴿فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ﴾<sup>۲</sup> جناب قاضی ستمگر ظالم بدطینت! هر حکمی در حق ما می‌خواهی بدهی، بده؛ می‌خواهی ما را بکشی؟ حکم کن ما را بکشند. ما را به دار بکشی؟ حکم کن ما را به دار بکشند. تو که داور عاقل، بانصاف و تحقیق‌کننده‌ای نیستی که بینی چوبدستی چگونه اژدها شده؟ (در دنیا) مرکب را بران.

وقتی قاضی می‌خواهد داوری کند، اسلام اجازه به سرعت داوری کردن را به او نمی‌دهد. می‌گوید شواهد، دلایل، بیّنات و اوراق را درست ببین، طرف مقابلت را ارزیابی کن، بعد در داوری به حق داوری کن، به گونه‌ای که داوری تو را خدا امضا کند. به امضای خودت قناعت نکن که من قاضی‌ام و امضا کردم، پس باید اجرا شود. ببین امضای تو را خدا هم قبول دارد یا نه، فقط خودت قبول داری؟

در قرآن معجزه حضرت عیسی علیه‌السلام زنده کردن مردگان است و کور مادرزاد را شفا دادن و بیمار جذامی را صددرصد سالم می‌کرد. وقتی آدم بانصاف، عاقل، نرم و باخلاق این معجزه را می‌بیند، قبول می‌کند که صاحب معجزه «پیغمبر» است. دیگر عذر نباید آورد. بعد از دیدن معجزه، هر عذری باطل است. این یک مطلب آیه: ﴿أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾<sup>۳</sup> بود.

## ۲. کتاب

مطلب دیگر: «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» من با انبیای خودم کتاب فرستادم که چند کتابش را در قرآن اسم می‌برد: صحف ابراهیم علیه‌السلام قدیمی‌ترینش از اسم برده‌ها است. تورات، انجیل،

۱. طه: ۷۰.

۲. همان: ۷۲.

۳. حدید: ۲۵.



زبور و قرآن. عمر آن چهار کتاب قبلی تمام شد؛ چون پروردگار تمام حقایق آن چهار کتاب را داخل قرآن آورده است. این قرآن را با عقلت نگاه کن، اینکه کار مشکلی نیست. اگر می‌خواهی باور کنی قرآن کلام الله است، نه ساخته پیغمبر ﷺ با عقلت نگاه کن. پنج دقیقه هم طول نمی‌کشد که قبول کنی قرآن وحی الله است؛ چون قرآن مجید می‌فرماید: ﴿لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ<sup>۱</sup> أَلَّا يُؤْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ<sup>۲</sup>﴾ که مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند. شک داری که وحی است؟ آوردن مانند چیزی که وحی نیست، مشکل نیست. بیاورید. قرآن مجید تخفیف هم می‌دهد، می‌گوید تمام قرآن را نمی‌توانی بیاوری، ده سوره مثلش بیاور. باز تخفیف می‌دهد؛ نمی‌توانی ده سوره بیاوری، یک سوره بیاور. یک سوره مثل: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ<sup>۳</sup> فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ<sup>۴</sup> \* إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ<sup>۳</sup>﴾ کل جن و انس این سه آیه را جلوی چشم‌شان بگذارند؛ کامپیوتر می‌خواهند روشن کنند، سایت می‌خواهند بیاورند، ماهواره می‌خواهند بیاورند، علوم دانشگاهی می‌خواهند بیاورند که مثل این سه آیه را بسازند تا با ساختش بگویند قرآن باطل است و وحی نیست، نمی‌توانند.

### هدف از نزول قرآن

اما خدا این کتاب را برای چه فرستاده است؟ علتش را می‌فرماید: ﴿يُخَوِّرَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ<sup>۴</sup>﴾ تا تمام مردان زنان، اگر خودشان می‌توانند تمام حرکات اعضا و جوارح، قلب و نفس را با این قرآن معیارگیری و شاقول‌گیری کنند، بکنند. ببینند قلب‌شان از نظر انسانیت و معنویت درست کار می‌کند یا نه؟ با قرآن قلب را اندازه بگیرند، ببینند قلب‌شان مؤمن به پروردگار، قیامت، فرشتگان، پیغمبران و قرآن هست؟ قرآن این قلب را امضا کرده که قلب درستی است. منحرف و بیمار نیست. بعد بیایند نفس‌شان را با قرآن میزان‌گیری کنند، ببینند

۱. اسراء: ۸۸.

۲. اسراء: ۸۸.

۳. کوثر: ۱-۳.

۴. حدید: ۲۵.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

بامحبت هستند؟ قرآن مجید مهرورز می‌خواهد. ببینند بخیل، متکبر، حریص، طمع‌کار و ریاکار نیستند؟ پس نفس‌شان سالم است و اگر ایراد دارد، ایرادش را برطرف کنند. چرا بیمار زندگی می‌کنند؟ گاهی هرکدام از این بیماری‌ها ما را به عذاب الهی در قیامت دچار می‌کند، مثل بخل و ریا. سپس اعضا و جوارح‌شان را میزان‌گیری کنند؛ مثلاً چشم خود را با آیات چشم بسنجند، ببینند این آیات، قبول دارند که چشم درستی است؟ آیات زبان، گوش، شکم، دست، غریزه جنسی، پا.

قرآن معیار است: «أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ» میزان چیست؟ دین الهی. دین الهی چیست؟ تمام توضیحات پیغمبر ﷺ و صدیقه کبری ﷺ و دوازده امام ﷺ دین الله است. این‌ها معیارند؛ چون خدا دو معیار، شاقول، میزان و ترازو از باب لطف و محبتش برای ما گذاشته است. اگر بتوانیم خودمان را معیارگیری کنیم، بکنیم. اگر خودمان بلد نیستیم، به یک متخصص مراجعه کنیم، مثل حضرت عبدالعظیم ﷺ. به آن متخصص بگوییم: اجازه می‌دهید ده دقیقه وضع و حالات قلب، نفس، اعضا و جوارح را برای شما بگویم و شما با آیات و روایات ببینید من شخص درستی هستم یا نه؟ آیا به بهشت می‌روم یا فرد نادرستی هستم و به جهنم می‌روم؟

اگر این کار را نکنیم، ممکن است نفهمیم که دل، نفس، اعضا و جوارح ما منحرف‌اند و به قول امیرالمؤمنین ﷺ بلافاصله بعد از مردن بیدار شویم و بفهمیم که قلب، نفس، اعضا و جوارح ما دچار انحراف بودند. آن وقت چه کار می‌شود کرد؟ هیچ. بعد از اینکه با انحرافات قلب، نفس، اعضا و جوارح آن طرف رفتیم، تنها کاری که می‌توانم بکنم این است از خدا بخواهم مرا برگردان: «رَبِّ اِرْجِعْ لِيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»<sup>۱</sup> خودم را صالح، شایسته و پاک تربیت کنم، دوباره ملک الموت را بفرست دنبال من! که آن هم پروردگار در قرآن جواب داده: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»<sup>۲</sup> برگشتی در کار نیست. راهت را ادامه بده، به سمت دوزخ. نمی‌شود

۱. مؤمنون: ۹۹-۱۰۰.

۲. همان.



برگردی. من یک بار در دنیا تو را آوردم، عمر هم به تو دادم؛ عمر به اندازه هم به تو دادم. با همان عمر می توانستی صالح و شایسته باشی، اما نشدی. دیگر نمی شود برگردی.

### ۳. میزان

این آیه ای که عرض کردم، عنوان قرار بدهم: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾<sup>۱</sup> معجزات «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ» یک ترازو، سوم: «وَالْمِيزَانَ» قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام دو ترازو هستند. آیه روشن است؟ خلاصه بحث ده شب سال گذشته را در باقیمانده وقت بگوییم:

#### نمونه ای از آیات معرفی الگو در میزان گیری

اوایل سوره آل عمران، پروردگار عالم اسم پدر و مادر، معلم و فرزندی را می برد که سفره صدرصد حلال و پاک را گسترد. قرآن مجید می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ﴾<sup>۲</sup> عمران پدر خانواده و خانواده اش، یعنی همسر و دخترش. برای چه خدا عمران را اسم می برد؟ چون می خواهد به تمام مردها بگوید: اگر می خواهی خودت را میزان گیری کنی که کجا قرار داری، با این مرد میزان گیری کن. او فردی مؤمن، بااخلاق، درست، پاک و مخلصی بود.

در این چند آیه، خدا پنج ترازو را نشان می دهد: مرد خانه، خانم خانه. آیاتی که درباره این خانم آمده، خیلی عجیب است که دو هزار و بیست و چند سال پیش، این زن را به عنوان خانمی که سراپای وجودش شعله توحید بوده، با توحید شوهرداری کرد، با توحید زندگی کرد، با توحید فرزند به دنیا آورد، با توحید به فرزندش نظر کرد و هیچ انحرافی در زبان، حالات و اخلاق این زن نبود؛ نه با شوهرش یک بار داد و بیداد کرد، نه جنگید، نه حرف زشت زد، نه از خانه قهر کرد، نه تلخی کرد. خانمی بود که فقط با چراغ توحید زندگی می کرد، یعنی چه؟ یعنی به پروردگار عالم از زمان دختر بودنش اعلام کرد که من در همه

۱. حدید: ۲۵.

۲. آل عمران: ۳۳.

چیز زندگی خود تسلیم خواسته‌های تو هستیم. تو چه می‌گویی، نه خودم. تو چه می‌گویی، نه قوم و خویشم، پدرم، خاله‌ام، عمه‌ام و... زندگی صددرصد آرام بی‌موج. نور خالی. به خانم‌هایی که همسر دارند، می‌گویند اگر می‌خواهید همسر قابل قبول خدا باشید، شاقول، معیار و ترازوی شما این زن و شوهر و بچه‌اند. اگر مرد در حد سعه وجودی خودش عمران باشد، اگر زن خودش را با این خانم میزان‌گیری کند، فرزندشان حضرت مریم علیها السلام می‌شود. نه آن مریم مادر مسیح علیه السلام، بلکه مریم کوچکی می‌شود پاک و مقدس که وقتی حامله شود، به فرزندی پاک حامله می‌شود.

### مسئولیت بسیار سنگین، اما ارزشمند معلمی

چهارم: معلم. هیچ نهادی، در هیچ کشوری، مسئولیتش از کوه سنگین‌تر از آموزش و پرورش نیست. می‌گویند طبق آمار امسال ۱۷ میلیون کلاس اولی تا دانشگاهی در ایران وجود دارد. تمام این ۱۷ میلیون امانت الله دست معلم‌ها، دبیرها و اساتیدند تا ببیند این معلم‌ها و اساتید با این امانت‌ها چه می‌کنند؟! با کلنگ بدفکری و فرهنگ‌های غربی ساختمان این امانت‌ها را ویران می‌کنند یا انسان می‌سازند؟! قرآن می‌گویند اگر معلم یک نفر را بی‌دین و گمراه کند، گناهش برابر با بی‌دین و نابود کردن تمام انسان‌هایی است که من آفریده‌ام. این قدر سنگین و سخت است. معلم کلاس ابتدایی، دبیرستان، دانشکده، دانشگاه با ما هم فرقی نمی‌کند. ما هم معلم هستیم. اگر روی منبر عقل مردم را منحرف کنیم، دین مردم را بکشیم، مطالبی بگوییم که دینی نیست و با قرآن و روایات تطبیق نمی‌کند و مردم به گمراهی کشیده شوند، ما هم همان گناه را داریم.

معلم حضرت مریم علیها السلام زکریا بود. مادرش «امراة عمران» و پدرش «عمران» بود. خودش فرزندی به تمام معنا شایسته بود. این معلم در تربیت این محصل چه کار کرد؟ **گناهها زکریا!** معلم. امام حسین علیه السلام فرزندی داشت، به سن مدرسه رسید، نه وجود مبارک زین العابدین علیه السلام، یکی دیگر از فرزندان حضرت. او را مدرسه برد. روز اول که به خانه آمد، ابی



عبدالله عليه السلام او را در بغل گرفت، فرمود: امروز در مدرسه به تو چه چیزی یاد دادند؟ گفت: آن چیزی که یادم دادند، بخوانم؟ فرمود: بله عزیزدلم، بخوان. سوره حمد را تا «و لا الضالین» خواند. امام دیدند این معلم الوهیت، رحمانیت، رحیمیت، پروردگاری خدا، قیامت، عبادت و صراط مستقیم خدا را همین روز اول به این فرزندش یاد داده است. فرمود: برو معلمش را بیاور! معلم آمد. ابی عبدالله عليه السلام حواله نوشت، فرمود به بازار می‌روی، هزار متر پارچه حوله‌ای یمن، برابر با هزار دینار طلا نوشته‌ام. همانجا داخل خانه به او داد. بعد فرمود: دهانت را باز کن! دهان آن معلم را پر از شیء قیمتی کرد؛ عقیق بود یا فیروزه، نقره یا طلا. بعد فرمود: برو.

ایرادگیرها ایراد گرفتند، گفتند: چه خبر است؟ چرا به یک معلم این قدر محبت کردید؟

آنگاه امام حسین عليه السلام این ابیات را یادآور شدند:

إِذَا جَاءتِ الدُّنْيَا عَلَيْكَ فَجُدْ بِهٖ      عَلَى النَّاسِ طُرًا قَبْلَ أَنْ تَتَّقَلَّتْ  
فَلَا الْجُودُ يُفْنِيهَا إِذَا هِيَ أَقْبَلَتْ      وَلَا الْبُخْلُ يُبْقِيهَا إِذَا مَا تَوَلَّتْ

یعنی زمانی که دنیا چیزی بر تو ببخشد، تو نیز دست عطایت را بر همه مردم بگشا، قبل از آنکه از دست تو برود! نه بخشش آن را از بین می‌برد، اگر به تو رو آرد و نه بخل آن را نگه می‌دارد، اگر دنیا به انسان پشت کند. چیزهایی که من به این معلم دادم، کجا به ارزشی آنچه که معلم به فرزند من داده، می‌رسد؟<sup>۱</sup> امام حسین عليه السلام می‌خواهند بفرمایند که به معلم‌ها برسید. این‌ها به نسل حیات می‌دهند.

### میزان گیری لقمه برای ایجاد نسل پاک

و اما پنجم، سفره است: ﴿كَمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْغُرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۲</sup> سفره کم یا زیاد، نان، آبگوشت، چلوکباب کوبیده و برگ یا نان و دوغ، نان و کشک، هرچه که باشد، باید وصل به خدا باشد.

۱. مناقب ابن شهرآشوب، محمد بن شهرآشوب مازندرانی، نشر حیدریه، نجف، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۲۲.

۲. آل عمران: ۳۶-۳۷.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

آدم لقمه را از جیب شیطان بیرون نیاورده باشد بخورد؛ چون همه جا، خصوصاً فرزندان را نجس می‌کند. این قرآن به عنوان میزان، تا هر شب هم به قرآن، هم به روایات برسیم و خود را میزان‌گیری کنیم، ببینیم در کجا قرار داریم و چه می‌کنیم؟!

تا بی‌خبری ز ترانه‌ دل	هرگز نرسی به نشانه‌ دل
روزانه نیک نمی‌بینی	بی‌ناله و آه شبانه‌ دل
تا چهره نگردد سرخ از خون	کی سبزه دمد ز دانه‌ دل
از خانه‌ کعبه چه می‌طلبی	ای از تو خرابی خانه‌ دل
در مملکت سلطان وجود	گنجی نبود چو خزانه‌ دل
جانا نظری سوی مفتقرت	کاسوده شود ز بهانه‌ دل

## روضه‌ دفن ابی عبدالله علیه السلام

خانم‌های متدینه به شوهران‌شان گفتند: دو شبانه روز است بدن‌های قطعه قطعه روی خاک افتاده‌اند. اگر شما اقدام نمی‌کنید، ما می‌روییم بدن‌ها را دفن می‌کنیم. مردها آمدند، اما معطل و متحیر ماندند؛ این بدن‌ها که سر ندارند، لباس ندارند. هر کدام را دفن کنیم، بعداً کسانی که می‌آیند، از کجا بفهمند صاحب این قبر چه کسی است. متحیر ماندند که دیدند از طرف کوفه شترسواری دارد می‌آید. خواستند فرار کنند، اما خیلی بامحبت فرمود: فرار نکنید. من تمام این بدن‌ها را می‌شناسم. پیاده شد، تک تک بدن‌ها را با کمک بنی‌اسد دفن کرد. آخرین بدن، بدن ابی عبدالله علیه السلام است. حسین جان! توفیق نبود پابرهنه از نجف تا کربلا بیاییم، اما اینجا شب‌ها می‌نشینیم برایت گریه می‌کنیم و اسم مبارکت را می‌بریم.

امام صادق علیه السلام فرمودند اگر نشد کربلا بروید، فقط بگو: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَا عَبْدِاللهِ» شما را زائر حساب می‌کنند. خودش قبر کند، اما دید بدن را نمی‌تواند بلند کند. هرچه نگاه می‌کند، می‌بیند اگر بدن را تکان بدهد، ممکن است یک عضو قطع شود. فرمود: بنی‌اسد! از داخل خیمه‌های ما حصیری بیاورید. آرام آرام حصیر را زیر بدن کشید. داخل قبر رفت. بدن را در قبر گذاشت. می‌خواهد صورت بابا را روی خاک بگذارد، اما او سر در بدن ندارد.



## جلسه اول / میزان‌ها در قرآن

رگ‌های بریده را روی خاک گذاشت. بنی‌اسد دیدند از قبر در نمی‌آید، گفتند: برویم زیر بغل این داغ‌دیده را بگیریم. دیدند داخل قبر زانو زده، صورتش را روی گلوی بریده گذاشته، می‌گوید: «أَبَتَا أُمَّ الدُّنْيَا فَبَعَدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ أُمَّ الآخِرَةِ فَبُنُورٍ وَجْهَكَ مُشْرِقَةٌ» بیرون آمد، لحد را چید، خاک ریخت، با انگشت روی قبر نوشت: «يَا أَهْلَ الْعَالَمِ! هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطَشَانًا».

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علینا. اللهم اشف مرضانا، و سلّم دیننا و دنیا، و اهلك اعدائنا، و اغفر ذنوبنا و ارحم موتانا.





جلسه دوم

مصالح بهشت و جهنم



## ساختن بهشت و جهنم در همین دنیا

از صریح آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام که در معتبرترین کتاب‌ها نظام داده شده‌اند، استفاده می‌شود که بهشت و دوزخ آفریده شده و موجودند. این دو حقیقتی نیستند که با برپا شدن قیامت برپا شوند. آنچه که در آیات و روایت مهم است، بیان مصالح ساختمانی بهشت و مصالح ساختمانی دوزخ می‌باشد که بهشت را با چه چیزی ساخته و دوزخ را با چه چیزی به وجود آورده‌اند. البته ائمه علیهم السلام می‌فرمایند اگر کسی منکر بهشت و دوزخ شود، منکر قرآن است، اما مصالح بهشت؛ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند در شب معراج (که در قرآن مجید دو بار ذکر شده است: یک بار در آیات اولیه سوره مبارکه اسراء و یک بار هم در سوره مبارکه نجم) از جمله حقایقی که به من ارائه و نشان دادند، بهشت بود. من بهشت را این‌گونه دیدم که بخشی ساخته شده بود؛ قصرها، چشمه‌ها، درختان و آنچه که مربوط به بهشت است، اما بخش دیگرش بیابان خالی بود که هیچ چیز داخلش نبود. از کنار آنجایی که ساخته شده بود دیدم مثنی کارگر دارند بقیه‌اش را می‌سازند، اما مثل کارگرهای دنیا کارشان پی در پی نیست. مثلاً دیوار کاخی را می‌چینند، بعد می‌نشینند استراحت می‌کنند. چند درخت می‌کارند، می‌نشینند. چشمه آب راه می‌اندازند، می‌نشینند. دوباره بلند می‌شوند و شروع می‌کنند. به همسفرم جبرئیل علیه السلام گفتم: داستانش چیست؟

## چرایی انحصار قبول عمل صالح از مؤمنین

اینجایش مهم است، عرض کرد: یا رسول الله! مصالح بهشت، اعمال پاک و اخلاق حسنه مردم با ایمان است؛ چون مردم غیرمؤمن هرچه کار خوب کنند، معامله با خدا نیست. مثلاً کسی که کمونیست، لائیک، بودایی و بی دین است، بیمارستان می سازد، کار خوبی است، ولی این بیمارستانش پاداش قیامتی ندارد؛ چون اگر از او بپرسید این کار را برای چه کردی؟ می گوید: من مردم دوست هستم. همین. کاری که با خدا معامله نمی شود، پاداش خدایی هم ندارد. کاری که با خدا معامله شود، اگر شخص ایمان داشته باشد، پاداش دارد. بزرگان دین از قرآن مطالبی استفاده کرده و دو عنوان برایش ساخته اند: یکی حسن فاعلی، یعنی کننده کار از نظر خدا باید شخص زیبایی باشد. طبق قرآن زیبایی کننده کار «ایمان» اوست که حتماً در سوره مبارکه حجرات خوانده اید: ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ<sup>۱</sup>﴾ باطن مؤمن زیبا به ایمان اوست. پروردگار به ظاهر مؤمن هم کار ندارد. پیغمبر ﷺ می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ<sup>۲</sup>» خدا به شکل شما نگاه نمی کند. تا آخر عمرتان که بگویند به به! عجب خوشگل است! این چهره ها برای خدا زیبایی ندارد. همه مخلوق او هستند. به ثروتان نیز نگاه نمی کند؛ چون خودش غنی بالذات است. کل هستی ملک اوست. بیاید به دویست میلیون پول کسی نگاه کند، بگوید به به! عجب پولی؟! تمام کره زمین نزد خدا پر پشه هم حساب نمی شود: «وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ» اما دل شما را نگاه می کند. اگر دل مزین باشد «و زينه في قلوبكم» شما در پیشگاه او موجودی بسیار پسندیده، خوشگل و زیبای

۱. حجرات: ۷.

۲. «يَا أَيُّهَا ذُرِّيُّ، إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَ لَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ. يَا أَيُّهَا ذُرِّيُّ، التَّقْوَى التَّقْوَى هَاهُنَا، وَ أَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ. يَا أَيُّهَا ذُرِّيُّ، أَرَبْعَ لَا يُصَيِّهُنَّ إِلَّا مُؤْمِنٌ: الصَّمْتُ وَ هُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ، وَ التَّوَاضُعُ لِلَّهِ (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى)، وَ ذِكْرُ اللَّهِ (سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى) فِي كُلِّ حَالَةٍ، وَ قِلَّةُ الشَّيْءِ، يَعْنِي قِلَّةَ الْمَالِ.» امالی شیخ طوسی، النص، ص ۵۳۶.



باطنی می‌شوید که این یک زیبایی ملکوتی، عرشی و الهی است و اگر این زیبایی خیلی قوی باشد، محبوبیت و نیرومندی باطنی و روحی انسان نزد پروردگار بیشتر می‌شود.

### حکایت شیرینی سختی‌های دنیا برای مؤمن

با عالمی در همدان رفیق بودم. ۱۷-۱۸ سال ده شب دوم ماه شعبان می‌رفتم و هر ده روزی که همدان بودم، ایشان را می‌دیدم. خیلی دوستش داشتم. شخصیت پاکیزه، اهل حال، باخدا، باسواد، اهل گریه و پدر شهید بود. همسرش نیز تمام وجودش دل‌باخته امیرالمؤمنین علیه السلام بود. ایشان روزهای عید غدیر صد نفر از خانم‌های با محبت را دعوت می‌کرد، برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر می‌گرفت و غذا می‌داد. دهه شعبان آن سال آخری که همدان بودم، احوال خانمش را پرسیدم، گفت: روز هجده ذی الحجه (عید غدیر) در حال ذکر گفتن، در همان جلسه از دنیا رفت.

ایشان برایم تعریف کرد، البته شاید امروزه بعضی‌ها این حرف‌ها را باور نکنند؛ چون ماهواره‌ها، سایت‌ها، تلفن‌های همراه و... روی دل‌ها خیلی حجاب انداخته و باور حقایق را برای مردم سخت کرده‌اند، اما من که از ۱۸-۱۹ سالگی چیزهایی را با چشم خودم در اولیای الهی دیده‌ام، باورش برایم خیلی آسان است.

این عالم در همدان می‌گفت: روزی مرده‌شوری در همین منطقه تعریف می‌کرد که در مرده‌شورخانه داشتم مرده‌ای را غسل می‌دادم. وقتی غسل و کفنش تمام شد، فرزندان و اقوامش آمدند او را برای دفن بردند، نوبت بعد مرده‌ای را روی سنگ گذاشتند که هیچ کس را نداشت و گفتند: او گوشه خیابان مرده و هیچ کس را ندارد. هیچ کسی را هم پیدا نکردیم، گفتیم وظیفه شرعی است جنازه‌اش را بیاوریم، غسل بدهیم، بعد ببریم دفنش کنیم. مرده‌شور می‌گوید: وقتی لباس‌های این مرده را درآوردم، به او گفتم تو کس و کار نداشتی، پول هم نداشتی، نمی‌شد حمام بروی، به حمامی بگویی من پول ندارم، بگذار بروم داخل حمام خودم را تمیز کنم؟ آخر این چه شکل و هیكل و قیافه‌ای است؟ باید چقدر با سنگ‌پاشنه تو را بسابم تا تمیز شود؟ چگونه لای ناخن‌هایت را تمیز کنم؟ چند دفعه کیسه بکشیم؟



می‌گفت: آب را روی بدنش ریخته بودم، صابون هم آماده بود، ناگهان این مرده خیلی آرام روی سنگ مرده‌شورخانه بلند شد و نشست، گفت: وظیفه شرعی شماست که مرا غسل بدهی، انجام بده و کاری به کار من نداشته باش. سپس دوباره خوابید. این قدرت باطنی، قدرت ایمان، توحید، روح، قلب و قدرت ملکوتی است. پول نداشته حمام برود یا نمی‌خواسته سربار حمامی شود که مجانی به حمام برود. نمی‌خواسته گدایی کند.

### حکایت صاحب با نفس چلوکبابی

شخصی پدرش خیلی تلخ و بداخلاق بود. او را دیده بودم. خدا از افراد تلخ مطلقاً خوشش نمی‌آید. مؤمنی محبوب پروردگار است که نرم است، رفیق دارد، مهرورز است، محبت، گذشت و چشم‌پوشی دارد و در برخوردها از کوره در نمی‌رود. به قول قرآن مجید نفس مطمئنه و اقیانوس آرامش است.

کسی در بازار تهران چلوکبابی داشت که از اولیای خدا و خیلی انسان بود. در عین اینکه چلوکبابی داشت، یک کتاب معارف الهیه بود. بعد می‌گویم این بزرگوار چه شد. روز هفتم محرم، شش صبح، بعد از نماز برف می‌آمد. پای منبر من آمد. من روی منبر بودم، او را دیدم تعجب کردم. ندیده بودم پای منبرم بیاید. به من خیلی محبت داشت. تعجبم از این بود که او فردی بی‌سواد و چلوکبابی بود، اما از من طول و عرض معارف الهیه را بیشتر می‌دانست. البته معلمش چه کسی بود؟ نمی‌دانم.

من روی منبر، ماتم برده بود که این (شخص صاحب چلوکبابی) که خودش چشمه حکمت و معارف است؛ چرا پای منبر من آمده؟ وقتی از منبر پایین آمدم، بعد از اینکه تمام شد، گفتم: برای چه این وقت صبح در این برف پای منبر من آمده‌ای؟ خیلی سرحال بود. گفت: می‌خواهم به سفر بروم. خوشم آمد بیایم از تو خداحافظی کنم. بعد خداحافظی کرد و رفت. شب دامادش پای منبرم آمد و گفت: رفیقت که صبح به مسجد آمد، وقتی به خانه برگشت، رو به قبله خوابید و از دنیا رفت. تازه من فهمیدم سفری می‌خواست برود و آمد خداحافظی کند، منظورش چه بود.



روایتی در کتاب شریف «الوافی» آمده: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»<sup>۱</sup> از این گونه افراد قبلاً داشتیم، امروزه کسی را ندارم و در غربتیم: «من اخلص لله اربعين صباحاً» کسی که چهل شبانه روز از تمام آلودگی‌های باطن و ظاهر پاک شود، از دلش حکمت مثل چشمه می‌جوشد و این حکمت جوشیده، بر زبانش جاری می‌شود. این شخص چلوکبابی، از این افراد بود. پسر آن پدر تلخ می‌گفت: جانم به لبم رسیده، دیگر به مرزی رسیده‌ام که به پدرم بی‌ادبی کنم و با او دست به یقه شوم. راست می‌گفت؛ چون پدرش خیلی تلخ بود. خیلی بد است.

درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد، طفل گریز پای را

روزی او را نزد این دوست چلوکبابی‌ام بردم. خوب عنایت کنید. بعضی‌ها این حرف‌ها را دیر باور می‌کنند. من خودم در جریانش بودم. وقتی وارد شدم، سالن پر بود. از بازار آمده بودند نهار بخورند. یک صندلی خالی کنارش بود. تا من وارد شدم، بلند شد و با اسم مرا صدا کرد و گفت: بیا بنشین. نگاهی به آن جوان انداخت. هنوز حرف شروع نشده بود که به او بگویم ایشان فلانی است که پدرش آدم خیلی تلخی است و با ایشان درگیری دارد، گفت: اگر با پدرش درگیر شود، زندگی‌اش بر باد است. گرچه پدرش تلخ و مقصر است، ولی قرآن اجازه درگیری نمی‌دهد. در سوره لقمان می‌فرماید: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» با پدر و مادر، هرچند آلوده، ناپاک و بد باشند، زیبا معاشرت کن. همیشه با زیبایی، محبت و نرمی.

روزی پیغمبر ﷺ به عربی فرمودند: اگر دلت می‌خواهد خدا تو را با این گناهان سنگینت بیامرزد، مهربانی کن، خدا تو را می‌آمرزد. همان که فرمود: «ارْحَمَ تُرْحَمَ»<sup>۲</sup> اما اگر تلخ، سخت و زمخت باشی، توقع آمرزش و رحمت خدا را نداشته باش.

۱. الوافی، ج ۱، ص ۱۰؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۹

۲. «فِي خَيْرِ نَوْفِ الْبِكَايِ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: يَا نَوْفُ ارْحَمْ تُرْحَمَ.» بحار الانوار (ط. بیروت)، ج ۷۱،

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

هنوز صحبت را شروع نکرده بودیم که درد این جوان چیست، نگاهی به او کرد. من هم محو کارش بودم. از دو چشمش روی صورتش اشک غلتید. این انسان، به این جوان همین را گفت و سکوت کرد: به قول شاعر که گفت:

ذره ذره زهر می‌نوشاندت      تا دو ذره چلوار می‌پوشاندت

یعنی کنار خدا با چلوکباب و شیرینی و آبنبات و خوشی دائم کار به سامان نمی‌رسد. اگر می‌خواهی با خدا باشی، مصیبت و بلا هست، غیبتت را می‌کنند، به تو بد و بی‌راه می‌گویند، در ادارات راهت نمی‌دهند، با تو بد برخورد می‌کنند «ذره ذره زهر می‌نوشاندت، تا دو ذره چلوار می‌پوشاندت» وقتی آن جوان این شعر را شنید، با شادی خداحافظی کرد و بیرون آمدیم. با همین مسئله نسبت به پدرش به شکلی شد که تا پدرش از دنیا رفت و در جریانش بودم، با وجود باقی بودن تلخی پدرش، طوری شد که گویی مجنون عاشق لیلی است. همین جوان که هنوز هم زنده است، پدرش را به مکه، کربلا و مشهد فرستاد. برایش خرید می‌کرد و دستش را می‌بوسید. خدا نیز زندگی نابی به او داد. واقعاً حرفی که قدیمی‌ها می‌زدند، در این جوان می‌بینم که دست به خاکستر می‌زند، والله جواهر در می‌آید.

ما باید جاده‌ها را بشناسیم، کلیدهای بهشت و دوزخ را بشناسیم که چه راهی ما را به بهشت می‌رساند؟! این مهم است که بشناسیم چه راهی ما را روانه دوزخ می‌کند؟! اولیای خدا این معرفت را داشتند که باطن‌شان خیلی زیبا بود. خدا آن‌ها را زیبا می‌دید، گرچه شاید قیافه زیبایی نداشتند.

## از پیش فرستادن مصالح بهشت و دوزخ

پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: به جبرئیل علیه السلام گفتم: چرا این کارگرهای بهشت مثل کارگرهای دنیا کارشان دائمی نیست؟ یک بتا هشت صبح تا دوازده ظهر دست از کار نمی‌کشد، دیوار را می‌چیند، این‌ها چرا زود به زود از کار دست می‌کشند؟ گفت: مصالح بهشت، عبادت مردم مؤمن است که هم حسن باطنی دارند، هم حسن فاعلی و هم حسن فعلی. باطن پاک، حسن





فاعلی و عبد الهی. گفت: وقتی این‌ها نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، سلام می‌کنند، به کسی کمک می‌کنند، همه آن کارهای خوب درجا به مصالح بهشتی تبدیل می‌شوند و این‌ها شروع می‌کنند برای آن مؤمن کار خیر کننده، می‌سازند. وقتی مؤمنین خواب هستند، یا در مغازه بی‌کار نشسته‌اند و هیچ کاری نمی‌کنند، ذکری نمی‌گویند، این فرشتگان مصالح ندارند که بسازند.

### بهشت و جهنم نقد

پس بهشت از زمان حضرت آدم علیه السلام تاکنون آماده شده و بقیه‌اش نیز به وسیله بعدی‌ها که باطن و عمل پاک دارند، آماده می‌شود. دوزخ نیز همین طور است. هر گناهی که انسان مرتکب می‌شود، قرآن می‌گوید درجا به آتش تبدیل می‌شود. چرا ما این آتش را نمی‌بینیم؟ برای اینکه خدا بنا ندارد زندگی طبیعی بندگان در دنیا را به هم بریزد. اگر بنا بود آتش را اینجا بینیم که اکنون از سر ترامپ تا آسمان هفتم آتش بالا می‌زد، ولی خدا بنا ندارد زندگی طبیعی مردم را از هم بپاشد، وگرنه آتش همین حالا نیز بر دوزخیان احاطه دارد، نه تنها در قیامت: **﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾**<sup>۱</sup> هندسه که خوانده‌اید؟ جهنم همین حالا محیط بر بدکاران است، یعنی آن‌ها داخل جهنم هستند، اما چون در دنیا هستند، حس نمی‌کنند، نمی‌بینند. وقتی پرده کنار برود، آن وقت می‌بینند که با دست خودشان چه آتشی افروخته‌اند.

### حکایت رؤیت قبر پر از آتش

داستانی جالب بدون واسطه‌ای بگویم؛ چون بین من و این داستان کسی واسطه نیست. این هم از آن داستان‌هایی است که اگر پرده روی دل نباشد، راحت قبول می‌کند؛ چون با آیات قرآن کاملاً هماهنگ است، مخصوصاً با این آیه که خواندم: **﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ**

۱. توبه: ۴۹.



بِالْكَافِرِينَ» کافر، یعنی شخص ناسپاسان، آن‌هایی که شکر دین، نبوت، امامت و عبادت را به جا نمی‌آورند. همیشه سینه‌شان سپر بوده، زشت عمل می‌کردند.

حدود چهل سال قبل، مسجدی در ایام فاطمیه مرا دعوت کردند. آن وقت تقریباً سی ساله بودم. اولین بار بود در آن مسجد منبر دعوت می‌شدم. ده روز صبح بعد از نماز، جمعیت پر بود. صبح‌ها تهران جلسات خیلی خوب و پری داشت. کنار در ورودی نشسته بودم. وقتی بلند شدم منبر بروم، پیش‌نماز مسجد هنوز روی جانماز بود. من او را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. نمی‌دانستم چه کسی است. رفتم روی منبر نشستم. پیش‌نماز از سر جانماز بلند شد، رفت انتهای مسجد، دم در خروجی نشست. پیرمرد بود. وقتی منبر را شروع کردم، توجهم به آن امام جماعت جلب شد. از روی منبر دیدم ایشان بافت دیگری است و نباید معمولی باشد. قرآن می‌فرماید پاکان عالم در ظاهرشان نیز نشانه دارند. وقتی منبر تمام شد، از منبر پایین آمدم و رفتم کنارش نشستم. به او گفتم: من نمی‌دانم تا چه وقتی زنده هستم. سن شما چقدر است؟ گفت: هشتاد و هشت سال. گفتم: از این هشتاد و هشت سال عمر، چیزی داری به من بگویی که روی منبرها برای مردم بگویم؟ گفت: بله، دارم. گفتم: یکی را امروز برایم می‌گویید؟ من ده روز اینجا هستم. گفت: می‌گویم.

خلوت شده بود و مردم رفته بودند، کسی نبود. گفتم بگو، خوب عنایت کنید. این چیزی است که مطابق همین آیه: «إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ» است. گفت: من تا چهارده سالگی در دهات‌های جنوب شرقی اصفهان که کم آب بود و مردم سخت زندگی می‌کردند، چوپان پدرم بودم. بیست سی رأس گوسفند به من یاد داده بود که من آن‌ها را به صحرا می‌بردم، می‌چراندم و شب برمی‌گشتم. این نکته‌اش خیلی مهم است. این داستانی که می‌گویم، با سن او و با چهل سال گذشتن از انقلاب، حدوداً صد و ده پانزده سال پیش می‌شود، گفت: محرم و صفر یا ماه رمضان در ده ما آوندها می‌آمدند؛ چون خودمان آخوند نداشتیم یا از یزد می‌آمدند یا از اصفهان یا از قم. آوندهایی بودند که واقعاً مربی بودند، یعنی منبرشان انسان را تربیت می‌کرد.



گفت: من تحت تأثیر آن منبرها هم نماز خوبی می‌خواندم، هم ماه رمضان خوبی داشتم و هم بااخلاق بودم. در ضمن، هر روز بعد از نماز صبح بیرون ده، سر قبرستان می‌رفتم که بین چند روستا مشترک بود. زیارت اهل قبور می‌کردم و برمی‌گشتم.

گفت: روزی رفتم فاتحه بخوانم، دیدم از قبری نو که بعداً پدرم گفت او خان منطقه بود که آدم دزد، ظالم، بی‌دین و پلیدی بود و آورده بودند آنجا دفن کرده بودند، دیدم از قبر او تا جایی که چشم کار می‌کند، آتش بیرون می‌زند. تمام وجودم پر از ترس شد و فرار کردم، به خانه آمدم و برای پدرم تعریف کردم، پدرم گفت: پسرم، درست است؛ چون قرآن مجید علنی می‌گوید هر گناهی درجا آتش می‌شود و ذخیره می‌گردد. در قیامت، وقتی پرده کنار می‌رود، وسط آتش می‌افتد. بلند شو گوسفندها را ببر. گفتم: اجازه می‌دهی بروم درس دینی بخوانم؟ گفت: اجازه می‌دهم، اما تو می‌دانی که وضع مالی خوبی ندارم و نمی‌توانم به تو پولی بدهم. گفتم: پول نمی‌خواهم.

گفت: مادرم چند نان خانگی را داخل سفره گذاشت، با یک کفش کهنه از دهات‌های جنوب شرقی اصفهان پیاده راه افتادم تا خود را به حرم ابی‌عبدالله علیه‌السلام رساندم. در راه علف یا اگر نان خشکی دور ریخته بودند، می‌خوردم. بالاخره خود را به حرم رساندم. با همان گرد و غبار راه داخل حرم رفتم، گفتم: یا بن رسول الله! آمده‌ام بفهمم و آدم شوم. اتافی نزدیک حرم گرفتم که ماهی دو ریال اجاره‌اش بود. پنجاه سال در کربلا کارم حرم بود و درس خواندن و درس دادن و عبادت. وقتی صدام آمد، اوضاع را به هم ریخت و من جزء کسانی بودم که صدام بیرون کرد. به اینجا آمدم. بعد گفتم: امروز همین داستانی که من با چشم خودم دیدم، بس است.

برگردم به اول بحث. طبق آیات قرآن، بهشت و جهنم اکنون موجودند و مصالح ساختمان‌های بهشت خوبی‌های درونی و برونی مردم است و مصالح جهنم، بدی‌های درون و بیرون‌شان. این مسئله تمام شد.

## میزان گیری برای تشخیص بهشتی یا جهنمی بودن

اما چه کنیم که به بهشت برسیم؟ قبلاً گفتیم که خدا برای ما دو ترازو قرار داده است: کتاب و میزان؛ ترازوی نخست قرآن است و ترازوی دیگر روایات اهل بیت علیهم السلام که مجموعه‌اش دین خداست؛ چون روایات توضیح قرآن هستند. آیه‌ای برای شما می‌خوانم که وضع خود را با قرآن میزان‌گیری کنید، یک شب هم روایتی می‌خوانم که وضع خود را با روایات میزان‌گیری کنیم. این مقدمه لازم بود گفته شود. دیشب قرآن خواندم، امشب نیز محصولی از آیات قرآن راجع به بهشت و جهنم بود. فرداشب به خواست خدا روایت ناب که میزان، شاقول و معیار است و نشان می‌دهد چه اعمالی می‌تواند ما را به بهشت برساند، برایتان می‌خوانم.

## روضه اسیری حضرت زینب کبری علیها السلام

شب جمعه عجب شبی است؛ هم شب پروردگار است و هم شب ابی عبدالله علیه السلام. دههٔ اربعین همه چیز را خدا برای ما یک جا سر سفره گذاشته: رحمت، مغفرت، محبت، عشق و گریهٔ بر ابی عبدالله علیه السلام را، دیگر چه می‌خواهیم؟ امشب که سفره خیلی کامل و پر است، می‌خواهید زائر شوید: «السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدأً ما بقیت و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسنین و علی بن الحسنین و علی اولاد الحسنین و علی اصحاب الحسنین.»

زینب چو دید پیکری اندر میان خاک	از دل کشید ناله به صد آه سوزناک
کای خفتهٔ خوش به بستر خون دیده باز کن	احوال ما ببین و سپس خواب ناز کن
طفلان خود به ورطهٔ بحر بلا نگر	دستی به دستگیری ایشان دراز کن
سیرم ز زندگانی دنیا یکی مرا	لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن
ای وارث سریر امامت ز جای خیز	بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را روانه به سوی حجاز کن  
حسین جان! من دلم نمی‌خواهد بروم، اما دارند مرا به زور می‌برند. اگر به خودم بود، آن قدر  
کنار بدنت می‌ماندم تا بمیرم. اکنون می‌خواهم بروم، اما حسین من! نمی‌خواهم همسفر  
شمر و خولی و عمر سعد باشم.

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، اللهم اشف مرضانا، اللهم ائد امام زماننا، اللهم  
انصر قائدنا، اللهم اجعل عاقبة امرنا خیراً.



جلسه سوم

صدق و صداقت





## معیارهای بخش قلب، نفس، اعضا و جوارح

دانستیم که خداوند مهربان برای مستقیم شدن زندگی ما در تمام شئون، دو میزان و معیار و به عبارت ساده‌تر، دو شاقول قرار داده است که همه بتوانند وضع قلب، نفس، اعضا و جوارح خود را با ارزیابی کردن توسط این دو معیار، بفهمند و درک کنند که هر کدام از این سه حقیقت در کجا قرار دارند و در چه جایگاهی هستند؟ آیا منحرف هستند یا مستقیم؟ معیار نخست، قرآن مجید است: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> این قرآن توجه دهنده همه جهانیان به وضع خودشان است: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾<sup>۲</sup> اگر هر کدام از این جهانیان بخواهند بفهمند که مستقیم هستند یا منحرف؛ چون در صورت انحراف قلب، نفس، اعضا و جوارح فرد، خانواده و جامعه آلوده به هر نوع فسادی خواهند شد. چیزی که دلیل نمی‌خواهد. هم تاریخ اقوام را می‌شود در خود قرآن و کتاب‌های تاریخی دید، هم اوضاع زمان و روزگار را. این همه فساد ناشی از انحراف قلب، نفس، اعضا و جوارح است.

میزان و معیار دوم، فرهنگ پاک الهی پیغمبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ و در یک کلمه «اهل بیت ﷺ» است. اگر کسی بتواند خود را با آیات و روایات شاقول‌گیری کند، واجب است این کار را انجام دهد. اگر کسی معانی قرآن و روایات را نمی‌داند، پروردگار می‌فرماید:

۱. ص: ۸۷.

۲. تکویر: ۲۸.

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ﴾<sup>۱</sup> از اهلش بپرسد. اهلش همیشه بوده، اکنون نیز هستند و در آینده هم خواهند بود.

وعده دادم شبی مسئله معیارگیری با قرآن را عرض کنم، شبی نیز با روایات. امشب روایت بسیار مهمی که در مهم‌ترین کتاب‌های ما، از قدیمی‌ترین کتاب نقل شده، برایتان عرض می‌کنم. روایت از وجود مبارک رسول خدا ﷺ و روایت فوق العاده‌ای است. در این روایت حضرت معیار بهشتی شدن را بیان می‌فرمایند که چه معیار، شاقول، ترازو یا میزانی باید انتخاب کرد که انسان را به بهشت برساند؟! یعنی چه کنم که راهم از دنیا به آخرت، راه جنت الله شود؟ البته در این راه مسئله رحمت، مغفرت و رضوان خدا نیز تحقق پیدا می‌کند.

### شش عمل در قبال بهشت

پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتَّةِ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْحَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا أَوْثَمْتُمْ فَلَا تَحُونُوا وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ اخْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتِكُمْ.»<sup>۲</sup> شش مسئله را از من بپذیرید، نه فقط کلمات را بشنوید. روایت خیلی جالب است. حضرت نمی‌فرماید «اسمعوا» بیایید من شش مطلب را برایتان بگویم تا شما بهشتی بشوید، بلکه می‌فرماید: شش حقیقت را از من بپذیرید و قبول کنید تا من هم ورود شما به بهشت را برای شما ضمانت و قبول کنم.

وعده هیچ پیغمبری تخلف نداشته است. هیچ پیغمبری به مردم غیر از حقیقت نگفته و دیگران را بدون دلیل تشویق نکرده است. انبیای الهی ﷺ حق بودند و حق می‌گفتند. وقتی رسول خدا ﷺ می‌فرماید من ضامن بهشت شما می‌شوم، این ضمانت را خدا قبول می‌کند، می‌پذیرد و امضا می‌کند.

۱. نحل: ۴۳.

۲. امالی شیخ صدوق، النص، ص ۹۰؛ خصال، ج ۱، ص ۳۲۱.

## پرهیز از دروغگویی

اما این شش مسئله: «اذا حدّثتم فلا تكذبوا» تا آخر عمرتان هنگام حرف زدن به هیچ کس دروغ نگویید. دروغ کار منافقان و افراد دورو است؛ چون یعنی من چیزی در قلب و نیتم هست، غیر از آن را به طرف مقابلم می‌گویم. پوچ‌گویی و یاوه‌گویی می‌کنم. دارم بیهوده می‌گویم. چیزی که اصلاً واقعیت ندارد، به صورت امری واقعی جلوه می‌دهم. این کار خیلی زشتی است که من غیر حقیقتی را با مردم به گونه‌ای صحبت کنم که مردم فکر کنند حقیقت است. به خودتان و به پروردگار عالم دروغ نگویید. به پدر و مادر، زن و بچه، اقوام و مردم دروغ نگویید، منافقانه برخورد نکنید. روراست و درست باشید. وقتی در پیشگاه حضرت حق می‌گویید: ﴿إِيَّاكَ تَعْبُدُونَ وَإِيَّاكَ تَسْتَعِينُونَ﴾<sup>۱</sup> من فقط معبود قابل پرستشم تویی! اما اگر در زندگی پول، شهوت، صندلی و مقام معبودم باشد، این دروغ به پروردگار است.

آنگاه این دروغ را در قیامت می‌توانم به عنوان حرف راست به پروردگار بقبولانم، بگویم من شصت سال این‌گونه می‌گفتم، راست می‌گفتم؟ فکر کنم، ببینم در دادگاه قیامت دروغ‌ها را می‌توانم به عنوان سخن صدق بقبولانم؟ پروردگاری که کراماً در قرآن می‌فرماید از باطن‌تان، معنی گفتارتان و نیت‌هایتان خبر دارم و ﴿عَلَيْكُمْ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾<sup>۲</sup> هستیم، چگونه در قیامت می‌شود دروغم را راست بقبولانم؟ اینکه ممکن نیست. برای پروردگار عالم غیبی وجود ندارد، بلکه: ﴿وَإِنْ كُلُّ لَمَامٍ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾<sup>۳</sup> همه چیز نزد او حاضر است. برای خدا پنهان و خلوت وجود ندارد. دروغ نگویید.

## جواز دروغ برای حفظ جان، مال و آبرو

البته روایات می‌گویند اگر مال محترم کسی در خطر قرار گرفت و شما وسط افتادی، مطلبی گفتی که آن مال محفوظ ماند و یا جانی در خطر قرار گرفت و شما مسئله‌ای گفتی

۱. حمد: ۵.

۲. آل عمران: ۱۱۹.

۳. یس: ۳۲.

که آن جان محفوظ بماند و نیز آبروی مرد و زنی در خطر قرار گرفت، شما مطلبی را عنوان کردی که آبروی آن‌ها محفوظ ماند، ولی چیزهایی که گفتی، واقعیت نداشت، این را دروغ نمی‌گویند، یعنی مهر دروغ روی این حرف نمی‌زنند؛ چون جان، مال و آبروی مردم آن قدر در پیشگاه خدا قیمت دارد که می‌گوید شما با یک حرفی که از خودت ساختی، آن را حفظ می‌کنی، من مهر دروغ بر آن نمی‌زنم. نه اینکه دروغ نیست، قبول دارم، اما عیبی ندارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَذَّابٍ» کسی که برای اصلاح امور مالی، آبرویی و جانی خود و دیگران حرف زیبایی را ساخته و طرف هم قبول کرده، مال را غارت نکرده، آدمی را نکشته، آبرو را نبرده، این حرف دروغ نیست.

### فسادی به وسعت عالم با دروغ

اینجا دو مطلب عرض کنم که از نظر ارزشی خیلی سنگین است. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه دوم که کشته شد، هنوز نمرده بود، وصیت کرد شش نفر را به یک اتاق دعوت کنید، در را ببندید. اسم هم برد: عبدالرحمن بن عوف، سعد ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر یا ابوعبیده جراح به جای سعد ابی وقاص و نفر آخر نیز علی بن ابی طالب علیه السلام. یکی از این شش نفر را به عنوان حاکم قرار داد. او این طرح را ریخت که یکی از این‌ها را به عنوان حاکم کشور تعیین کنید. اگر تا سه روز به جایی نرسیدند، هر شش نفر را بکشید، بعد مردم خودشان یک نفر را تعیین کنند. شما به چه مجوزی حکم قتل شش نفر را دادید؟ این‌ها که مهدور الدم یا قاتل نبودند و یا مورد قصاص نداشتند. به چه دلیل قرآنی و روایی حکم قتل آن‌ها را دادید؟ خیلی محکم گفت: اگر بعد از سه روز کسی تعیین نشد، هر شش نفر را بکشید. این اسمش انحراف است.

اگر من رأی، قول و سخن خود را با کتاب خدا و روایات شاقول‌گیری کنم، حکم قتل نمی‌دهم. اگر قاضی در داوری مطابق با قرآن، روایات، فتوا و قانون برگرفته شده از فقه

۱. اصول کافی (ط.الاسلامیة)، ج ۲، ص ۳۴۲.



حکم کند، حکم درستی است، اما اگر در غیر این مسیر حکم کند، خلاف حکم پروردگار است. مسئله خیلی باریک‌تر از مو است.

این شش نفر را جمع کردند. خلیفه دوم که کشته شده بود، بردند دفن کردند، آن هم جایی که صددرصد غصبی بود، یعنی در یک ساتی متر مربعش نیز سهم و حق نداشت، ولی خانواده‌اش او را بردند دفنش کردند. آن خانه ارث حضرت فاطمه علیها السلام بود و به زنان پیغمبر هر کدامشان از آنجا کمتر از یک وجب می‌رسید.

روز اول «عبدالرحمن بن عوف» گفت: من حال و نای حاکم شدن ندارم. به من رأی ندهید. من با یکی از شما بیعت کنم تا او حاکم بشود. همین ساعت اول کار را تمام کنیم. بحث درباره دروغ است. دستش را به طرف امیرالمؤمنین علیه السلام دراز کرد، گفت: من از طرف جامعه اسلامی (کدام جامعه تو را وکیل کرده بود؟ چرا دروغ می‌گویی؟ جامعه مدینه و مکه یا جوامع دیگر، کدام یک تو را وکیل کرده بودند که از طرف جامعه اسلامی با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنی تا حکومت با حضرت استقرار پیدا کند؟ می‌گویند دروغ که عناق نیست آدم را خفه کند، می‌گوید دیگر. بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله صدها دروغ سوار همدیگر کردند تا جامعه را به اینجا کشیدند. دروغ گناه کمی نیست. یک میلیارد نفر در زمان ما دارند نماز باطل می‌خوانند، غسل باطل می‌کنند، وضوی باطل می‌گیرند، حج باطل انجام می‌دهند. چرا؟ برای دروغ‌های همان روز اول. ببینید زیان دروغ تا کجا شعاع دارد! گفت: (من) با تو بیعت می‌کنم، اما شرطش این است که در حکومتت به قرآن، روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله و روش دو خلیفه قبل از خودت عمل کنی.<sup>۱</sup>

### سیاست همراه با صداقت امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر از سیاستمداران امروز جهان بپرسیم که حضرت علی علیه السلام چه جوابی بدهد، فکر می‌کنید چه می‌گویند؟ سیاستمداران جهان صددرصد می‌گویند قبول کن، وقتی قدرت پیدا

۱. ر.ک: ترجمه اصول کافی (کمره‌ای)، ج ۵، ص ۷۱۵.

کردی، بزن زیر حرفت و بگو من به قرآن و روایت پیغمبر ﷺ و رأی خودم عمل می‌کنم و به آن دو کاری ندارم. بگذار حاکم شوی، یک دروغ بگو، اما امیرالمؤمنین ﷺ فرمودند: من قبول می‌کنم، البته ظاهر حکومت را؛ چون حضرت عاشق حکومت و صندلی نبود. خود حضرت فرموده‌اند: حکومت منهای برپا کردن عدالت نزد علی، از آب گندیدهٔ دماغ خوک جذامی کم ارزش‌تر است.<sup>۱</sup> این روح امیرالمؤمنین ﷺ است. صندلی چیزی نیست که من برای آن یقه پاره کنم یا برای به دست آوردنش میلیاردها تومان خرج کرده، سر جامعه‌ای را کلاه بگذارم که به من رأی بدهید. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمایند بدون برپا کردن عدالت، ارزش آن از آب بدبوی دماغ خوک جذامی نزد من کم‌تر است. باید خود را با امام علی ﷺ میزان‌گیری کنیم یا نه؟ مگر ایشان حجت الله نیست؟ مگر نجف در زیارت حضرت نمی‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيرَانَ الْأَعْمَالِ»؟ مگر او ترازوی خدا نیست؟ فرمود: من این شرط سوم را قبول ندارم. عبدالرحمن دستش را در دست عثمان گذاشت، گفت: این شرایط را قبول می‌کنی؟ گفت: صددرصد. دروغ می‌گفت؛ چون بعد از اینکه حاکم شد، به هیچ کدام از این سه مسئله عمل نکرد تا ملت ریختند او را کشتند؛ چرا دروغ می‌گویی؟ از اول راست بگو. بگو من به قرآن و روایات (سیره) پیغمبر ﷺ عمل نمی‌کنم که صندلی زیر پایت نگذارند، بعد آن همه جنایت اتفاق نیفتد. از اول بگو نه. شما بیا وکیل شو! به خدا من شایستگی ندارم. یک رأی هم به من ندهید. تا بگویند بارک الله! راست گفت. آقا شما بیا استاندار شو، بیا فرماندار شو! راست بگو. بگو این لباس به تن من نمی‌آید.

اگر همه راست بگویند، تمام دنیا، دنیای راستین و حقیقی می‌شود. خدا می‌داند اقیانوس دروغ از زمان حضرت آدم ﷺ تاکنون چند انسان را غرق کرده و به جهنم برده است. شما می‌دانید که خدا در قرآن، لقمان ﷺ را حکیم می‌داند: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾<sup>۲</sup> ایشان

۱. ر.ک: معانی الاخبار، ترجمه: محمدی، ج ۲، ص ۳۵۵.

۲. لقمان: ۱۲.



به پرسش می‌گفت: «بُنِيَ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»<sup>۱</sup> این دنیا اقیانوس پرعمقی است که این همه ملت‌ها در آن غرق شده‌اند. با دروغ، نه با درست، راست و حقیقت را گفتن.

## لزوم داشتن صداقت از زمان شروع زندگی

کسی در خیابانی در تهران مرا دید و گفت: فلان جوان قوم و خویش شماست؟ گفتم: قوم و خویش دور ماست. گفت: می‌خواهم دستش را ببوسم. گفتم: برای چه؟ گفت: با مادر و خواهرش آمده بود دخترم را برای ازدواج ببیند. به او گفتم: نماز جمعه می‌روی؟ گفت: نه. هنوز زمان جنگ بود، گفتم: جبهه رفته‌ای؟ گفت: نه. گفتم: نماز می‌خوانی؟ روزه می‌گیری؟ گفت: حتماً. گفتم: دخترم را بگیری، بی‌حجاب شود یا با حجاب بماند؟ گفت: باحجاب بماند. گفتم: چون اهل نماز جمعه و جبهه نیستی، همه جوان‌ها برای حفظ دین مملکت رفتند شهید شدند، تو رویگردان از این حقیقتی، دختر به تو نمی‌دهم، ولی به خاطر راستگویی فدایت می‌شوم. راحت کردی که از اول راست گفتمی تا من بگویم دختر نمی‌دهم. اگر دروغ می‌گفتی و دختر می‌دادم، تا زنده بودم، تلخ بودم. می‌گفتم پاره تنم را به جوانی دادم که با نماز جمعه، جبهه، شهادت و مبارزه مخالف است. فدایت شوم! چقدر تو انسان درستی هستی که نگذاشتی با راستگویی من و خانمم ناراحت شویم. راست بگو.

امر واجب الهی است: ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾<sup>۲</sup> با راستگویان عالم باشید. منافق و مشرک و کافر دروغ می‌گویند. آمریکا و اروپا دریاوار دروغ می‌گویند. بدکار دروغ می‌گوید. برای چه جزء این طایفه‌ها باشید؟ با انبیا، ائمه و اولیای الهی علیهم‌السلام باشید و راست بگویید.

امام فرمود: من با این شرایط قبول ندارم، عثمان گفت: من قبول دارم. دوباره دستش را در دست امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذاشت، گفت: قبول است؟ فرمود: نه. به عثمان گفت: قبول است؟

۱. فی بعض النسخ «فیه».

۲. الکافی (ط.الاسلامیة)، ج ۱، ص ۱۶.

۳. توبه: ۱۱۹.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

گفت: بله. بار سوم به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: قبول است؟ فرمود: نه. به پنج نفر دیگر گفت: پس عثمان حاکم مسلمان هاست، یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام دوازده سال دیگر از حکومت چشم پوشید که یک دروغ نگوید. آسان است؟ اما چه کسی برنده شد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام یا آن پنج نفر دیگر یا ملت و جامعه اسلامی؟ آن پنج نفر باختند و ۱۴۰۰ سال است جوامع اسلامی دائم دارند می‌بازند، برای خاطر آن دروغ‌ها، اما امام علی علیه السلام دروغ نگفت. خدایا، انبیاء، ائمه طاهرین و اولیای الهی علیهم السلام دروغ نگفتند. این یک قطعه بود.

## تقابل هشام بن عبدالملک با طاووس یمانی

اما قطعه دوم نیز خیلی جالب و با ارزش است. هشام بن عبدالملک، سلطان اموی و جانشین پدرش که بدترین انسان روزگار و بسیار خبیث بود. حکومت بر تمام ملت‌های اسلامی را به این خبیث بدتر از خودش، متکبر فرعون صفت سپرد. روزی برای انجام مناسک حج به مکه آمد. تو برای چه مکه می‌روی هشام عرق‌خوار قاتل پست‌فطرت گناهکار منافق مشرک؟ آنجا می‌خواهی چه کار کنی؟ تو به مکه می‌روی، به جای دور خانه گشتن، دور ابلیس می‌گردی. تو در رمی جمرات باید بایستی، ملت به تو سنگ بزنند. تو به جای گوسفند کشتن باید بروی نفس امارات را بکشی. تو برای چه به مکه آمده‌ای؟ اما آمد. آمد که به مردم بی‌فکر و بی‌اندیشه بقبولاند که من هم مسلمان و متدینم. من هم آمده‌ام حاجی شوم. همه‌اش دروغ در دروغ.

در خانه‌ای که برایش آماده کرده بودند، در دارالعمارة مکه یا استانداری نشسته بود، گفت: بروید یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را بیاورید من ببینم. گفتند: از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نفر هم زنده نیست. گفت: از تابعین (آن‌هایی که بعد از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به وجود آمدند) رفتند گشتند، بزرگواری را پیدا کردند، اهل یمن، به نام «طاووس یمانی» گفتند هشام می‌خواهد تو را زیارت کند. در مقابل فرعون‌ها راست گفتن، یعنی جان را کف دست گذاشتن. طاووس قبول کرد، وارد شد تا کنار فرش قیمتی که هشام رویش نشسته بود، آمد. به جای اینکه کفش‌هایش را بیرون در بیاورد، با کفش آمد تا کنار فرش، آنجا کفش‌هایش را





درآورد و کنار گذاشت. نشست و گفت: سلام. نه «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»؛ چون همه موظف بودند به این فرعون‌های خطرناک این‌گونه سلام کنند.

گفت: هشام! حالت چطور است؟ هشام عصبانی شد، پرسید: چرا این‌طور رفتار کردی؟ گفت: مگر چطور رفتار کردم؟ گفت: آمدی کنار فرشی که محل نشستن من است، کفشت را درآوردی. گفت: من کار بدی نکردم. روزی پنج بار در پیشگاه خدا کفش‌هایم را درمی‌آورم، نماز می‌خوانم. خدا عصبانی نمی‌شود. چرا شما عصبانی شدی؟ گفت: برای چه در سلام به من نگفتی «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»؟ گفت: من نمی‌خواستم دروغ بگویم؛ چون مؤمنین تو را به امیری خودشان قبول ندارند. گفت: چرا به اسم مرا صدا کردی و هشام گفتی؟ گفت: پروردگار عالم در قرآن، عزیزترین بندگان را به اسم صدا کرده: یا ابراهیم، یا نوح، یا موسی، یا عیسی، یوسف ایها الصدیق، یا یحیی، یا زکریا و... من که مطابق با قرآن صدایت کردم. گفت: چرا مرا با لقب نخواندی؟ گفت: خدا در قرآن دشمنانش را با لقب خوانده: «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» من مطابق اخلاق خدا در قرآن تو را صدا کردم. موسی کلیم الله با آن عظمتش، خدا به او می‌گوید: یا موسی! چه خبرت است هشام؟ کجایی؟ چه فکری می‌کنی؟ چه برنامه‌ای برای خودت ریخته‌ای؟

گفت: چیزی یادم بده. گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر بخواهی بفهمی، شاقول‌گیری کنی چه کسی اهل جهنم است، ببین چه کسی با تکبر نشسته و چند انسان در برابرش دست به سپینه ایستاده‌اند. تو چه کاره‌ای که باد در دماغت بیندازی و بنشین، چند انسان در مقابلت با تعظیم بایستند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است معیار شناخت جهنمی تویی. بعد گفت: هشام! در دوزخ مارها و عقرب‌هایی هستند که خیلی وحشتناک‌اند. هر کدامشان به اندازه یک کوه هستند. مأموریت این مارها و عقرب‌ها، گزیدن کسانی است که در جامعه شغل و پستی در دست‌شان بوده، ولی به جای عدالت، به مردم ظلم کردند؛ قاضی، فرماندار، حاکم، استاندار، بخشدار یا دهمدار ظالم. مارها و عقرب‌هایی به بزرگی کوه که مأمورند فقط آن‌هایی را که کار دست‌شان بوده و به عدالت رفتار نمی‌کردند، بگزند. بعد هم دیگر معطل نکرد، خودش بلند شد، کفش‌هایش را پا کرد و رفت و اهل مجلس را در بهت فرو برد.



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

(مهم این قسمت که) گفت: هشام! نمی‌خواهم دروغ بگویم. پاکان عالم دروغ نمی‌گفتند و نمی‌خواستند دروغ بگویند. البته من فکر می‌کردم این شش مطلبی که پیغمبر ﷺ فرمودند، امشب تمام شود، اما نشد؛ چون در آن پنج مورد بعدی ظرایف و نکات مهمی هست، حیف است آن‌ها را نشنوید.

یا رب به سر السرّ ذات بی‌مثالت	روشن دلم گردان به اشراق جمالت
عمری است دل دارد تمنای وصال	با یک نظر درد فراقم ساز درمان
نالم به کویت حالی از درد جدایی	گریم که شاید پرده از رخ برگشایی
تو افکنی بر من نگاه دلربایی	من بنگرم آن حسن کل با دیده‌جان
یا رب به جز تو یاور و یاری نداریم	جز یاریت با هیچ کس کاری نداریم
با رحمت حاجت به دّیاری نداریم	باز است بر بیچارگان درگاه سلطان

## روضه برگشتن اسب بی‌صاحب به خیمه‌ها

لحظاتی است از ابی عبدالله علیه السلام خبری ندارند که ناگهان شیبه‌ اسب را شنیدند، ولی صدای ذوالجناح عوض شده، دارد پا و سر به زمین می‌کوبد. اولین کسی که از خیمه بیرون آمد، با پای برهنه، سکینه علیها السلام بود. دید زین اسب واژگون و یال اسب غرق خون است. چنان ناله زد. از اینجا به بعد را امام زمان علیه السلام بیان می‌کنند: این هشتاد و چهار زن و بچه بیرون ریختند، وقتی حالات ذوالجناح را دیدند، از زیر چادر شروع کردند موی سر را کندن و به سر و سینه و صورت لطمه زدن. همه پابرهنه به طرف میدان کربلا دویدند. وقتی رسیدند، دیدند شمر با آن بدن سنگین روی سینه‌ ابی عبدالله علیه السلام نشسته، آماده شده سر را از بدن جدا کند.

او می‌کشید و من می‌کشیدم	او خنجر از کین من ناله از دل
او می‌نشست و من می‌نشستم	او روی سینه من در مقابل
او می‌برید و من می‌بریم	او از حسین سر، من از حسین دل



## جلسه سوم / صدق و صداقت

هنوز زن و بچه به خیمه برنگشته بودند که شنیدند از میدان صدای تکبیر می‌آید. برگشتند دیدند سر ابي عبدالله عليه السلام را به نيزه زده‌اند.

اللهم اغفر لنا و لوالدينا و لوالدي والدينا و لمن وجب له حق علينا اللهم اشف مرضنا، أيد قائدنا، و احفظ و انصر امام زماننا.



جلسہ چہارم

وفای بہ عہد



## تضمین بهشت با قبول شش عمل

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شش مسئله را به مردمی که مستمع‌شان بودند، پیشنهاد کردند و فرمودند: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتَّةٍ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا أَوْثَمْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ أَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ.»<sup>۱</sup> اگر این شش پیشنهاد مرا بپذیرید، قبول کنید و به کار ببندید، من برای شما بهشت را ضمانت می‌کنم. در حقیقت، حضرت در این گفتار الهی و عرشی خود، شاقولی در اختیار انسان می‌گذارند که اگر بخواهید بدانید فردای قیامت اهل بهشت هستید یا نه، خود را باید با این کلام ارزیابی کنید. یکی از آن‌ها این بود که در سخن گفتن دروغ نگویید. دروغ کار منافقانه‌ای است؛ چون انسان مطلبی را به طرفش می‌گوید، در حالی که می‌داند حقیقت ندارد.

دانشمندی از کسی پرسید: چرا دنبال علم نمی‌روی؟ گفت خلاصه علم نزد من است. گفت: آن خلاصه علوم چیست؟ پنج مطلب گفت: یکی این بود که تا حرف راست هست، به دنبال دروغ نمی‌روم. قرآن مجید، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه حرف راست هستند. مردم را از روی دلسوزی راهنمایی کردن و تشویق به کار مثبت حرف راست است. این همه حرف راست هست، برای چه دروغ بگوییم؟ این یک مطلب که در جلسه قبل کاملاً توضیح داده شد و دانستید که گاهی دروغ چند قرن جامعه بزرگی را گرفتار انواع فسادها می‌کند.

۱. امالی شیخ صدوق، النص، ص ۹۰؛ خصال، ج ۱، ص ۳۲۱.

## اجتناب از عهدشکنی

اما دوم، شاید به نظر بیشتر مردم این پیشنهاد دوم ساده باشد، اما به گونه‌ای که با کمک خدا توضیح می‌دهم، عنایت خواهید کرد که این پیشنهاد دوم بسیار مهم است. اولاً در جامعه جلوی خیلی از درگیری‌ها، دلسردی‌ها و بدبینی‌ها را می‌گیرد و ثانیاً اگر عمل شود، خود انسان مورد محبت مردم و خانواده‌اش قرار می‌گیرد و آن این است که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «اذا وعدتم فلا تخلفوا» پیمان‌شکن نباشید. وقتی وعده می‌دهید، قرارداد می‌بندید، به وعده و قراردادتان عمل کنید؛ چراکه گاهی عمل نکردن به وعده در مملکت بدبینی شدیدی ایجاد می‌کند و مردم را دلسرد می‌سازد و ارزش وعده‌دهنده‌ای را که عمل نکرده است، کم می‌کند. خیلی جاها عمل نکردن به وعده منتهی به حرام می‌شود؛ اگر مردم مسئله را جدی بدانند و توجه دینی داشته باشند. مثلاً خانه، کارخانه یا مغازه‌ام را قرارداد می‌بندم، به زبان یا قلم می‌گویم من این خانه را به شما یک میلیارد تومان فروختم. من این قولنامه را امضا می‌کنم، شما هم امضا کن. اکنون ۴۰۰ تومانش را بده، ۶۰۰ تومانش را در محضر. آیات و روایاتش را می‌خوانم که ببینید مسئله قرارداد، پیمان و تعهد، سر از کجا درمی‌آورد.

مشتری ۴۰۰ تومان به من می‌دهد، در قرارداد هم می‌نویسم که من ۴۰۰ تومان گرفتم. چند روز بعد خانه یک میلیاردی، دو میلیارد می‌شود. من به فروشنده می‌گویم خانه را نمی‌دهم. این اسمش خلف وعده، نقض قرارداد و شکستن پیمان است. نتیجه‌اش از نظر فقهی چه می‌شود؟ خریدار توان ندارد که خانه را از من تحویل بگیرد، من هم می‌گویم بیا ۴۰۰ تومان را بگیر، خانه را نمی‌دهم، در حالی که طبق قرآن، وقتی فروش خانه، کارخانه یا مغازه‌ام را امضا کردم و بیعانه گرفتم، با این امضا خانه، کارخانه یا مغازه‌ام ملک شرعی خریدار شده، فقط خریدار بقیه پول را به من بدهکار است، اما اینکه دو میلیارد شده، من هم می‌گویم تحویل نمی‌دهم، پولت را بگیر، بعد چند روز دیگر این ملک سه میلیارد تومان می‌شود، می‌فروشم، در حقیقت دارم ملک غیر را می‌فروشم و معامله باطل است. مازاد آن یک میلیارد تومان برای خریدار است و این دو میلیاردی که من از مشتری دوم گرفته‌ام،





فقهاً و شرعاً حرام است و من مالکش نمی‌شوم و حق تصرف در آن را هم ندارم، اما این کار در جامعه ما کاری خیلی معمولی به نظر رسیده است که وقتی ملک را فروختم و بیعانه گرفتم، تحویل نمی‌دهم. حق نداری بگویی نمی‌خواهم ملک را به خریدار بدهم. ملک مال خریدار است.

آن قدر وعده نزد پروردگار مهم است که اگر به وعده عمل نکنم، در چاه حرام می‌افتم و پول نجسی را برمی‌دارم که اگر با عین آن خانه دیگری بخرم، تمام نمازهایم در آن خانه باطل است. اگر حج بروم، باطل است. با پولی که ناحق بوده، لباس خریدم، نمازهایم هم باطل است. خیلی راحت با دو میلیارد تومان با سر داخل جهنم می‌رود؛ چون همه چیزش بر باد است. مهم دین، عبادت و ارتباط با پروردگار همین جاهاست که عمل کنم، و الا دین کنار چلوکباب که مهم نیست. مهم دین اجرای دستورات حتمی و قطعی پروردگار، پیغمبر ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ است. این‌ها مهم دین است.

## آیات وفای به عهد

### ۱. وعده درست و حق

اما به سراغ آیات قرآن برویم. خود پروردگار وعده‌دهنده است و یکی از کارهای وجود مقدس حق، وعده دادن به بندگانش می‌باشد. این یکی از کارهای پروردگار است. آیاتش در قرآن کم نیست. نمی‌شود تمام آن آیات را بخوانم. چند آیه برای نمونه می‌خوانم. یکی این آیه بسیار مهم که خطاب به کل مردم عالم و تاریخ است. پروردگار عالم نیامده در آیه شریفه بگوید «یا ایها الذین امنوا» یا «ایها المسلمون» وعده یک حقیقت است که تمام مردم عالم باید بدانند و این حقیقت اخلاقاً باید اجرا شود: مسیحی، یهودی، زرتشتی، لائیک یا بی‌دین است، خدا کاری به دین مردم ندارد. خطاب به کل انسان‌ها درباره ارزش وعده و وفای به خودش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾<sup>۱</sup> ای مردم دنیا! ای تمام

۱. فاطر: ۵.

مردم تاریخ! به طور مسلم و یقیناً (این به طور مسلم و یقیناً در همین «ان» اول آیه است) وعده‌ای که خدا می‌دهد، اجرا می‌شود و حق است، یعنی وعده خلاف نمی‌دهد، بلکه وعده درست، راست و صدق می‌دهد.

## ۲. وفای به عهد، اخلاق الهی

این آیه و روایات اهل بیت علیهم‌السلام را ورق بزنید! به این روایت بسیار مهم می‌رسیم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تمام مردم واجب می‌کند: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> ای مردم! بیاپید آراسته به اخلاق خدا شوید. یکی از اخلاق‌های خدا این است که هر وعده‌ای می‌دهد، به آن وفا می‌کند؛ چون وعده‌اش حق است. شما هم اگر به همدیگر وعده می‌دهید، هم حق باشد و هم عمل کنید. وقتی قرارداد می‌بندید، حق باشد. عقد ازدواج یک قرارداد شرعی است. اگر زن بی‌علت شرعی شوهر را وادار کند طلاق بدهد، مرد بی‌علت شرعی زن را طلاق بدهد، این شکستن قرارداد الهی و قرآنی است. شکستن قراردادی که اهل بیت علیهم‌السلام امضا کرده‌اند بی‌علت شرعی است. طلاق بی‌علت شرعی معصیت است. طلاق مخالفت با قرآن و روایات و مخالف اخلاق انسانی است. این یک آیه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» وعده‌ای که خدا می‌دهد، هر چه می‌خواهد باشد، حق، وفاکردنی و انجام دادنی است.

## ۳. قطعیت وعده‌های پروردگار

آیه دیگر، چه اعلام جالبی و چه اطمینانی پروردگار عالم به مردم می‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»<sup>۲</sup> محال است که خداوند خلف وعده کند، امکان ندارد. پروردگار عالم زیبایی بی‌نهایت است. معنی ندارد به بنده‌اش وعده بدهد، بعد هم خلف وعده کند. مسخره که نیست. همه چیز پروردگار حق است.

۱. بحار الانوار (ط. بیروت)، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۲. آل عمران: ۹.



اما آیه بعد، نکته‌ای ادبی و طلبگی دارد که مقداری روان بیان می‌کنم تا دریافتش برای عزیزان آسان باشد. در تمام زبان‌ها «فعل ماضی» داریم، یعنی فعل گذشته. «أَكَلٌ» یعنی قبلاً خورد. «كَتَبَ» در گذشته نوشت. افعال دیگر «مضارع» است، یعنی دلالت بر حال و آینده دارد. می‌خواهم به عربی بگویم بعداً می‌نویسد، می‌گویم: «هَذَا الرَّجُلُ تَكْتُبُ» به جای آن «كَتَبَ» که گذشته بود (کتب، یعنی نوشت) تَكْتُبُ، یعنی بعداً می‌نویسد. این نکته روشن است. چنان وعده خدا قطعی و یقینی است و وفا کردن به وعده‌اش مسلم و صددرصد می‌باشد که در قرآن مجید (با اینکه ما در دنیا هستیم و هنوز قیامت نیامده، بهشت نیامده، ولی) وقتی به مردان مؤمن و زنان اهل ایمان می‌خواهد وعده بدهد، با فعل ماضی (گذشته) وعده می‌دهد. معنی آن این است که وعده من صددرصد قطعی است. به این علت با فعل ماضی حرفم را می‌زنم. نمی‌گویم مردان مؤمن و زنان اهل ایمان، به شما وعده می‌دهم، بلکه می‌گویم وعده‌ام قطعی و مسلم باشد و دغدغه نداشته باشی که آینده چه می‌شود و وعده من محقق است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۱</sup>

ببینید! آیه با فعل ماضی شروع شده «وَعَدَ» که معنی فارسی‌اش این است: وعده داد، در حالی که معنی آن این نیست، بلکه یعنی وعده من به شما مردان مؤمن و زنان اهل ایمان صددرصد و قطعی است، پس نگرانی و دغدغه نداشته باشید. عملی شدنی است. به مردان مؤمن و زنان اهل ایمان اعلام قطعی و مسلم می‌کنم که برای آن‌ها بهشت‌هایی است که از زیر آن‌ها نهرها جاری بوده، در آن ابدی هستند و خانه‌های آرام‌بخشی در بهشت ابد برایشان مقرر کردم و رضوانی که از جانب من به سوی آن‌ها می‌رود، اکبر از این هشت بهشت است: ﴿ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>۲</sup> این یکی از آیاتی است که خدا فرموده.

۱. توبه: ۷۲.

۲. همان.

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این برای مردان و زنان اهل ایمان پیروزی بسیار بزرگی است که من برایشان قطعی کردم. بهشت‌هایی که از زیر آن‌ها نهرها جاری است و خانه‌های آرام‌بخش. مساکن و مسکن، یعنی محل آرام‌بخش، سکوت آرامش‌دهنده: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این سه آیه.

وقتی قرآن به سراغ مردم می‌آید، درباره مسئله پیمان، عهد، قرارداد و قولنامه یا هرچه اسمش را می‌خواهید، بگذارید، دو آیه در این زمینه برای تان بخوانم: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»<sup>۱</sup> «اوفوا» فعل امر است. اگر فعل امر قرینه نداشته باشد، دلالت بر وجوب دارد و شکستن امر واجب پروردگار، بی‌حرمتی به خداوند است. واجب است به عقدها، پیمان‌ها و قراردادهای عمل کنید.

#### ۴. مسئولیت‌آوری و عده

آیه بعد که بار سنگینی دارد: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»<sup>۲</sup> به قراردادی که می‌بندید، تعهدی که می‌کنید، وعده‌ای که به مردم می‌دهید، عمل کنید؛ زیرا این وعده مسئولیت‌آور است، ممکن است مالت را حرام کند. در دنیا و مسئولیت‌آور است، یعنی روز قیامت شما را به دادگاه می‌کشم و می‌گویم: چرا قرارداد بستی و شکستی؟ این ارزش وعده است: «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» تعهد در روز قیامت مورد بازپرسی و بازخواست قرار خواهد گرفت.

بنده من! خوشتر می‌آید با شکستن تعهدت در قیامت دادگاهی شوی؟ دادگاه‌هایی که آزادی از آن‌ها خیلی مشکل است. مشکلش نیز این است که باید برای پروردگار دلیل بیاوری که به این قولنامه ملکم را باطل کردم. به این دلیل عهدم را شکستم. به این دلیل پیمانم را نابود کردم. به پروردگار باید دلیل قابل قبول ارائه شود، و الا در دادگاه محکوم می‌شود.

۱. مائده: ۱.

۲. اسراء: ۳۴.

چیزهای خیلی ریزی وجود دارد که بیشتر مردم نمی‌دانند یا توجه ندارند. البته بر عهدهٔ مبلغین است که واقعاً مردم را نسبت به این ریزه‌کاری‌های مسائل اخلاقی و احکام اسلام آشنا کنند و آن‌ها را بیدار نمایند.

## آیات تأکیدکنندهٔ اهمیت وفای به وعده

### الف) اخلاق انبیای الهی

مطلب خیلی مهمی که در قرآن مطرح است، دو آیه‌اش را می‌خوانم. خیلی مهم است. قرآن مجید وفای به عهد را از اخلاق انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام می‌داند، اما آیهٔ اول: در سورهٔ مریم، به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: حیب من! به این معنا توجه کن که دارم برایت می‌گویم: **﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾**<sup>۱</sup> توجه کن به اینکه دارم در قرآن برایت مطرح می‌کنم: اسماعیل علیه‌السلام، پیغمبر من، مثل تمام پیغمبران قبل از خودش، به وعده‌ای که می‌داد، متعهد و به قراردادی که می‌بست، پایبند بود و برای قول و پیمان‌ش ارزش قائل می‌شد. او پیغمبر و فرستادهٔ من بود. روش این پیغمبر من، غیر از صادق‌الوعد بودن، با زن و بچه‌اش نیز رفتار جالبی داشت. رفتارش چه بود؟ **﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾**<sup>۲</sup> دائم «کان یأمر» یعنی همواره، مرتب و پی‌درپی خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت می‌کرد. نه یک روز و دو روز؛ چون اگر نماز ضایع شود، تمام قیامت شخص ضایع می‌شود. این هم از عجایب نماز است. من هم سرش را نمی‌دانم، فقط می‌دانم که قرآن مجید می‌فرماید عده‌ای را در قیامت به سمت دوزخ می‌کشند، بهشتیان از آن‌ها می‌پرسند: **﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾**<sup>۳</sup> چه چیزی شما را به (سقر) دوزخ آورد؟ آن‌ها چهار جواب می‌دهند که اولین جواب‌شان این است: **﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾**<sup>۴</sup> ما هیچ سر و کاری با نماز نداشتیم.

۱. مریم: ۵۴.

۲. همان: ۵۵.

۳. مدثر: ۴۲.

۴. همان: ۴۳.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

«وَكَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ» تا زنده بود خیلی نرم، با محبت و رفق و مدارا خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت می‌کرد. این پیغمبری که همیشه به وعده‌اش عمل می‌کرد و با خانواده‌اش به این خوبی برخورد داشت: «كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»<sup>۱</sup> خدا از او کاملاً راضی بود، یعنی به وعده‌ات عمل کن و با زن و بچه‌ات از نظر دینی برخورد درستی داشته باش تا مورد رضایت خدا باشی. سعی کن بچه‌هایت نماز خوان شوند. سعی کن بخیل نشوند: «وَكَانَ يُأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزُّكَاةِ» بچه‌ها را دست به جیب بار بیاور تا بخیل نشوند. این وظیفه پدر است. این یک آیه که از آن استفاده می‌شود تمام انبیای الهی علیهم‌السلام به عهدشان وفا و به تعهد و قراردادهای عمل می‌کردند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ۴۰ سال در مکه با بت‌پرستان سر و کار داشت، ولی هر قول درستی به آنان می‌داد، عمل می‌کرد. یک بار بت‌پرستی نیامد فریاد بکشد که ایشان به من قول داده است، اما زیر قولش زده. محال بود انبیاء علیهم‌السلام به عهدشان وفا نکنند.

### ب) اخلاق اولیای الهی

اما آیه بعد در سوره احزاب است که یکی از حسنات اخلاقی اولیای خدا، عمل کردن به وعده بود. این آیه را که می‌خواهم بخوانم، داستانی در کنارش هست. وجود مقدس سیدالشهدا علیه‌السلام از مکه به پیک جوانی به نام «قیس بن مسهر صیداوی»<sup>۲</sup> نامه دادند که ۲۷-۲۸ ساله بود. فرمودند این نامه را به سران کوفه برسان. دقیق نمی‌دانم از شهر مکه تا کوفه چند فرسخ است، البته در بعضی از کتاب‌ها دیده‌ام که به فرسخ، از مکه تا کوفه ۷۰۰ فرسخ بود. آن هم جاده‌های آن زمان. قیس نامه را برد، سران شیعه جواب دادند، دوباره نامه را به مکه آورد. ابی عبدالله علیه‌السلام نامه دیگری در پاسخ آن نامه نوشتند و به قیس فرمودند این نامه را ببر برسان که جاسوسان خبر دادند از کوفه به مکه پیام رد و بدل می‌شود. مأموران این زیاد جاده‌های منتهی به کوفه را کنترل شدید کردند که اگر کسی نامه دارد، بگیرند و به ابن زیاد

۱. مریم: ۵۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷؛ ارشاد مفید، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۴، صص ۳۶۹-۳۷۰ (با مختصر تفاوت).

بدهند تا طرف‌های نامه دستگیر شوند. قیس نزدیک کوفه رسید، دید اوضاع خوب نیست و اگر این نامه گیر مأمورین بیفتد، ۷-۸ نفر از افراد دستگیر و اعدام یا زندانی می‌شوند. چه کار کرد؟ نامه را قبل از اینکه مأمورها ببینند، ریز ریز کرد و از بین برد. وقتی او را گرفتند و به بارگاه ابن زیاد آوردند، ابن زیاد گفت: نامه را بده. گفت: آن را نابود کردم که دست تو نرسد. گفت: اسم آن‌هایی که ابی عبدالله رضی الله عنه به آن‌ها نامه نوشته، بگو. گفت: من در آن مدرسه‌ای تربیت شده‌ام که معلمش ابی عبدالله رضی الله عنه است. یادم دادند که اگر گیر افتادی، سرت را بده، اما سرت را نده. من سرم حاضر است. می‌خواهی ببری، ببر، اما سرم حاضر نیست.

ابن زیاد دید هیچ چیز بر ایمان این جوان کارگر نیست و آن قدر ایمانش قوی استوار و پابرجاست: **﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾**<sup>۱</sup> اینان مؤمن واقعی هستند. به قیس پیشنهاد زشتی کرد، گفت: من اعلام می‌کنم مردم کوفه به مسجد بیایند. تو بالای منبر برو و به علی بن ابی طالب و حسین بن علی رضی الله عنهما ناسزا بگو و از آن‌ها اعلام بیزاری کن تا تو را نکشم. گفت: باشد، بگو ملت بیایند. وقتی مسجد پر شد، قیس دید ابی عبدالله رضی الله عنه داخل آن نامه اسم پنج شش نفر را نوشته، چه فرصت جالبی پیش آمده است؛ ما حرکت ابی عبدالله رضی الله عنه را به کل مردم خبر بدهیم. بالای منبر رفت، از امیرالمؤمنین و ابی عبدالله رضی الله عنهما تعریف و ستایش کرد و خبر حرکت حضرت را داد. بعد بر ابن زیاد، یزید و پدر ابن زیاد لعنت کرد. او را پایین کشیدند و بالای دارالعماره بردند. سرش را از بدن جدا کردند، بدنش را با لگد پایین انداختند.

در راه خبر شهادتش به ابی عبدالله رضی الله عنه رسید، امام این آیه را خواندند: **﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾**<sup>۲</sup> از مردم مؤمن، شخصیت‌هایی هستند که به وعده، پیمان و قراردادشان تا سرحد جان دادن پایبند هستند. این حرف خداست: **﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾** عده‌ای از این عمل‌کنندگان به وعده رفتند شهید شدند و عده‌ای نیز مثل ما به انتظار شهادت هستند: **﴿وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾** این هم آیه دیگر درباره اهمیت عمل به وعده است.

۱. انفال: ۴.

۲. احزاب: ۲۳.

### ج) عشق پروردگار به بندگان خوش عهد

اما آیه بعد در سوره آل عمران است: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ﴾<sup>۱</sup> کسی که به وعده‌اش وفا می‌کند و این وعده را به هیچ شکلی نمی‌شکند. «اتقی» یعنی وعده را نگه می‌دارد و نمی‌شکند: «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» خدا عاشق این‌گونه افراد است. شما در قرآن بگردید، ببینید خدا چند بار به بندگانش اعلام عشق و محبت کرده است؟ من در قرآن دقیق شدم، ده بار اعلام محبت و عشق کرده که یکی همین مسئله عمل به وعده است. تقوا در اینجا یعنی آن‌هایی که وعده‌شان را نگه می‌دارند، حفظ می‌کنند و نمی‌شکنند.

در زدم و گفت کیست گفتمش ای دوست دوست

گفت در آن دوست چیست، گفتمش ای دوست دوست

گفت اگر دوستی، از چه در این پوستی

دوست که در پوست نیست، گفتمش ای دوست دوست

گفتمش این هم دمی است، گفت عجب عالمی است

ساقی بزم تو کیست، گفتمش ای دوست دوست

در چو به رویم گشود، جمله بود و نبود

دیدم و دیدم هم اوست، گفتمش ای دوست دوست<sup>۲</sup>

### روضه علی اصغر علیه السلام

چه عهدهایی را شکستند و چه قراردادهایی را نابود کردند و با شکستن آن همه عهد و قرارداد، در جنایتی افتادند که در بشریت سابقه نداشت. کار به آنجا کشید که حتی به بیچۀ تشنه شش ماهه نیز رحم نکردند. بابا داشت با بیچہ حرف می‌زد:

۱. آل عمران: ۷۶.

۲. شعر از معینی کرمانشاهی.





ای یگانه کودک یکتا پرست      ای به طفلی مست صهبای الست  
گرچه شیر مادرت خشکیده است      شیر وحدت از لب ت جوشیده است  
غم مخور ای آخرین سرباز من      غم مخور ای کودک هم راز من  
غم مخور ای کودک دردی کشم      من خودم تیر از گلویت می کشم  
غم مخور ای کودک مدهوش من      قتلگاهت می شود آغوش من  
در حرم بی تاب نشو از بهر آب      من خجالت می کشم خود از رباب  
می برم تا آن که سیرابت کنم      از خدنگ حرمله خوابت کنم  
مخفی از چشم زنان دل پریش      می کنم قبر تو را با دست خویش  
می گذارم صورتت را روی خاک      تا ز خاک آید ندای عشق پاک

وقتی بچه را داخل قبر گذاشت، می خواست لحد بچیند، دید صدای رباب می آید: حسین جان!

مچین خشت لحد تا من بیایم      تماشای رخ اصغر نمایم

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا و لمن وجب له حقّ علینا، اللهم اهلک اعدائنا،

و ائید و انصر امام زماننا، و اشف مرضانا، و اجعل عاقبة امرنا خیراً.



جلسه پنجم

میزان گیری کسب و درآمد



## لزوم ارزیابی سلامت مادی و معنوی

کتاب خدا میزان الهی است برای اینکه عاشقان سلامت زندگی و آبادی آخرت، قلب، نفس، اعضا و جوارح خود را با این میزان ارزیابی و معیارگیری کنند تا برایشان روشن شود که این سه ناحیه وجودشان درست و صحیح است و انحرافی در آنها نیست. اگر درست باشد، راهشان به بهشت آسان شود و اگر انحرافی وجود دارد، تا از دنیا نرفته‌اند و فرصت دارند، در مقام علاج آن انحراف بریبیند. علاج هم دارد و تا انسان زنده است، در درمان و علاج به رویش باز است. همچنین، روایات عرشی اهل بیت علیهم‌السلام مانند قرآن مجید «میزان» است.

بنا شد شبی آیاتی از قرآن مجید بیان شود و شبی هم روایت یا روایاتی و ما خود را به آن آیات و روایات ارائه کنیم تا به ما نشان بدهند که در چه موقعیت و وضعی هستیم. در روایتی که دو جلسه قبل از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مطرح کردم، حضرت به مردم اعلام فرمودند: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتَّةِ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا أَوْثَمْتُمْ فَلَا تَحُونُوا وَ عُضُوا أَبْصَارَكُمْ وَ أَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ.»<sup>۱</sup> شما این شش واقعیت را از من قبول کنید و به اجرا بگذارید تا من بهشت را برای شما ضمانت کنم. طبق ترتیبی که خود حضرت فرمودند، اولین مورد این بود: «اذا حدثتم فلا تكذبوا»

۱. امالی شیخ صدوق، النص، ص ۹۰؛ خصال، ج ۱، ص ۳۲۱.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

زبان تان را در گفتار به دروغ باز نکنید و راست بگویید. قول صدق، قول بازرشی است. کلام صدق، کلام خدا، انبیا و اولیای خداست. البته گاهی حرف راستی هم هست که اگر بگوییم، به آبروی کسی لطمه می‌خورد. آن را نباید بگوییم. اینجا نباید زبان به آن حرف راست باز کنیم. یا گناه و معصیتی را به تنهایی از یک نفر دیدم، گفتن و پخش کردنش حرام است. اگر بگوییم، راست گفته‌ام، ولی این راست گفتن را به من اجازه نداده‌اند. دروغ حرام است، اما راست گفتن همه جا واجب، معقول و اخلاقی نیست.

## سلامت در عمل به وعده‌ها و عقد قراردادهای

پیغمبر ﷺ در بخش دوم کلام‌شان فرمودند: «اذا وعدتم فلا تخلفوا» اگر وعده دادید، قرارداد بستید، پیمانی را امضا کردید، خلاف نکنید، وعده‌تان را نشکنید، پیمان‌تان را خراب نکنید. البته پیمان، وعده و تعهدی که پیغمبر ﷺ می‌فرمایند، تعهد و پیمان مثبت است؛ چون در امور منفی پیمان و تعهد برقرار نمی‌شود. وعده‌های مثبت و درست، قراردادهای صحیح و پیمان‌های واقعی را باید عمل کرد؛ زیرا عمل به آن‌ها طبق امر پروردگار واجب است: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»<sup>۱</sup> این آیه‌ای است که واجب بودن عمل به پیمان را بیان می‌کند.

## انواع عهد و پیمان

### ۱. بین انسان‌ها

امروز آیات قرآن و روایات را دیدم که سه نوع عهد و پیمان وجود دارد: یکی عهد و پیمان مردم با مردم است؛ قراری می‌بندند، قولنامه‌ای را امضا می‌کنند، نوشته‌ای رد و بدل می‌کنند، قولی می‌دهند. این یک نوع پیمان است که عمل به این پیمان (تعهد مردم با مردم) واجب است.

۱. اسراء: ۳۴.



## حکایت میرزا خلیل تهرانی

یکی از دانشمندان بزرگ شیعه و عالمان برجسته به نام «حاج میرزا خلیل تهرانی (ره)» که در کربلا زندگی می‌کرد، بین رشته‌های علمی، رشته پزشکی را نیز خوانده بود و در این رشته خیلی پخته (ماهر) شده بود. در کربلا مطبی باز کرد و بیماران را عیادت می‌کرد، نسخه می‌داد و معالجه می‌کرد. کارش هم قوی بود. کسانی که در کربلا زندگی می‌کردند، اغلب به ایشان مراجعه می‌کردند. از نظر تقوا و دینداری نیز رده اول و انسان خیلی سالم، پرهیزکار، متدین و اهل عبادت بود. مادر ایشان در تهران زندگی می‌کرد. شبی این مرد بزرگ مادرش را در خواب می‌بیند، به او می‌گوید: من مُرده‌ام و بینی‌ام را شکسته‌اند. جنازه مرا به طرف تو می‌آورند. از این خواب خیلی تعجب می‌کند؛ چون خبر ناگواری بود. چند روز بعد مسافری از یکی از دوستانش در تهران نامه‌ای آورد که نوشته بود: طیب بزرگوار! مادرتان در تهران از دنیا رفته است و من با چند نفر دیگر جنازه او را به طرف عراق فرستاده‌ام. ایشان منتظر بود که جنازه مادرش برسد. چون معروف بود، به او گفتند چند جنازه از ایران آورده‌ایم، فکر می‌کردیم شما در نجف هستید، به رباط ذوالکفل بردیم. جنازه آنجاست. در رباط اسب‌ها رم کردند، چند جنازه که روی اسب‌ها بود، افتاد. یکی هم جنازه مادر شما بود که دماغش شکست.

جنازه را تحویل گرفت و به کربلا برد. اول داخل حرم قمر بنی‌هاشم (علیها السلام) طواف داد و گریه کرد و به مقام با عظمت آن حضرت عرض کرد: مادرم نمازهایش را می‌خواند، ولی نه با حمد و سوره درست. روزه‌هایش را نیز مقداری شک دارم که صحیح بوده باشد، شما از مادرم شفاعت کنید که به خاطر نماز و روزه در برزخ گرفتار نشود تا به نیابت از او ۵۰ سال نماز و روزه برایش بخرم (می‌دهم) برایش ۵۰ سال نماز بخوانند و پنجاه سال هم روزه بگیرند). تمام شد. این یک قرارداد و تعهد است، اما تعهد مردم با مردم. مثل تعهد یک پزشک با یک انسان والا، وجود مبارک قمر بنی‌هاشم (علیها السلام). اجرای این تعهد واجب است. مادر را برد در کربلا دفن کرد، اما با اینکه وضع مالی خوبی داشت، به این قول و تعهدش بی‌توجهی کرد. می‌گوید شبی داخل اتاق خواب بودم. در عالم رؤیا دیدم بیرون در حیاط



داد و فریاد است، گفتم بروم بینم اگر دعویایی شده است، آشتی بدهم. در حیاط را باز کردم، داخل پیاده‌رو رفتم، دیدم مادرم را به یکی از درخت‌های داخل کوچه بسته‌اند و او را می‌زنند. خیلی نگران شدم. گفتم: چرا دارید این خانم را می‌زنید؟ ایشان زن متدینه و پاکدامنی بوده، برای چه می‌زنید؟ گفتند: مادر شما به قمر بنی‌هاشم علیه السلام بدهکار است و بدهکاری خود را نداده. ما دستور داریم او را بزنییم تا بدهکاری‌اش را بدهد. تو بدهی او را بدهی، نمی‌زنیم. می‌گویند شما او را نزنید، من می‌روم پول می‌آورم. به داخل خانه رفتم، پول برداشتم، بردم به آن مأمورها دادم. آن‌ها هم مادرم را آزاد کردند.

وقتی صبح بیدار شدم، حساب کردم، دیدم پولی که (مأموران) قمر بنی‌هاشم علیه السلام گفته بودند بدهکار است، درست برابر با ۵۰ سال نماز و روزه است. پول را برداشتم و نزد مرجع شیعه، مرحوم سید علی علیه السلام صاحب «ریاض السالکین» آوردم. داستان مادرم را گفتم. ایشان همان روز به چند نفر پول دادند که برای مادرم ۵۰ سال نماز بخوانند و روزه بگیرند. این وجوب عمل به عهد و پیمان است. وجوب عمل به قرارداد بین مردم با مردم است.

## ۲. بین انسان و خدا

اما نوع دیگر، پیمان بین مردم و پروردگار است. مثلاً کسی خودش مُرده، همسرش جوانش به پروردگار عالم تعهد می‌دهد، می‌گوید: اگر فلان مشکل من حل و این گره از زندگی من باز شود، پنج نفر را به کربلا می‌فرستم. انجام این تعهد بین انسان و خدا واجب است یا واجب نیست؟ یقیناً واجب است. اگر به فقه مراجعه کنید؛ فقه فارسی، همین رساله‌ها، بابی دارد به نام «نذر، عهد و قسم»: من نذر می‌کنم برای پروردگار عالم که کاری انجام بدهم، مثلاً پنج تخته فرش برای مسجد بخرم. یا نذر می‌کنم که مشکلی از من حل شود، ده بچه یتیم را نو نوار کنم (سر و سامان بدهم). نذر می‌کنم الله اگر کارم حل شود، دو سری جهیزیه کامل به دو خانواده آبرودار مؤمن برای دخترشان بدهم. تمام فقها می‌گویند عمل به این نذر واجب است.





یا قسم می خورم کاری را انجام ندهم، مثلاً قسم می خورم قلیان یا سیگار نکشم، می گویم: والله، بالله، تالله من این کار را نمی کنم. باید دیگر نکنم؛ چون اگر بعد از قسم مرتکب آن عمل شوم، مرتکب حرام شده ام. یا با پروردگار عالم عهد می کنم که اگر فلان برنامه ام سر و سامان بگیرد، ده نفر را به زیارت حضرت رضا علیه السلام بفرستم. عمل به این عهد واجب و وجوبش نیز سنگین است. اگر قسم، نذر یا عهده را بشکنم، به تناسب هر کدامش در فقه بیان شده است که باید کفاره بدهم. اگر کفاره ندهم، به گردنم می ماند و به پروردگار بدهکار می شوم. در قیامت می گویند: بدهی خود را بده تا آزاد شوی. اگر نداری بدهی، اینجا گرفتار باش. احکام الهی را نباید عادی دید و یا شوخی گرفت. وقتی قسم، عهد یا نذر به پروردگار عالم را شکستم و پشت سر انداختم، بدهکار شده ام و باید بدهی خود را تا نمرده ام، بدهم، و الا گرفتار خواهم بود.

### حکایت پیرمرد پینه دوز

وقتی جوان بودم، دههٔ اربعین در تهران از صبح تا شب شش منبر می رفتم. هر منبری نیز یک ساعته بود و بحث هایش نیز با هم فرق می کرد و تکراری نبود؛ زیرا برایم سخت نبود که مستمع فقط یک جلسه را بیاید یا هر شش منبر را شرکت کند. صبح سه منبر داشتیم. از روز اول دیدم پیرمرد سر به زیری آرام می آید روبه روی منبر می نشیند، حدوداً صف دوم، سوم. چند روزی گذشت؛ چون بین دو منبر وقت بود، روز چهارم یا پنجم، وقتی از منبر پایین آمدم، رفتم کنارش نشستم، گفتم: خسته نمی شوی هر سه منبرم را می آیی گوش می دهی؟ گفت: نه. گفتم: سن شما چقدر است؟ گفت: نود سال. گفتم: چه کاره بودی؟ گفت: از اول جوانی در تهران کارم پینه دوزی بوده؛ کفش وصله می کردم و زندگی ام را خدا با همین پینه دوزی اداره کرد.

خدا بنا ندارد جلوی حلال بنده اش را بگیرد. کم و زیاد هست، اما حلال برای من مثلاً ماهی پنج میلیون است، برای برادرم سه میلیون، برای رفیقم دو میلیون و نیم. بنا ندارد جلوی حلال را بگیرد، ولی هیچ حرامی را هم روزی یک نفر از بندگانش نیز نکرده است. حلال از رحمت خدا به انسان می رسد، حرام از جیب ابلیس. این فرق بین حلال و حرام است. بنا به

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

فرموده قرآن حلال طیب و پاک است و حرام خبیث، نجس، ناپاک و آلوده. باید یادمان باشد که پروردگار جلوی حلال را برای رسیدن به بندهاش نمی‌گیرد و حرامی را نیز برای بندهاش رقم نزده است. در قیامت آشکارا به تمام حرام‌خورها می‌گوید: در پرونده رزق بندگانم بنگرید، من یک ریال حرام برای کسی رقم نزده‌ام. چرا حرام خوردی؟ طمع داشتی، حریص و بی‌تقوا بودی، برای چه خوردی؟ من که به تو روزی حلال می‌رساندم؛ چرا به دنبال حرام رفتی؟

گفت: نود سال با همین پینه‌دوزی زندگی‌ام اداره شد؛ دختر شوهر دادم، پسر زن دادم. گفت: این چیزی که دارم می‌گویم، تقریباً برای ۴۵ سال پیش است (احتمالاً آن پیرمرد از دنیا رفته باشد؛ چون نود سالش بود. این قضیه برای ۱۳۵ سال پیش، تقریباً برای اواخر قاجاریه است) گفت: به فکر افتادم با همین پول پینه‌دوزی به کربلا بروم. پس اندازم از پینه‌دوزی سه تومان شد. دیدم با این پول می‌توانم یک ماه در کربلا، نجف، سامرا و کاظمین بمانم و بعد برگردم، یعنی خرج غذا، کرایه اتاق و مرکب، همه سه تومان می‌شد. رفتم یک ماه آنجا ماندم و زیارت کردم، ولی نمی‌دانم، شاید به خاطر اینکه قیمت جنس در عراق مقداری فرق کرده بود، برای برگشتن دیگر پولی نداشتم.

در بازار نجف، روبه‌روی صحن امیرالمؤمنین علیه السلام قدم می‌زدم و مغازه‌ها را نگاه می‌کردم، چشمم به صاحب مغازه‌ای افتاد، حس کردم آدم باوقار و بادبی است. داخل مغازه شدم و به او گفتم: من زائرم، از ایران آمده‌ام. یک ماه اینجا هستم. گدا هم نیستم. هیچ پول اضافی نمی‌خواهم. اگر بخواهی به من محبت و لطف کنی و بگویی پولت تمام شده، اما ده روز دیگر هم در نجف بمان، این هم خرجی ده روزت، این هم پول برگشتن، قبول نمی‌کنم. فقط آمده‌ام تا از شما اجازه بگیرم روزها کنار دیوار مغازه شما بنشینم، پینه‌دوزی کنم و کفش‌های پاره مردم را وصله بزنم و مزدش را بگیرم.

واقعاً ارواح الهیه چقدر باارزش هستند! می‌گوید: پول نمی‌خواهم. تا پروردگار عالم بدن خودم را کارگاه تولید رزق قرار داده است، پول دیگری نباید بگیرم. صاحب مغازه به من گفت: تشریف بیاورید، تمام مغازه در اختیار شما باشد. این مؤمن است.



وقتی مسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوچه بن بست، در خلوتی و تاریکی، تک و تنها و خسته مانده و به دیوار تکیه زده بود، آن خانم (طوعه) از خانه بیرون آمد. ابتدا از این مرد غریبه ترسید، گفت: آقا! راضی نیستم به دیوار خانه ام تکیه بدهی. مسلم بدون درنگ از دیوار کنار رفت.

دین نگذارد که خیانت کنی ترک درستی و امانت کنی

### دغدغه مندی مؤمن در دنیا

رفیقی داشتم، ۱۰-۱۲ سال پیش از دنیا رفت. روزی به من گفت: بیا چند نفری با هم از جاده شمال به مشهد برویم. قبول کردم. گفت: پس من ماشین می آورم، به رقفا نیز می گویم تا با هم برویم. حرکت کردیم، از شهرها گذشتیم تا به منطقه بالای گرگان، شهر «گالیکش» رسیدیم. گفتیم خسته هستیم، به قهوه خانه برویم و چای بخوریم. رفتیم چای خوردیم، من زودتر بیرون آمدم، متوجه نبودم. بعد که حرکت کردیم و به مشهد رفتیم، سه شبانه روز زیارت کردیم، از جاده شاهرود- دامغان به تهران برگشتیم.

تقریباً یک شب در تهران بودیم، فردایش رفیقم به من گفت: وقتی در قهوه خانه گالیکش چای خوردیم، قهوه چی را ندیدم، یادم رفت پول چای ها را بدهم. می آید برویم پول او را بدهیم و برگردیم؟ گفتم: بله. دوباره از تهران راه افتادیم و به گالیکش رفتیم، آن قهوه چی را دید و گفت: ما یادمان رفت پول چای چند روز پیش را بدهیم، چقدر می شود؟ قهوه چی گفت: نمی خواهم. گفت: نمی شود، دو برابر آن پول را داد و برگشتیم. این مؤمن است؛ مؤمن در زندگی دائم دغدغه دارد که پول کسی نزد منماند، چک کسی برنگردد، سفته ای را که من ضمانت و امضا کرده ام، پول من گردن او نیفتد، زندگی اش به باد نرود؛ یعنی مؤمن بی دغدغه و بی خیال نداریم. مؤمنی که غیرت انسانی و اسلامی ندارد، نداریم.

### ادامه حکایت پیرمرد پینه دوز

گفت: اجازه هست کنار دیوار مغازه شما بنشینم و پینه دوزی کنم؟ گفت: بله، تشریف بیاورید. می گفت: در بازار نجف پینه دوزی می کردم، کارم گرفت، دو ماه دیگر نیز ماندم. دوباره به کربلا، کاظمین و سامرا رفتم. در آن سه ماه پینه دوزی می کردم، نزدیک اذان

بساط را جمع کرده، در حرم نماز جماعت می‌خواندم. روزی کارم زودتر تمام شد و تا اذان وقت داشتم، به مغازه همان بزرگوار که اجازه داده بود کنار دیوار مغازه‌اش بنشینم، رفتم، پرسیدم: چند سال است که در این بازار کار می‌کنید؟ گفت: ۷۰ سال اینجا هستم و نمازهای ظهر و غروبم را در حرم می‌خوانم. به او گفتم: این همه سال چیزی هم دیده‌ای؟ به من بگو. گفت: خیلی چیزها دیده‌ام. یکی را برایت می‌گویم.

گفت: مغازه روبه‌رویی را نگاه کن! صاحبش مرده است. مرد خیلی خوبی بود. ما دو نفر ۶۰ سال ظهر و مغرب با هم به حرم می‌رفتیم، نماز می‌خواندیم و برمی‌گشتیم و با هم به خانه می‌رفتیم. روزی در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام با هم بودیم، خلوت بود، دو نفری کنار ضریح نشسته بودیم، صاحب این مغازه دستش را در دستم گذاشت و گفت: بیا کنار امیرالمؤمنین علیه السلام تعهد کنیم هر کدام زودتر مردیم، آنجا اجازه بگیریم به خواب همدیگر بیاییم، به دیگری خبری از عالم برزخ بدهیم. گفتم: قبول است، اگر اجازه بدهند من به خواب تو بیایم. اگر تو هم زودتر مردی، به خواب من بیا. او زودتر مرد.

این را آن شخص ۹۰ ساله برایم گفت. دلیلی هم نداشت دروغ بگوید؛ چون من با او ارتباطی نداشتم. یک بار می‌خواست برای من این جریان را تعریف کند. گفت: آن صاحب مغازه با گریه گفت: یک هفته بود آن دوستم که مرده بود، به خوابم نیامد. نگران شدم. شب جمعه به خوابم آمد، گفتم: کجایی؟ من خیلی نگران شدم. گفت: یک هفته است که در برزخ گرفتارم. به من آزادی نمی‌دهند تا التماس کردم: به حق علی بن ابی‌طالب علیه السلام به من اجازه بدهید به خواب رفیقم بروم، بگویم چرا گرفتارم. بالاخره اجازه دادند. حال آمده‌ام به تو بگویم که چرا مرا در برزخ گیر انداخته‌اند.

آیات برزخ در سوره مؤمنون آمده است؛ چون قرآن است، باور کنید برزخ پر از خبر است. خود من از این عالم برزخ خبرهایی دارم، در کتاب‌هایم نوشته‌ام. جریاناتی که خودم در مجرایش بوده‌ام، نوشته‌ام. خیلی عجیب است. یک سال بود پدرم از دنیا رفته بود. دو روز مانده به عرفه ابی‌عبدالله علیه السلام دیدم با کت و شلوار نو و چهره شاد روی یک بلندی نشسته است. به او گفتم: بابا! برگشتی؟ گفت: نه. گفتم: رفتی در برزخ برنگستی؟ گفت: نه. گفتم:



من اکنون شما را دارم در دنیا می بینم، چطور برنگشتی؟ گفت: پس فردا روز عرفه است، اجازه گرفتم بیایم دعای عرفه تو را گوش بدهم، بعد دوباره برگردم. در برزخ خیلی خیرها هست. ما از مرده ها خبر نداریم و نمی دانیم در چه وضعی هستند. به داد مرده های تان برسید! اگر می دانید گیری در این دنیا در مال مردم، در اخلاق با مردم داشتند، به آنها کمک کنید.

گفت: به من اجازه دادند به خوابت بیایم که بگویم چرا مرا گیر انداخته اند؟ گفت: روزی می خواستم از حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون بیایم، در مغازه فلان خرمافروش که می شناسی (قدیم پیرمردها یادشان هست، خرما را روی حصیرهای گردی می گذاشتند و می فروختند) گفت: این خرمافروش حصیر پر از خرماش جلوی صحن روی سکو بود، خودش نبود. من ذره ای گوشت آبگوشت در دندانم گیر کرده بود، اذیتم می کرد، آمدم به اندازه یک خلال از حصیر آن خرمافروش کندم، این گوشت را درآوردم و خلال را انداختم. به من می گویند بی اجازه مالک حصیر، چرا در مال او دخالت کردی. به اندازه یک خلال! وقتی بیدار شدی، نزد آن خرمافروش برو و رضایت بگیر؛ پولی به او بده، بگو ما بالاخره نسبت به هم حق داریم. مرا نجات بده!

گفت: وقتی بیدار شدم، نزد آن خرمافروش رفتم. می خواستم به او پول بدهم، گفت: نمی خواهم. به خدا من راضی هستم. به حق این علی علیه السلام راضی ام. شب جمعه بعد دوباره خوابش را دیدم، مرا دعا کرد و گفت: نجاتم دادی. خیلی سخت است. اینجا برای یک خلال غصبی شخص را بیچاره می کنند.

این قرارداد بین انسان ها و قرارداد دوم که بین انسان و خدا است؛ نذر، عهد و قسم. قرارداد سوم بین خدا و انسان است که آن را اگر خدا بخواهد جلسات بعد می گویم.

### روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

هر که از تن بگذرد جانش دهند      هر که جان درباخت جانانش دهند  
هر که در سجن ریاضت سر کند      یوسف آسا مصر عرفانش دهند

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

هر که بر سنگ آیدش مینای صبر	هر که بر سنگ آیدش مینای صبر
هر که نفس بت صفت را بشکند	هر که نفس بت صفت را بشکند
هر که گردد نوح عشقش ناخدا	هر که گردد نوح عشقش ناخدا
هر که چون وحدت به بی سو راه یافت	هر که چون وحدت به بی سو راه یافت
پس بیامد شاه معشوق الست	پس بیامد شاه معشوق الست
سر نهادش بر سر زانوی ناز	سر نهادش بر سر زانوی ناز
ای درخشان اختر برج شرف	ای درخشان اختر برج شرف
ای ز طرف دیده خالی جای تو	ای ز طرف دیده خالی جای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست	این بیابان جای خواب ناز نیست
این قدر بابا دلم را خون مکن	این قدر بابا دلم را خون مکن
خیز بابا تا از این صحرا رویم	خیز بابا تا از این صحرا رویم

همه این جمله را شنیده‌اید. مقاتل نقل کرده‌اند: «فَقَطَّعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا»<sup>۱</sup> بدن را با شمشیرها قطعه قطعه کرده بودند. ابی عبدالله علیه السلام دید نمی‌شود بدن عزیزش را از روی زمین بردارد و از میان لشکر دشمن کنار ببرد. جوانان بنی هاشم را صدا زد. عبای خودش را زیر بدن کشید. سر عبا را جوان‌ها گرفتند و بابا دنبال جنازه صدا می‌زد: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا» دیگر بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا.

اللهم اغفر لنا و لوالدینا و لوالدی والدینا، اللهم اهلک اعدائنا، واشف مرضانا، أیّد قائدنا، وانصر واحفظ امام زماننا، و اجعل عاقبة امرنا خیراً.



۱. ر.ک: اللهموف علی قتلی الطفوف، سید بن طاووس، بخش مربوط به حضرت علی اکبر علیه السلام.

جلسہ ششم

فیوضات الہیہ





## میزان‌های متناسب هر عصر

در تمام کره زمین و همه دوران‌های زندگی، انسان برای ارزیابی اجناس، عناصر و ملک‌ها ترازو و معیار به کار می‌گرفته؛ متر، میلی‌متر، دسی‌متر، کیلومتر، یارد، ذراع و مانند این‌ها ترازوی سنجش اشیاء بوده است. کم‌کم بشر ترازوهای دقیق دیگری اختراع کرد، مثل: میزان الحرارة (تب‌سنج)، گوشی قلب و... بشر در تمام رشته‌ها خود را نیازمند به معیار و ترازو برای سنجش اموری دانست که با آن‌ها سر و کار دارد؛ چون یقین داشت با علم، چشم، وجب، قدم و لمس تنها، چیزی صحیح و درست از آب در نمی‌آید و انحراف، غلط و ناصحیح بودن اغلب صددرد است. مثلاً یک طبیب نمی‌تواند با انگشتش که روی بدن بیمار می‌گذارد، با این ابزار لمس، بفهمد که حرارت بدن بیمار در چه حد است؛ آیا تب دارد، تبش کم است یا زیاد؟ تا ترازو به کار نگیرد، نمی‌تواند مسئله را دقیق به دست بیاورد. این مطلب روشن است.

### ترازوی دائمی پروردگار

قرآن مجید دو آیه پشت سر هم دارد که در آیه اول، پروردگار مهربان عالم ترازو، معیار و شاقولی به اسم قرآن معرفی می‌کند: ﴿إِنَّهُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup> برای چه این ترازو را معرفی می‌کند؟ در ادامه می‌فرماید: «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يُسْتَقِيمَ» این آیه خیلی فوق العاده است؛ برای

۱. تکویر: ۲۸.



کسی که بخواهد بفهمد. انسان مستقیمی است، فکر، نیت، ظاهر و باطن درستی دارد، خود را با قرآن کریم میزان گیری کند، نشان می‌دهد که آیا این فکر مستقیم است یا منحرف؟ در رابطه با این مسئله قرآن کریم بیش از هزار آیه دارد که بعضی‌هایش را خداوند لطف کند، در ادامه بحث یا در جلسات دیگر مطرح می‌کنم. به خصوص دو بخش آیه در سوره آل عمران که غیر از آیاتی است که سال گذشته خواندم. بخشی از آن سه چهار آیه است، در ابتدای سوره آل عمران، یک بخشش نیز ۵-۶ آیه در پایان همین سوره که هر کسی خیلی آسان، ساده و راحت می‌تواند اندیشه، نیت، اخلاق و اعمالش را با مجموع این آیات میزان گیری کند. آیات پیچیده و علمی نیست، آیات میزانی، معیاری و شاقولی است، یعنی بدون مشکل، اگر سواد زیادی هم نداشته باشیم، با یک ترجمه خوب قرآن می‌توانم خود را با این آیات اوایل آل عمران و اواخر آن میزان گیری کنم. اما چرا از سوره بقره آیه نمی‌گوییم؟ آیات سوره بقره برای میزان گیری مقداری مفصل است که اگر واردش می‌شدم، تمام نمی‌شد، یعنی بحث در این شهر محترم و بین شما مردم بزرگوار ناقص می‌ماند.

اکنون یکی از آیاتش را برای نمونه آدرس می‌دهم، خودتان بعد از منبر ببینید: آیه ۱۷۷ سوره بقره، یک آیه است، اما پروردگار عالم پانزده مسئله اعتقادی، اخلاقی و عملی در این آیه شریفه مطرح کرده است که خودم را با این آیه میزان گیری کنم، می‌فهمم، نشان می‌دهد. خودم را به خودم نشان می‌دهد. باید ببینم این پانزده مسئله را دارم یا هیچ کدام از آنها را ندارم، شاید هم چندتایش را دارم. اگر هیچ کدام را نداشته باشم، پس رابطه بین من و پروردگار صددرصد قطع است. وقتی رابطه قطع باشد، تمام درهای فیوضات الهیه در قیامت به رویم بسته است. نمونه آن هم بیشتر مردم دنیا و عده‌ای از مردم ایران هستند. عده‌ای که در آنها از وجود مبارک حضرت حق فیض و نصیبی نیست.

### انسان مؤمن، لایق کسب فیوضات پروردگار

یکی از فیوضات الهیه در رابطه با انبیای الهی و ائمه طاهریین علیهم‌السلام، قرآن و روایات است. تجلی اخلاق، مهر، محبت و عشق‌ورزی مثبت در وجود انسان و دویدن به دنبال کار خیر با



شوق، از فیوضات پروردگار است. کسی که این پانزده واقعیت را ندارد، قطع شده از فیوضات حق است؛ نه دنیا دارد، نه آخرت. شما بفرمایید دنیا که دارد، مثلاً خانه و ماشین چند میلیاردی و درآمد ماهی ۵۰ میلیونی دارد، چطور دنیا ندارد؟! همین خانه، درآمد و زندگی را حیوانات نیز به شکل و ظاهر دیگری دارند، آن‌ها هم خانه دارند، ولی اهل خرید و فروش نیستند. انسان اهل خرید و فروش است. آن‌ها در حد خودشان غذای خیلی خوشمزه دارند، اهل پخت و پز هم نیستند، انسان مواد خام را می‌پزد و می‌خورد.

قرآن درباره این گونه افراد می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾<sup>۱</sup> خوش گذرانان، در خوش گذرانی و اهل شکم بودن مانند چهارپایان هستند، الا اینکه چهارپا خان‌هاش داخل جنگل است، این‌ها در شهر زندگی می‌کنند. خانه آن‌ها را بتا، معمار و مهندس نساخته، بلکه غار، سوراخ، زیر زمین یا داخل کوه است، اما خانه انسان را معمار و بتا ساخته است. این‌ها خانه دارند، آن‌ها هم دارند. این‌ها خوراک دارند، آن‌ها هم دارند. این‌ها لباس دارند و هر چند ماه یا سالی یک‌بار باید عوض کنند، آن‌ها لباس ثابت دارند که هیچ وقت هم خراب نمی‌شود. از اولی که از مادرشان به دنیا می‌آیند، همین پوست و پشم را دارند، تا روزی که می‌میرند، خرجی هم ندارند.

### خسران بی‌دینان در دنیا و آخرت

(بی‌دینان) آن دنیایی که پروردگار در قرآن مطرح کرده است: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾<sup>۲</sup> این دنیا را ندارند: «وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً» در آخرت نیز هیچ چیز ندارند. به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: به زندگی ظاهری بی‌دینان، کافران و مشرکان چشم ندوز، وضع ظاهر این‌ها چشمت را پر نکند. اینان هیچ چیز ندارند، نه در دنیا و نه در آخرت. انبیای الهی ﷺ نیز دنیا داشتند، در غار که زندگی نمی‌کردند، لباس‌شان که پوست دباغی نشده حیوانات نبود، گیاه شیرین بیابان را

۱. محمد: ۱۲.

۲. بقره: ۲۰۱.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

نمی‌خوردند، بلکه خانه، خانواده، زندگی، دامداری، کشاورزی، هنر، صنعت و طب داشتند. همه این‌ها در قرآن صریحاً مطرح شده است. تمام انبیاء علیهم‌السلام شغل پاک، خانه و زندگی مناسب، زن و بچه خوب داشتند، الا دو تن از آن‌ها که قرآن می‌فرماید: زن حضرت نوح علیه‌السلام با غرق‌شدگان غرق شد و زن حضرت لوط علیه‌السلام نیز با فرورفتگان در زلزله شدید زمین به عنوان عذاب، فرو رفت، ولی بقیه انبیاء علیهم‌السلام زندگی کاملاً آرام، راحت و باسلامت داشتند: ﴿وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾<sup>۱</sup> در قیامت نیز از شایستگان عباد پروردگارانند. هم دنیا داشتند، هم آخرت.

امام باقر علیه‌السلام در تابستان بالای ۵۰ درجه مدینه در زمین کشاورزی‌شان کار می‌کردند. امیرالمؤمنین، امام مجتبی و ابی‌عبدالله علیهم‌السلام نیز مزرعه داشتند، می‌کاشتند، درو می‌کردند، می‌فروختند و زندگی خود را اداره می‌کردند. به امام باقر علیه‌السلام عرض کرد: شما مرد خدا، علم، کرامت و نبیره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستید، برای چه این طور به خود رنج داده، سر زمین کار می‌کنید و عرق می‌ریزید؟ امام فرمودند: برای اینکه برای خرج خود و خانواده‌ام دستم را جلوی تو دراز نکنم. آن‌ها نیز کار می‌کردند.

شما فکر نکنید تمام کافران جهان، دنیای ظاهری آبادی دارند، نه. من بیست و چند کشور اروپایی را دیده‌ام، البته آمریکا و اقیانوسیه را ندیده‌ام، گرچه برای سخنرانی، دیدارها یا کنفرانس‌های علمی دعوت داشته‌ام، اما نرفته‌ام. در آمریکا طبق آمار خودشان، بیش از ده میلیون نفر شب‌ها در خیابان و سطل‌های زباله می‌گردند تا چیزی پیدا کنند که بخورند. فکر نکنید هر کس کافر شد، کاخ، باغ و ثروت میلیاردری دارد.

در انگلستان تمام لندن را برای یادداشت‌برداری گشتم. شهرداری به خیلی از مردم لندن با داشتن زن و بچه، خانه سی متری واگذار کرده است. فکر می‌کنید هر کس مخالف با خدا باشد، وضعیت خوب است؟ نه، بین آن‌ها هم زیادند کسانی که زندگی سختی دارند. بین افراد مؤمن نیز بعضی‌ها زندگی سختی دارند. مثل ابوذر رضی‌الله‌عنه، آن قدر زندگی مادی سختی داشت



که از گرسنگی جان داد، اما یک بار نسبت به پروردگار عالم نفس گلایه‌آمیز نکشید، به خاطر ایمانش و اینکه قیامت را می‌دید، خدا را حکیم می‌دانست، سختی معیشت را آزمایش الهی می‌دانست. اگر کسی فکر درستی داشته باشد، اصلاً گلایه‌مند نمی‌شود. اگر فکر درست باشد، در زمان ثروت و گشایش مست و در تنگی زندگی پست نمی‌شود، بلکه همیشه معتدل، باخلاق، باایمان و درستکار می‌ماند. من نمونه این‌ها را دیده‌ام. چیزی که می‌گویم، خیلی از گفته‌هایم با دیده‌هایم منطبق است. دیده‌ام که برای مردم می‌گویم.

### نمونه‌هایی از مناعت طبع مؤمنین

حدود ۵۰ سال پیش، در محل ما در تهران، آن وقت حدود ۲۵ ساله و طلبه قم بودم. قصابی بود، هنوز هم زنده است. چند رفیق بودیم، وقتی می‌خواستیم نماز دل‌چسب الهی و ملکوتی بخوانیم، به این قصاب اقتدا می‌کردیم؛ یعنی اگر ظهر جایی مهمان بودیم، این قصاب هم بود، نماز را به او اقتدا می‌کردیم. گوهر گران‌بهایی بود و هست. فکر، نیت، اخلاق و عملش و در اصل بندگی‌اش درست بود. او حدوداً ۹۰ ساله و همسرش نیز زنده است. حدود ۳۰ سال پیش همسرش فلج شد، مانند چند کیلو گوشت روی تشک افتاده است، اما هوش و حافظه‌اش کار می‌کند، افراد را می‌شناسد، حرف خوب می‌زند. این بنده خوب خدا ۳۰ سال همچون یک پرستار دلسوز و حقوق‌بگیر، بلکه دل‌سوزانه‌تر و عاشقانه‌تر تمام کارهای همسرش را انجام می‌دهد. این‌ها عباد خدا هستند.

امروزه به کوچک‌ترین بهانه‌ای، بدون هیچ دلیل، بنیان و تکیه‌گاهی می‌گویند به دادگاه برویم، طلاقم بده. این‌ها عبدالله هستند؟ (آن قصاب) به اقوام زن نگفته است من نمی‌توانم این زن را نگه‌دارم، بیایید او را ببرید، بلکه می‌گوید: این زن ۴۰ سال کنار من بوده، برایم چهار فرزند آورده، به گردن من حق دارد، من هم به گردن او حق دارم، اگر او نمی‌تواند حقوق مرا ادا کند، اما من می‌توانم، پس انجام می‌دهم.

این قصاب آن زمان که در مغازه بود، به من گفت: شخصی در این محل است که تو را هم می‌شناسد، چهار دختر دارد، از دو ساله تا ده ساله، درهای درآمد به رویش قفل شده است

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

(پیش می‌آید؛ وقتی قفل می‌شود، دیگر قفل می‌شود. در محله ما پیش‌نمازی داشتیم که از اولیای خدا بود، می‌گفت: صبح عید قربان به همسرم گفتم: بروم گوشت بگیرم، آبگوشت درست کنیم و بخوریم. همسرم گفت: حاج آقا! شما عالم محل هستی، برای چه گوشت بخری؟ اهل محل صد گوسفند قربانی می‌کنند، بالاخره ده نفرشان برای ما گوشت می‌آورند. نرفتم، تا ظهر هم هیچ کس گوشت نیاورد، با همسرم نان و پنیر خوردیم. به من گفت: چرا هیچ کس گوشت نیاورد؟ گفتم: امروز خدا خوردن گوشت را روزی ما نکرده بود. گفتم: چطور؟ گفتم: هر کسی مقداری گوشت درست کرده و در سینی گذاشته؛ این برای دایی، این برای پسردایی، این برای اخوی، برای آقا هم که همه می‌برند. همه همین فکر را کردند و هیچ گوشتی برای ما نیاوردند.) وقتی قفل شود، این می‌شود. از آن طرف، وقتی باز می‌کند، غوغا می‌شود.

چو آید به مویی توانی کشید      چو برگشت زنجیرها بگسلد

اگر نخواهد، تمام زنجیرها پاره می‌شود، اگر بخواهد، با یک نخ نازک بکش، به طرفت می‌آید. به من گفتم: درهای درآمد به روی این خانواده بسته شده است. ۵۰ سال پیش با مختصری پول می‌شد زندگی کرد. من به آن قصاب گفتم: مبلغی می‌دهم، به شرطه اینکه به او نگویی چه کسی پول می‌دهد. گفت: نمی‌گویم. گفتم: چون مرا می‌شناسد، اگر بفهمد، وقتی همدیگر را ببینیم، خجالت می‌کشد. هم برای من سنگین است، هم ممکن است در قیامت گرفتاری داشته باشد. نمی‌خواهد بگویی. چقدر در هفته خرج (زندگی) اوست؟ چون من جمعه تهران هستم. در طول هفته در قم هستم، پنج‌شنبه و جمعه به تهران می‌آیم. مبلغی را گفتم، یادم نیست، شمردم و به او دادم. گفتم: این را برایش ببر، هفته بعد که آمدم، دوباره پول می‌دهم. هر هفته که از قم می‌آمدم، پول را به آن قصاب می‌دادم و می‌رفتم. یک هفته که از قم آمدم، نزد آن قصاب رفتم، پول هفته را به من پس داد، گفتم: چرا پس می‌دهی؟ گفتم: برای اینکه من این پول را به در خانه‌اش بردم، به من گفتم: مخارج این چند روزه برایم رسیده، گرفتن این پول برای من شرعی نیست. این پول را به صاحبش بده و

بگو به مستحق دیگری بدهد. این عبد است، نه بنده پول و شکم و شهوت. کسی است که در فیوضات الهیه به رویش باز گشته، پولی که حقش نیست، نمی‌گیرد. به صاحب این منبر قسم! در ماه رمضان ده میلیون تومان نقد یا چک روز، در پاکت در بسته، برای شخص بسیار محترمی بردم، اول به او گفتم شما قبول دارید که جیب من و جیب شما یکی است؟ گفت: بله، قبول دارم. برای اینکه من با ایشان ندار بودم، بو برده بودم که مقداری مشکل اقتصادی پیدا کرده است. گفتم: این پول خدمت شما. آهسته گفت: یک ماه است فرزندم سر کار رفته، همان حقوقی که به او می‌دهند، خرجی زندگی ماست. این پول به من نمی‌رسد. من هم در قیامت گرده جواب دادنش را ندارم. نگرفت. این عبدالله است. این‌ها و آن فقیر چهار دختردار را با این بزرگواری که گفتم مقایسه کنید با کسانی که بی‌رحمانه در روز روشن میلیاردها تومان از مردم این مملکت می‌دزدند. این‌ها را مقایسه کنید با آن‌هایی که چند بار با یک نفر معامله می‌کنند تا نظرش را جلب و دلش را با خود همراه کنند، بعد به یکباره ۵۰۰ میلیون تومان کلاهش را برمی‌دارند و در می‌روند.

### میزان گیری با آیه ۱۷۷ بقره

اگر این فیوضات الهیه به شخص برسد، جلوی جهنمی شدن او را می‌گیرد و راه بهشتی شدنش را باز می‌کند. وقتی فیوضات الهیه نرسد، معلوم است که هفت در دوزخ را به روی شخص باز می‌کند و راه بهشت را هم می‌بندد. کسی آیه ۱۷۷ سوره بقره را می‌خواند، می‌بیند چند مسئله اعتقادی - قلبی در این آیه وجود دارد، چند مسئله اخلاقی در این آیه هست، چند مسئله عملی در این آیه آمده، آیه خیلی آسانی است، خود را میزان گیری کند، اگر برود میزان گیری کند؛ چون قرآن مجید می‌فرماید: ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾<sup>۱</sup> من این قرآن را فرستادم، برای هر کی که بخواهد همه چیزش مستقیم باشد، نه برای کسی که اصلاً نمی‌رود خودش را میزان گیری کند، ولی کسی به قول لات‌های تهران دنگش می‌گیرد

۱. تکویر: ۲۸.



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

که امشب خود را با این آیه میزان گیری کند، می بیند از این ۱۵ مسئله‌ای که در این آیه آمده است، هیچ چیزش را ندارد. آیه قرائت شده: «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» اگر دلش بخواهد مستقیم شود، همه چیزش با این آیه (مستقیم می شود). می بیند هیچ چیزش را ندارد، پس فعلاً از کل فیوضات الهیه محروم است. یا نه، به قول امام صادق علیه السلام می بیند از این ۱۵ مسئله چهارتایش را دارد، یازده تایش را ندارد. هشت تایش را دارد، هفت تایش را ندارد. ده تایش را دارد، پنج تایش را ندارد. امام ششم علیه السلام به «ابوعمر و زبیدی» فرمود: این شخص ناقص و مانند میوه کال است. روز قیامت نمی شود این میوه کال را به پروردگار تعارف کرد که خدایا! به عنوان هدیه ای قیمتی قبول کن. پروردگار می گوید: من میوه کال به درد قیامت نمی خورد. میوه کال را نمی توانم به بهشت ببرم، در دیس بگذارم. باید پخته باشد. امام می فرمایند اگر چندتایش را نداشته باشد، ناقص است، کم دارد. وقتی کم داشته باشد، نیروی نجات دهنده به سراغش نمی آید؛ چون کم دارد، با آن نیروی نجات میزان نمی شود.

اما آن کسی که هر پانزده مورد را در حد خودش دارد (البته به ما نگفته اند این پانزده مورد را در حد امیرالمؤمنین علیه السلام یا سلمان و مقداد داشته باش؛ نه، در حد خودت. وقتی در میزان گیری می فهمد کم ندارد، این می شود میوه رسیده و پخته و مؤمن قابل قبول. مثل همان دو نفری که یکی شان می گوید گرفتن ده میلیون تومان برای من شرعی نیست. برایم دارد خرجی می رسد. یا می شود آن کسی که چهار دختر دارد، شب گرسنه می خوابد، اما می گوید این چند روزه برایم پولی رسیده، این حق دیگران است، ببر به یکی دیگر بده! دست من دراز نمی شود که بگیرم؛ چون دست مرا ایمانم گرفته که دراز نشو، نگیر. نمی خواهم. برایم خوشمزه نیست. این ده میلیون تومان برای من لذتی ندارد، تلخ است. اگر کسی مؤمن باشد، این ذائقه را پیدا می کند.

### لزوم وفای به عهد، حتی با کافر

اما دنباله بحث شب های قبل: تعهد که از صفات پیغمبران، اولیای خدا و مردم مؤمن است. تعهد که در همین آیه ۱۷۷ بقره یکی همین عهد و پیمان و وفای به عهد است؛ احترام به





قرارداد و پیمان. خبر بت پرست‌ها را شنیده‌اید. بت پرست یعنی انسانی که می‌گوید: خدایا! قبولت ندارم، عبادتت هم نمی‌کنم، پیغمبرت را نیز قبول ندارم. قرآنت را هم نمی‌پذیرم. همه وجود من بت است. مشرک این چنین کسی است. آیات شرک را در قرآن ببینید! به پیغمبر ﷺ می‌گوید: تو را به نبوت قبولت ندارم، قرآنت هم افسانه و ساخت گذشتگان است، آن را نیز قبول ندارم. حلال و حرامت را هم قبول نداشته، اعتقادی به خدای تو ندارم. همه کس و کار و دین من، بت است. حال به او بگو: بت که نمی‌بیند، نمی‌شنود، جان ندارد، می‌گوید: این را تو می‌گویی. بت مجسمه ارواح موجود در عالم است، یعنی نشستند چیزهایی برای خودشان ساخته‌اند، می‌گویند این بت‌ها نماینده آن ارواح هستند. شکل‌شان هم شکل آن ارواح است. قدرت در دست آن ارواح است. ما به این بت سجده می‌کنیم تا آن روح پر قدرت کار ما را درست کند؛ باران بفرستد، به ما بچه بدهد، کشاورزی ما را آباد کند.

این بت و شرک که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup> در سوره لقمان است، اینکه خدا، قرآن و پیغمبر ﷺ را پس بزنی و بت را علم کنی، ظلم عظیم است. در سوره توبه نیز می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾<sup>۲</sup> نه این نجس. نجس با آب، آفتاب، خاک و ازاله (بنا به نظر بعضی‌ها) پاک می‌شود. این نجس نه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»، یعنی آلودگی باطنی. این نجاست با هیچ اقیانوس، خورشید یا خاکی پاک نمی‌شود. این (وضع) مشرک است. محبت کنید از آیات قرآن، آیات شرک را ببینید! خدا می‌فرماید: رسول من! اگر مشرکین با تو قرارداد بستند، به قراردادت وفادار باش! می‌گیرید چه چیزی عرض می‌کنم یا نه؟ مسئله عهد و پیمان در پیشگاه خدا چقدر مهم است که می‌فرماید: اگر بت پرست قرارداد درستی با تو بست، گفت ما در بدر، احد، خندق و حنین با تو جنگیدیم، یارانت را کشتیم، شما هم از ما کشتید، اکنون بیا بنشینیم قرارداد متارکه جنگ ببندیم، قبول کن و به امضای احترام نموده، به قراردادت پایبند باش.

۱. لقمان: ۱۳.

۲. توبه: ۲۸.

## صلح حدیبیه و وفای به عهد

صلح حدیبیه را شنیده‌اید. حدیبیه نزدیک شهر مکه است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شجره با مسلمان‌ها مُحرم شدند، وقتی به حدیبیه رسیدند، بت‌پرست‌ها آمدند، گفتند به شما اجازه ورود به مکه را نمی‌دهیم. همه هم محرم بودند. زور پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نمی‌رسید وارد مکه شود؛ چون هنوز قدرت نظامی مسلمین قوی نبود. گفتند نمی‌گذاریم به مکه بروی. فرمود: مانعی ندارد. به مسلمان‌ها دستور داد شتر نذر کنید، از احرام دربیایید. تمام حکم الهی است. اگر محرمی، ولی جلویت را گرفتند، مسدود شدی، عیبی ندارد. حکم پروردگار است، قربانی کن، از احرام در بیا، آزادی و دیگر محرم نیستی. سپس بت‌پرستان کینه‌دار به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد دادند (حضرت نیز پیشنهاد را قبول کرد): بیا بنشین با ما قرارداد ببند. قرارداد صلح حدیبیه بسته شد. ابوسفیان بت‌پرست نیز امضا کرد. بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب بود به آن پایبند باشد؛ چون پروردگار به او فرمود: اگر بت‌پرست‌ها سر قراردادشان ماندند، کاری به کارشان نداشته باش و تو نیز سر قراردادت باش و جنگ یا حمله نکن. جلوی کاروان‌های آنان را نگیر، اما اگر آن‌ها قرارداد را شکستند، دیگر تو ملزم نیستی به آن قرارداد عمل کنی.

حال کاری به توابعش ندارم. اصل این است که خدا گفته است اگر مشرکان با شما پیمان بستند، به پیمان عمل کنید.

## ایمان در گرو التزام به وفای به عهد

امشب می‌خواستم برای شما روایت بسیار مهمی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانم که هم ما نقل کرده‌ایم، هم علمای اهل تسنن در کتاب‌های خیلی مهم‌شان. روایت ما با آن‌ها یکی است، اما برای ما قدری مفصل‌تر است. روایت یک خطی از رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌خوانم که بارش خیلی سنگین است. یک خط است: «مَنْ كَانَ» بینید پیغمبر صلی الله علیه و آله عهد و قرارداد را به چه چیزی گره زده‌اند: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَيْفَ إِذَا



وَعَبْدٌ<sup>۱</sup> کسی که واقعاً خدا و قیامت را باور دارد، به قراردادش پایبند باشد، وفا کند. می‌دانید معنی آن چیست؟ از طلبه‌های بزرگوار و عالمان محترم مجلس بپرسید! این روایت مفهوم مخالف دارد، یعنی هر کس به عهد خود وفا و به قرارداد و پیمانش عمل نکند، نه به خدا ایمان دارد و نه به آخرت. دروغ می‌گوید. واجب است به عهد و پیمانش وفا کند.

### حسرت جاماندگان اربعین

چه شب‌های عجیبی است! وقتی در تلویزیون می‌بیند، دلش ریش می‌شود. می‌بیند افراد با یک پا یا کسی که هر دو پا را ندارد، بچه‌ای که دست ندارد، می‌بیند یک کسی از بصره، ۶۰۰ کیلومتر تا کربلا راه است، چیزی جلوی خودش نگهداشته؛ چون پا ندارد، کج و خراب هم هست، آن را هول می‌دهد که بدنش را جلو بکشد. حاضر به مصاحبه و سوار شدن هم نیست. با این زحمت، با زانو قدم برمی‌دارد. می‌گویند بیا ۳۰۰ کیلومتر را سوار ماشین شو. می‌گوید: «لا، انا أَحِبُّ أَمَشِي مَشَاةً إِلَى الْحَسَنِ» می‌خواهم پیاده به طرف ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ بروم. سوار نمی‌شوم.

می‌بینی دختر ۶-۷ ساله وسط خیابان یا در پیاده‌رو با یک سینی پر از شکلات نشسته، روی سرش گذاشته، همین طور مثل مجسمه نشسته است که پیاده‌روها دارند رد می‌شوند، بیایند شکلات بردارند و دهانی شیرین کنند. هر کس این جاده را می‌بیند، می‌بیند هر مرد و زن و بچه‌ای، هر پیر و معلولی نیز همین طور برای کمک به زائران ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ چطور دارد پروانه‌وار کار می‌کند. دیروز گروهی را نشان داد که آشپزخانه‌ای مفصل سرپا کرده بودند، تمام‌شان لال بودند. چه غذاهایی داشتند! خبرنگار با اشاره به آن‌ها گفت: برای چه داری این کار را می‌کنی؟ نمی‌توانست بگوید. حدوداً ۳۰ ساله بود، تمام رفقایش هم لال بودند. به کربلا و دلش اشاره می‌کرد، یعنی می‌گفت به خاطر عشق به ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ است. ببینید! این‌ها فیوضات الهیه و عشق به ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

۱. الکافی (ط.الاسلامیة)، ج ۲، ص ۳۶۴.

## روضه وداع حضرت سکینه علیها السلام

یکی از حیوانات قابل تربیت، اسب است که خیلی خوب تربیت را قبول می‌کند. خیلی تیزهوش است و زیبا تربیت را قبول می‌کند. من فیلم اسبی را دیدم، عدد جلویش گرفته بود، مثلاً عدد چهل، شروع کرد با سمش جذر عدد چهل را گرفتن. آن وقت اسبی که ابی عبدالله علیه السلام داشت، خیلی تیزهوش، باهوش، دقیق و فهمیده. امام آخرین لحظاتهش سوار بر ذوالجناح شد. اسب با یک نهیب آرام خیز بر می‌دارد. امام دهانه اسب را تکان داد، اما اسب حرکت نکرد. خیلی با محبت با رکاب به شکم اسب زد، دید نمی‌رود. وقتی اسب حرکت نمی‌کند، حس می‌کند مانعی دارد که بلند است. امام نشسته، جلو را دارد می‌بیند. خم شد، دید دختر سیزده ساله‌اش، سکینه علیها السلام آمده، دست‌های اسب را بغل کرده، اوست که نمی‌گذارد ذوالجناح حرکت کند.

دختردارها! شما می‌فهمید من چه می‌گویم. آن‌هایی که دختر ندارند، متوجه نمی‌شوند؛ چون مسئله خیلی عاطفی است. لحظات آخر عمر باشد، دخترش هم بیاید جلوی مرکب را بگیرد. ابی عبدالله علیه السلام بلافاصله این انسان عرشی ملکوتی که تمام انبیا و اولیا علیهم السلام برایش گریه کرده‌اند، پیاده شد، روی خاک نشست. دختر را کنارش نشانده. گفت: بابا! من می‌توانم از شما سؤالی بکنم؟ فرمود: بله، عزیزدلم. گفت: بابا! از صبح تا این ساعت، هربار که به میدان می‌رفتی، بر می‌گشتی. این بار هم برمی‌گردی؟ فرمود: نه، عزیزدلم. گفت: بابا! اکنون که می‌خواهی بروی و بر نمی‌گردی، می‌شود من یک تقاضا بکنم؟ فرمود: بله، دخترم. گفت: بابا! قبل از اینکه به میدان بروی، خودت بیا ما را به مدینه برگردان که ما همسفر شمر، خولی و سنان نشویم. امام جمله‌ای عربی فرمود که سکینه فهمید داستان از چه قرار است. فرمود: «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيَأْتِيَنَّامُ»<sup>۱</sup> معنی آن این است که: دخترم! همه راه‌ها را بسته‌اند. من دیگر نمی‌توانم شما را برگردانم.

۱. بحار الانوار (ط. بیروت)، ج ۴۵، ص ۲.



گفت: بابا! نمی‌توانی ما را برگردانی؟ فقط اشک ریخت. امام به او فرمود: عزیزدلیم! تو از من یک درخواست کردی، نشد جوابت را بدهم. می‌شود من از تو درخواستی کنم؟ این بچه بلند شد، صورت بابا را به سینه گرفت، بوسید و گفت: شما از من چه می‌خواهی؟ فرمود: دخترم! آن چیزی که من از تو می‌خواهم این است که تا وقتی من زنده‌ام، این قدر جلوی چشم من اشک نریز. این گریه تو قلب مرا آتش می‌زند:

لا تحرقی قلبی بدمعک حسرتاً مادام منی الروح فی جثمانی<sup>۱</sup>

نمی‌دانم این پدر و دختر چگونه از هم خداحافظی کردند. برایم روشن نیست. عاطفه اینجا هر کسی را می‌کشد. ابی‌عبدالله علیه السلام رفت. دختر دیگر بابا را ندید تا وقتی که دید عمه‌اش بدن قطعه قطعه شده‌ای را روی دامن گذاشته، ناله می‌زند. پرسید: «عمتی! هذا نعش من» عمه! این بدن کیست؟ فرمود: سکینه جان! این بدن بابایت حسین علیه السلام است.

اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حقّ علینا، اللهم اهلک اعدائنا، و اشف مرضانا، و اصلح امورنا، و اید و انصر امام زماننا.



۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۹.



جلسہ مقیم

عظمت میزان





## میزان در سوره الرحمن

برای اینکه روشن شود مسئله میزان چقدر مهم است، یکی از آیات ابتدایی سوره مبارکه الرحمن را با توضیحی مختصر قرائت می‌کنم تا بعد از این آیه و توضیحش، به میزان اشاره کنم. میزانی که خداوند مهربان برای انسان قرار داده است تا عقل، نفس و اعمالش را با آن اندازه‌گیری کند و بیابد که آیا در کیفیت اندیشه کردن درباره خودش، جهان و نعمت‌ها انحرافی دارد یا ندارد؟ و آیا اندیشه‌اش درست و صحیح است؟ حالات قلب و باطنش را نیز با این ترازوی الهی اندازه‌گیری کند تا حداقل برای خودش روشن شود که این حالات او مثبت است یا منفی. همین طور اعمال چشم، گوش، زبان، دست، شکم، غریزه جنسی و پا با این ترازو اندازه‌گیری شود. اگر در این نواحی انحرافی وجود نداشت، یقیناً شخص به طرف سعادت ابدی حرکت می‌کند و اگر انحرافی وجود داشت، تا از دنیا نرفته است، در مقام اصلاح برآید.

### کمک گرفتن از اهل ذکر در میزان‌گیری

اگر خودش این اندازه‌گیری را توانمند است انجام بدهد، واجب است انجام دهد، یعنی کسی که نسبت به خودش جاهل است، واجب است در رابطه با خودش عالم شود؛ چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلب علم را نه اینکه خودش بر مردم واجب کرده باشد، اینکه می‌فرماید: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»<sup>۱</sup> فریضه مخصوص

۱. الکافی (ط.الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۰: «به دنبال یادگیری رفتن بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خداوند جویندگان علم و مراکز علمی را دوست دارد.»

پروردگار است، کاری به انبیا و ائمه علیهم السلام ندارد. چیزی که خدا انسان را به آن ملزم کرده، طبق آیات قرآن، اسمش فریضه است. شما آیات ارث اولاد و پدر و مادر یا ارث همسر را در سوره‌هایی که مطرح شده است، ببینید! وقتی پروردگار ارث را تقسیم‌بندی می‌کند که اگر پدر و مادر میت زنده هستند، چقدر به آن‌ها برسد، اگر میت پسر و دختر دارد، چقدر به هر یک از آن‌ها برسد، بعد از تقسیم‌بندی می‌فرماید: ﴿فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> این (حکم) از سوی خدا مقرر شده است، اما اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حکمی دادند، امری فرمودند، آن «واجب» نامیده می‌شود. این فرق بین فریضه و واجب است: فریضه «من الله» است، واجب «من اهل البيت علیهم السلام».

من وضع خودم را خبر ندارم، نمی‌دانم اندیشه، قلب، نفس، اعضا و جوارح من در چه موقعیتی هستند؟ مثبت یا منفی؛ طبق فریضه الهی، واجب است بروم این جهل به اوضاع خودم را با علم درمان کنم و شفا بدهم. اگر خودم بلد نیستم چگونه با قرآن و روایات خود را اندازه‌گیری کنم، پروردگار در قرآن راه دیگری پیشنهاد فرموده است: ﴿فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup> چیزهایی را که خبر ندارید و نمی‌دانید و باید باخبر شوید، از اهل ذکر، یعنی اهل دانش بپرسید. منظور از ذکر در اینجا دانش است، نه به معنی آن‌هایی که تسبیح می‌اندازند. اهل ذکر، یعنی اهل دانش، بینش و فهم.

### مقایسه‌ای برای تبیین اهمیت میزان

برای اینکه بدانیم ترازو چقدر مهم است، معیار و شاقول از چه ارزشی برخوردارند، باید به این دو آیه سوره الرحمن عنایت کنید که کنار هم است. آیه اول: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾<sup>۳</sup> دو مطلب در یک آیه: خداوند آسمان را برافراشت. این آسمان چیست؟ خیلی جالب است که

۱. توبه: ۶۰.

۲. نحل: ۴۳.

۳. الرحمن: ۷.

قرآن مجید می‌فرماید: اگر خبری از آسمان ندارید (چقدر راهنمایی قرآن مهم است): **«فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا»**<sup>۱</sup> هرچه را نمی‌دانی، برو از افراد خبره و از آگاهش بپرس. سلسله‌ای از مسائل مربوط به آسمان‌ها را در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام داریم که خیلی شگفت‌انگیز است. اینکه اهل‌بیت علیهم‌السلام در مدینه، کوفه یا سامرا از عوالم بالا خبر داده‌اند، در حالی که حتی عینک نیز در دست‌شان نبوده، چه برسد به دوربین‌های نجومی که پشتش می‌نشینند و چند میلیون سال نوری را می‌توانند ببینند که چه خبر است. بخشی را باید رفت از روایات به دست آورد که در عوالم بالا چه خبر است.

### دقت روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام درباره جهان هستی

علامه مجلسی رحمته‌الله ۵۰۰ سال پیش، در کتاب ۱۱۰ جلدی «بحار الانوار» از کتاب‌های قرن تقریباً سوم تا زمان خودش، مجموعه‌ای را به عنوان روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام جمع‌آوری کرده که حدود ۶-۷ جلد است. اسم این چند جلد را «السماء و العالم؛ آسمان‌ها و جهان» گذاشته است، یعنی روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام درباره عوالم بالا را در این سلسله کتاب می‌توان دید. انسان بهت زده می‌شود و ایمان پیدا می‌کند که علم، دانش و دید ائمه طاهیرین علیهم‌السلام صددرصد الهی است؛ چون زمانی که آنان درباره عوالم بالا نظر دادند، یونان، هند، رم، شرقی و ایران که در زمان ساسانیان دانشگاه جندی شاپور داشته و از کشورهای دیگر دانشجو به ایران می‌آمد، هنوز اسلام طلوع نکرده بود، در دانشگاه‌های بزرگ جهان، در کشورهایی که اسم بردم، کلاس‌هایی که درباره عالم بالا درس می‌دادند، اولاً علم اساتیدشان محدود بود، ثانیاً به دانشجویها می‌گفتند کره زمین مرکز عالم و سیارات است و حتی خورشید دور زمین می‌چرخد. تا وقتی که اهل‌بیت علیهم‌السلام آمدند و علوم دانشگاه‌های این چند کشور را نسبت به عوالم بالا باطل کردند. اولاً گفتند زمین مرکز عالم نیست.

۱. فرقان: ۵۹.

امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردانش که پرسید: زمین کجای عالم است؟ یعنی محور است و عوالم دور زمین می‌چرخد، فرمودند: زمین نسبت به جهان مانند دانه ارزنی است که در بیابان بزرگی افتاده است و اصلاً قابل دیدن نیست، یعنی حجم عالم آن قدر زیاد است که زمین نسبت به آن همچون یک دانه ارزن است.

### شعر نظامی در مقایسه انسان با عالم هستی

آن‌هایی که با اهل بیت علیهم السلام آشنا بودند، در سخنرانی، مقاله و شعر مسائل اهل بیت علیهم السلام را می‌گنجاندند. نمونه‌اش را بگویم، چقدر زیبا گفته است: «شنیدستم که هر کوب جهانی است»<sup>۱</sup> اولین کسی که این حرف را زد، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. روی منبر مسجد کوفه فرمود. زمانی که دانشگاه‌های ایران، یونان، رم و هند می‌گفتند ستاره‌ها میخ‌های نورانی هستند که به طاق بالا کوبیده‌اند. اصلاً بالا طاق نیست، بلکه تماش فضا است. امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر منبر مسجد کوفه فرمودند: «الكَوَاكِبُ مَدَائِنٌ كَمَدَائِنِكُمْ هَذِهِ»<sup>۲</sup> هر یک از ستاره‌ها، عالم و کشوری مانند شهرها و کشورهای روی زمین شماس است. بعضی از ستاره‌ها که خیلی بزرگ هستند. مثلاً حجم خورشید آن قدر بزرگ است که زمین بخش کوچکی از آن محسوب می‌شود.

قرآن می‌فرماید: «فَسْتَلِّ بِهِ خَبِيرًا»<sup>۳</sup> یکی از خبیرها اهل بیت علیهم السلام هستند. یکی هم دانشمندان کیهان‌شناس که واقعاً زحمت کشیده‌اند. حجم خورشید در حدی است که یک میلیون و دویست هزار عدد زمین داخلش جا می‌گیرد. این خورشید در برابر ستارگان و خورشیدهای کهکشانی دور، به اندازه یک دانه کنجد مقابل هندوانه‌ای بزرگ است. این نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که روی چند تخته‌کهنه نشسته بودند، بالا را نگاه می‌کردند و همه چیز را می‌دیدند یا همه چیز را به او نشان می‌دادند.

۱. خمسه، نظامی، بخش ۹۵، اجرام کواکب.

۲. علل الشرایع، ترجمه مسترحمی، النص، ص ۲۴، باب هفتم.

۳. فرقان: ۵۹.



این شعر نظامی علیه تمام دانشگاه‌های اسلام و برگرفته از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چون می‌گوید «شنیدستم»، یعنی این کشف خودم نیست، بلکه آن را شنیده‌ام که هر کوكب جهانی جداگانه است. این مسئله امروزه ثابت شده:

شنیدستم که هر کوكب جهانی است جداگانه زمین و آسمانی است  
زمین در جوّ این افلاک مینا چو خشخاشی بود در قعر دریا

یعنی اگر زمین را بخواهی با عوالم بالا تناسب بگیری، این می‌شود. اگر بخواهی بدانی (حجم) زمین در مقابل عوالم بالا چقدر است، به اندازه یک دانه خشخاش در اقیانوس است. این همان حرف امام صادق علیه السلام شد. بعد نصیحت می‌کند، می‌گوید: «تو خود بنگر کزین خشخاش چندی» کل زمینی که روی آن زندگی می‌کنی، در برابر عوالم بالا مانند یک دانه خشخاش است و تو جزئی از این دانه خشخاشی:

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی

چه کسی هستی؟ چستی؟ هیکل، قد و وزنت نسبت به کره زمین چقدر است؟ خود کره زمین نسبت به عوالم بالا چه حجم و وزنی دارد؟ اینجا روایات اهل بیت علیهم السلام غوغا کرده‌اند. من مقداری احتیاط می‌کنم بعضی از روایات را بخوانم، ولی برای فهم هر روایت، باید چند کتاب را مطالعه کنید. راجع به عوالم بالا، پیدایش و مرگ خورشید، پیدایش زمین، نجوم بی‌تلسکوپ، از جهان‌های دور، افق دانش، الهیة فی الاسلام و یک دو سه بی‌نهایت؛ این نام یک کتاب است. ابتدا این‌ها را بخوانید، وقتی معلوماتی از عالم بالا به دست آوردید که البته هنوز جهان نمی‌داند این عالم بالا، آسمان اول است و آسمان دوم نسبت به آسمان اول چیست، سوم نسبت به دوم؟!

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند آسمان اول که هر کهکشانش ۳۰۰ میلیون ستاره دارد و ۳۰ میلیون کهکشان تاکنون با دوربین‌ها کشف شده است که فاصله بین کهکشان ما با کهکشان بالایی، دو میلیون سال نوری است، یعنی اگر با یک مرکب، ثانیه‌ای ۳۰۰ هزار کیلومتر، نه دقیقه‌ای که هر دقیقه ۶۰ ثانیه است، اگر کسی با یک مرکب ثانیه‌ای ۳۰۰ هزار کیلومتر از کهکشانی که در همین بیابان‌های سمنان و دامغان پیداست، می‌گویند



«خط شیری» یا «راه مکه» این کهکشان اول و پایین ترین شان است و کل خورشید، زمین، مریخ، زهره، عطارد، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون گوشه بازوی این کهکشان هستند، یعنی کل منظومه شمسی با این همه فاصله از هم که از زمین تا خورشید چقدر فاصله زیاد است، چقدر مریخ، زحل، عطارد، اورانوس، نپتون و پلوتون از همدیگر فاصله دارند، بدون اینکه فاصله اش را کم کنیم، این مجموعه در گوشه بازوی این کهکشان است و حرکت از لب کهکشان برای رفتن به لب کهکشان دوم مرکبی می خواهد که ثانیه ای ۳۰۰ هزار کیلومتر سرعت برود، به سال نوری، دو سال بعد به دومی می رسد. حال سومی و چهارمی و... آخرین خبری که از کتاب های علمی بیرون دارم، ۳۰ میلیون کهکشان تاکنون کشف کرده، یادداشت کرده اند. فاصله آخرین کهکشان، آخرین سی میلیونی می اش با ما، ۵۰۰ میلیون سال نوری است، یعنی اگر کسی بخواهد به آن سی میلیونی برود، باید با سرعت ثانیه ای ۳۰۰ هزار کیلومتر از زمین حرکت کند تا ۵۰۰ میلیون سال بعد به آنجا برسد.

چه خبر است؟ چه قدرت، علم، عدل و حکمتی است که این عوالم با این همه گردش هایی که همگی دارند، با هم تصادف نمی کنند و به هم نمی خورند؟ چون کل عالم در حال گردش است. قرآن می فرماید: ﴿كُلٌّ فِي فَآئِكٍ يَسْبَحُونَ﴾<sup>۱</sup> کل، ولی تاکنون دو ستاره یا کهکشان نیز با هم تصادف نکرده اند. تازه این ها که می گویند، خبر از آسمان اول است. آسمان دوم کجاست؟ آسمان های سوم تا هفتم چه خبر است؟ آن را نمی دانم.

### میزان و عظمت عالم در کنار یکدیگر

این را عنایت کنید! اصلاً هوش از سر هر کسی می پراند. امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند متعال هجده قنديل آفریده است که به جایی وصل نیستند. کل هفت آسمان را به یکی از این قنديل ها آویخته است. این دورنما را عنایت فرمودید؟ آیه را بخوانم و رد شوم:



﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا﴾<sup>۱</sup> من این عوالم بالا را برافراشته‌ام. بلافاصله می‌فرماید: «وَوَضَعَ الْمِيزَانَ»، یعنی آن قدر میزان الهی پرارزش است که کنار خلقت آسمان‌ها ذکرش کرده و به انتهای سوره الرحمن یا جای معمولی قرآن (که جای معمولی هم ندارد) نبرده است؛ چون می‌خواهد ما را به عالم بالا توجه بدهد که چه خبر است.

بعد از توجه به این عالم، من خدا که برپا کننده این عوالم هستیم، برای شما ترازو قرار دادم که عقل، اندیشه، عمل، فکر، رفتار و کردارتان را با این ترازو بسنجید، ببینید غلط است یا درست. اگر غلط بماند، در جهنم به روی‌تان باز است و اگر درست است، اهل نجات هستید. اگر نادرست است (در همین دنیا) درستش کنید، باز اهل نجات هستید. فقط نگذارید کجی‌ها بمانند. میزان خود قرآن است و «وضع المیزان» یعنی کل قرآن. بنا به نگاه بزرگ‌ترین مفسرین شیعه و غیرشیعه که اگر بخواهم اسم ببرم، امشب باید ۴۰ نفرشان را اسم ببرم، می‌گویند: کلمه میزان که در سوره حدید ذکر شده است: ﴿أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾<sup>۲</sup> چون خداوند ابتدا کتاب آسمانی را می‌فرماید، این میزان، کل فرهنگ الهی اهل بیت علیهم‌السلام است که عبارت‌اند از مجموعه روایات صحیح. این دو میزان که ذکر شد.

### شش حقیقت بهشت‌ساز

روایتی را دو سه شب قبل شروع کردم که در بخش اولش ماندم. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتَّةَ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا وَ إِذَا أَوْثَمْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ أَحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ»<sup>۳</sup> عمل به شش مسئله را از من بپذیرید، من هم بهشت را برای شما ضمانت می‌کنم، اما جدی باشید؛ هم قبول کنید و هم اجرا نمایید. قبول تنها که فایده‌ای ندارد. من بگویم قرآن نور

۱. الرحمن: ۷.

۲. حدید: ۲۵.

۳. امالی شیخ صدوق، النص، ص ۹۰؛ خصال، ج ۱، ص ۳۲۱.



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

است، خوب، تو از این نور چقدر بهره داری؟ روایات اهل بیت علیهم السلام شاقول است، شاقول خداست، خوب، تو چقدر خود را با روایات اندازه گیری کرده ای؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمایند که شش مسئله را از من قبول و اجرا کنید، من هم بهشت را برای شما ضمانت می کنم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله راستگو و حق است. وقتی ۴۳ سالش بود، از بت پرست های مکه پرسید: در این ۴۳ سال از من دروغی سراغ دارید؟ گفتند: ابد. می دانستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از نبوت، تا ۴۳ سالگی یک بار در هیچ مسئله ای خلاف گویی نکرده و دروغ نگفته است. این داوری بت پرستان مکه در مورد حضرت است، چه برسد به داوری پروردگار که در قرآن مجید او را «مصدق» تعریف کرده، یعنی هم راستگو است و هم من راستگویی او را امضا می کنم. پس وقتی می فرماید بهشت را برای شما ضمانت می کنم، اما این شش مسئله را قبول و اجرا کنید، کاملاً راست می گوید.

اولی این بود: «إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا»، وقتی حرف می زنید، دروغ نگوئید. نفرمود به چه کسی دروغ نگوئید، می فرماید: هیچ گاه و به هیچ کس دروغ نگوئید. دوم: «وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تُخْلِفُوا» وقتی به کسی وعده می دهید، طوری وعده بدهید که بتوانید به آن عمل کنید. با مردم بازی نکنید، آن ها را هاج و واج نکنید. وقتی می گوئید: این ساختمان را یک ساله می سازیم و به شما تحویل می دهیم، چرا سه سال مردم را می دوانید؟! این بی دینی، ظلم و سوزاندن دل مردم نیست؟ خلف وعده کردن، گناه بسیار بزرگی است.

سومین مورد آن را هم بگوئیم؛ چون روایت دیگری می خواهم بخوانم. پیغمبر صلی الله علیه و آله هر سه روایت را فرموده اند: «وَ إِذَا اتَّيَمَنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا» اگر کارخانه، اداره، مجلس، وزارت خانه، استانداری، فرمانداری یا حتی قوم و خویش، با توجه به رفتار، منش و اخلاق شما را امین دانست و اعتماد پیدا کرد پول دست شما داد، نزدت چیزی به امانت گذاشت، سندی را به علتی به نامت کرد، اگر تو را امین دانستند «فلا تخونوا» به امانت مردم خیانت نکنید. مثلاً ملک چند میلیون تومانی را به هر علتی به نامت زده است که برگردانی، اکنون قیمتش دو میلیارد شده، دو سال داری او را دادگاه و دادگستری می بری، قاضی هم می گوید: طبق





فرمایشات پیغمبر ﷺ و گفته قانون مدنی و قوانین دادگاهی و برابر با سند، این سند رسمی به نام این شخص است. شما هرچه گریه می‌کنی، قسم می‌خوری، ناله می‌زنی، فایده‌ای ندارد، قاضی سند را دیده، به نفع او حکم می‌دهد، حق هم با قاضی است. آن خائن کاری کرده است که قاضی این چنین حکم بدهد. قاضی باید بر اساس بیّنات حکم بدهد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ»<sup>۱</sup> خدا به من دستور داده است مطابق با بیّنه و دلیل حکم بده، کاری به باطن قضیه ندارم. به علتی سند را به نامت کرده که بعداً پس بدهی؛ چرا پس ندادی؟ این سند چند می‌ارزد؟ ده میلیارد؟ این ده میلیارد را بیا کنار یک آیه خردش کن، ببین چند شاهی، ستاری یا عباسی می‌شود؟ آیه را بخوانم: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»<sup>۲</sup> این ده میلیارد را خردش کن به عباسی، قرآن می‌گوید: قیامت هر یک عباسی این ده میلیارد حرام را حساب می‌کنم، حتی کمترش را هم حساب می‌کنم. اگر به اندازه دانه ارزن باشد، حساب می‌کنم. چگونه می‌خواهی به خدا جواب بدهی؟

### صیانت از خیانت با اعتقاد به خدا و روز قیامت

به نظرم بخشی از کارمندان اداری به خدا و قیامت یک ذره ایمان ندارند، وگرنه این کارها را نمی‌کردند. چطور این کارها را می‌کنند؟ این معلول نداشتن ایمان به خداست، یعنی خدا و قیامت را قبول ندارد، و الا اگر قبول داشته باشم، قدم کج بر نمی‌دارم. فلان تاجر، وکیل، وزیر و مدیر، اگر به خدا و قیامت یک ذره ایمان داشته باشد، فقط به حقوق ماهیانه خود قانع است و به سراغ هیچ چیز دیگری نمی‌رود.

۱. الکافی (ط.الاسلامیة)، ج ۷، ص ۴۱۴: «[ای مردم!] تنها من در میان شما طبق گواهی گواهان و سوگندها دادرسی می‌کنم و [چه بسا باشد که] برخی از شما از برخی دیگر بهتر دلیل می‌آورد؛ بنابراین، هر فردی که من از مال برادرش چیزی را برای او [به واسطه بیّنه یا سوگند دروغ] جدا کنم، تنها برای او با آن، قطعه‌ای از آتش جدا کرده‌ام.»

۲. زلزال: ۸.



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

طلبة درس خوان ساکن مدرسه شیخ انصاری رحمته الله در نجف، به پول ۱۹۰ سال پیش، ماهی یک تومان حقوق می گرفت و درآمد دیگری نداشت. ماهی یک تومان عراقی تا سر ماه بعد. این طلبه سر ماه خدمت شیخ آمد، دو ریال جلوی شیخ گذاشت. شیخ به او گفت: این چیست؟ گفت: آن یک تومانی که سر برج به من حقوق دادی، من کل ماه هشت ریال خرجم شد، این دو ریال اضافه سهم امام است، باید پس بدهم؛ چون من در قیامت نمی توانم جوابش را بدهم. این خداپاوری و قیامت باوری است: «وَ إِذَا اٰتَمْتُمْ فَلَا تَخُونُوْا» وقتی شما را امین دانستند، خیانت نکنید.

### سه شاخصه منافق

متن آن روایت را بخوانم، حرفم تمام. روایت خیلی سنگینی است. جالب اینکه متن این روایت را هم شیعه نقل کرده است، هم اهل تسنن. روایتی است که فریقین در آن اتفاق دارند که این روایت از وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است. من توضیح نمی دهم، فقط متن را می خوانم: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيْهِ كَانَتْ مُنَافِقًا وَ اِنْ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ اَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ اِذَا اٰتَمْتُمْ خَانَ وَ اِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَ اِذَا وَعَدَ اَخْلَفَ»<sup>۱</sup> سه چیز است در هر کس باشد، هر کس، در دنیا و آخرت جزء منافقان است، گرچه روزه گیر و نمازخوان باشد، آن نماز و روزه ها او را از منافق بودن در نمی آورند. نجس است، آن نماز و روزه پاکش نمی کند. یکی کسی که او را امین حساب کنند، اما خیانت کند، دوم کسی که در حرف زدنش دروغ بگوید، و سوم، اگر وعده بدهد، خلف وعده کند.

### نگاه خدا به دروغگویان در قرآن

پیغمبر صلی الله علیه و آله در این روایت سه آیه خواندند: یکی ﴿ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخٰٓئِنِيْنَ ﴾<sup>۲</sup> خدا مردم خائن که به یک مملکت، پول، حرف، زمین و سند که در دستشان امانت است، خیانت می کنند

۱. الکافی (ط. الاسلامیة)، ج ۲، صص ۲۹۱-۲۹۰.

۲. انفال: ۵۸.



را دوست ندارد و از آن‌ها نفرت دارد. خدا روز قیامت از کسی نفرت دارد، چه کارش می‌کند؟ می‌گوید: بیخشید من از شما نفرت داشتم؟ تشریف ببرید بهشت. این یک آیه بود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ».

آیه دوم درباره دروغ، خیلی عجیب است: «أَنْ لَعَنَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»<sup>۱</sup> لعنت خدا بر دروغگویان باد! آیه سوم: «إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا»<sup>۲</sup> پیغمبران من خلف وعده نداشتند. تا فردا شب، اگر زنده بمانم و خدا لطف کند، به مناسبت ایام اربعین بحث خیلی مهم معنوی راجع به ابی عبدالله علیه السلام دارم که آن را ارائه می‌کنم؛ چون صداوسیما هم پیغام داده و اصرار کرده است که جلسه فردا شب را روز اربعین بعد از اذان می‌خواهند پخش کنند، به همین خاطر بحث لطیف دل‌نشین خیلی استواری راجع به ابی عبدالله علیه السلام دارم، مخصوصاً چیزی می‌خواهم بگویم که در تمام عمرم راجع به ابی عبدالله علیه السلام بار دوم است. مسئله خیلی عجیبی است.

### روضه تکلم حضرت زینب علیها السلام با سر بریده برادر

ایام عزاست. شب جمعه به چهره پاک بزرگوار خالصی پیغام دادم که از تهران بیاید، بعد از ذکر مصیبت من، ذکر مصیبت کند. آن هم روضه و سبک کارش شنیدنی است. ان شاء الله شب جمعه بعد از منبر حتماً می‌مانید و با هم کنار آن بزرگوار که از سادات است، به مناسبت اربعین گریه خواهیم داشت.

تا ابد جلوه‌گه حق و حقیقت سر توست

معنی مکتب تفویض علی اکبر توست

ای حسینی که تویی مظهر آیات خدا

این صفت از پدر و جد تو در جوهر توست



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

درس مردانگی عباس به عالم آموخت  
زان که شد مست از آن باده که در ساغر توست  
ای که در کرب و بلا بی کس و یاور گستی  
چشم بگشا و بین خلق جهان یاور توست  
خواهر غم‌زده‌ات دید سرت بر نی و گفت  
آن که باید به اسیری برود خواهر توست<sup>۱</sup>  
دارد سر بریده را بالای نیزه بر سر بازار کوفه نگاه می‌کند:  
به مهمانی چرا در خانه بیگانگان رفتی  
بریدی از چه با ما روزی آخر آشنا بودی  
که بر روی جراحات سرت پاشیده خاکستر  
مگر زخم تو را این‌گونه دارویی دوا بودی  
دختر سه ساله در دامن عمه، دید عمه دارد با کسی حرف می‌زند. یکی از حرف‌هایش هم  
این است: حسین من! اگر با من حرف نمی‌زنی، من طاقت می‌آورم، اما یک کلمه با این  
بچه کوچک حرف بزن که نزدیک است قلبش آب شود. ناگهان بچه خودش را کنار  
محمل کشاند، سرش را بیرون کرد و سر بریده بابا را دید. گفت: بابا! برگرد، من از بچه‌ها  
قول می‌گیرم دیگر از تو آب نخواهند. بابا! دیگر ما تو را نمی‌رنجانیم.  
اللهم اغفر لنا و لوالدینا، و لوالدی والدینا، و لمن وجب له حقُّ علینا، اللهم اشف مرضانا،  
و اهلك اعدائنا، و انصر جیوشنا، و ائد قائدنا، و احفظ و ائد امام زماننا.



جلسہ ہشتم

اسوۂ عماد اللہ



## امام حسین علیه السلام الگو و معیار برای مؤمنان

هیچ سفر و هجرتی در طول تاریخ بشر پربارتر، سودمندتر، با منفعت‌تر و اثرگذارتر از سفر و هجرت حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مدینه به کربلا نبوده است. جایگاه و آثار این هجرت آن قدر عظیم است که طبق روایات، مخصوصاً روایاتی که در کتاب بارزش «کامل الزیارات» نقل شده، خداوند متعال خبرش را به تمام پیغمبران داده است. واسطهٔ خبر، از زمان حضرت آدم تا روز تولد امام حسین، جبرئیل علیه السلام بود. تنها پروردگار عالم در کوه طور، خودش خبر حادثهٔ کربلا را مفصل و مستقیم در اختیار حضرت موسی علیه السلام گذاشت.

امام نرسیده به کربلا مطلبی اعلام کردند که باید مورد توجه تمام انسان‌ها قرار بگیرد. آن مطلب این بود که فرمودند: «لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ<sup>۱</sup> من برای همه شما یک سرمشق، میزان و معیار هستم. ایمان، اندیشه، اخلاق، منش، اعمال و جهاد و ظلم‌ستیزی حضرت برای تمام مردم دنیا معیار و میزان الهی است.

### بیعت با خدا در پی بیعت با امام حسین علیه السلام

اهل سنت از «ابن عباس» نقل کرده‌اند که می‌گوید: در آن سفر مکه که منتهی به سفر کربلا شد، در طواف مستحب کعبه بودم (چون هنوز وقت حج واجب نرسیده بود، امام قبل از حج واجب از مکه خارج شدند؛ یعنی هنوز مُحْرَم نشده بودند. اینکه بعضی‌ها می‌گویند حج را

۱. وقعة الطف، ص ۱۷۲.



## عباد خدا در محک ترازوی الهی

به عمره بدل کردند، حج واجب از روز نهم ذی الحجه شروع می‌شود و ظهر روز نهم باید حج تمتع را از عرفات شروع کنند، اما امام روز هشتم از مکه خارج شدند. بنابراین، حرف «ابن عباس» مربوط به طواف مستحب است. می‌گوید: من در حال طواف بودم، این صدا را شنیدم؛ ولی گوینده را ندیدم. می‌گفت: هر کسی می‌خواهد با پروردگار عالم بیعت کند، با حسین بن علی علیه السلام بیعت کند!

در قرآن مجید نمونه‌اش را داریم. خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ﴾<sup>۱</sup> آن‌هایی که با تو بیعت می‌کنند؛ بیعت به ایمان، اسلام، ترک گناه، انجام واجبات، اینان مستقیماً: «يُبَايِعُونَ اللَّهَ» با خدا بیعت می‌کنند. قرآن علناً می‌فرماید که دست پیغمبر صلی الله علیه و آله همان دست قدرت و رحمت خداست. همین معنا را ابن عباس می‌گوید که من از منادی آسمانی شنیدم؛ ولی صاحب صدا را ندیدم. اعلام کرد: هر کس می‌خواهد با خدا بیعت کند، با حسین بن علی علیه السلام بیعت کند؛ چون امام تجلی صفات، اخلاق، رحمت، عدالت و کرامت پروردگار عالم است. بر این اساس، برای تک تک مردم جهان میزان، سرمشق، الگو و معیار است، یعنی هر کس در تمام امور حیات، افکار، اعمال و اخلاقش به حضرت اقتدا کند، تمام درهای سعادت و نجات را به روی خودش باز کرده است.

### شرط اقتدا به امام حسین علیه السلام

امام در فرمایشاتی که دارند، خط سیر حیات و زندگی خود و یاران و اهل‌بیت‌شان را در چند جمله نورانی بیان فرمودند که اگر کسی بخواهد به حضرت اقتدا کند، باید عمق این چند جمله را بفهمد. در ابتدای سخنان نورانی‌شان، در حالی که در محاصره مصائب، سختی‌ها، بلاها و مشکلات بودند و هیچ راه بیرون‌رفتی وجود نداشت، جز اینکه تسلیم حکومت یزید شوند که تسلیم حکومت ظالمان شدن، از محرمات شدید الهی است، یعنی یک مؤمن به هیچ شکل نباید رنگ ستمگران را به خودش بگیرد. امام در جمله‌ای اعلام کردند: «فَإِنِّي لَا





أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً<sup>۱</sup> برایم روشن است من که ایستادگی می‌کنم و با ظالم کنار نمی‌آیم، این کنار نیامدن، این سازش نکردن با ظالم، به شهادتم منتهی می‌شود، اما من مرگ با این کیفیت را برای خودم خوشبختی ابدی می‌دانم: «وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» و زندگی کردن کنار ستمگران و قبول حکومت‌شان و فریاد نزدن و مبارزه نکردن برای اینکه زنده بمانم، این زنده ماندن را ننگ می‌دانم.

### حمد الهی در کل حال

حضرت خط سیر زندگی‌شان را این طور بیان کردند. این خیلی قابل دقت است؛ در حالی که در محاصره دایره‌وار تمام سختی‌ها، مشکلات و محدودیت‌ها بودند، این طور شروع کردن، انسان از این روحیه عظیم شگفت‌زده می‌شود: «نَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الصَّرَّاءِ»<sup>۲</sup> من پیوسته و دائم ستایش‌کننده پروردگار هستم؛ چه در محاصره خوشی‌ها باشم و یک ذره رنج، سختی و مشکل نداشته باشم، چه در محاصره سختی‌ها، بلاها، طوفان‌ها و تلخی‌ها باشم. یعنی روحم در خوشی‌ها، بلاها، رفاه و سختی‌ها آزاد است و فقط با پروردگار پیوند دارد. ذره‌ای خوشی‌ها، ناراحتی‌ها و رنج‌ها در من نسبت به ارتباطم با پروردگار اثر منفی ندارد. خوش باشم یا ناخوش، راحت باشم یا ناراحت، در رفاه باشم یا در طوفان مشکلات، ستایشگر خدا هستم. برای من مهم پروردگار است. هم خوشی‌ها اثری به حال من و زندگی و روحیاتم ندارند، هم سختی‌ها و مشکلات. من فقط از یک کانون اثر مثبت می‌گیرم، آن هم توحید و پروردگار است. این روحیه، روحیه خیلی شگفت‌آوری است:

موحد چو در پای ریزی زرش و گر تیغ هندی نهی بر سرش

بیایند خروارها طلا و نقره جلوی پایش بریزند، بگویند همه این‌ها برای تو و یا خنجر بگیرند، اتفاقاً آن خنجری که با آن سر حضرت را جدا کردند، ساخت هند بود. خنجری بسیار سنگین و بُرنده‌ای بود.

۱. تحف العقول، النص، ص ۲۴۵.

۲. ر.ک: اللهوف، ترجمه فهری، النص، ص ۲۰۰.

موحد چو در پای ریزی زرش      وگر تیغ هندی نهی بر سرش  
امید و هراسش نباشد ز کس      بر این است آیین توحید و بس

### حمد از سر رضا

من کسی را دیدم که خبر شده بودم غرق در مشکلات است، اما از ایمان و توحیدش، در حد ظرفیت وجودی‌اش، خبر نداشتم. وقتی او را زیارت کردم، بعد از خبردار شدن از مشکلاتش که دیدن داغ سخت تنها فرزندش با نوه‌اش که در یک تصادف با هم از دنیا رفتند، با این داغ مشکل شدید دیگری برای خودش پیش آمده بود که تا وقتی از دنیا رفت، حل نشد، وقتی با او برخورد کردم، گفتم: حالت چطور است؟ جواب این احوال‌پرسی را کم یادم می‌آید (آخر بعضی الحمدلله می‌گویند، اما این الحمدلله، این خدا را شکر، از روی اکراه است، اما) ایشان با چهره‌ای شاد و پرنشاط گفت: «ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است؟» همین سخنی که امام حسین علیه السلام فرمود: من ستایشگر حقم. می‌خواهد غرق در خوشی‌ها باشم یا غرق در بلاها و مصائب. این دو هیچ اثری در من ندارند. آن چیزی که من از آن اثر می‌گیرم، فقط پروردگار و خواسته‌های اوست.

ندانم که خوش یا که ناخوش کدام است

خوش آن است بر من که او می‌پسندد

در دویستی‌های باباطاهر، این عارف بزرگ شیعه و عالم و دانشمند و متفکر نیز داریم:

یکی درد و یکی درمان پسندد      یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران      پسندم آنچه را جانان پسندد

اینکه توجه انسان در تمام حالات زندگی به یک کانون و یک منبع نور باشد، خوشی‌ها او را منحرف نکنند و سختی‌ها او را از پا درنیاورند، بالاترین روحیه است: «نَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الصَّرَّاءِ» من دائم ستایشگر پروردگارم؛ چه اینکه غرق در خوشی‌ها باشم یا غرق در بلاها و گرفتاری‌ها. البته در خوشی‌های مثبت. حرف ابی عبدالله علیه السلام معلوم است. «أَحْمَدُكَ اللَّهُمَّ» خدایا! من و اهل‌بیتم و اصحابم تو را می‌ستاییم.



اینجا خیلی جالب است؛ چون از ضمیر جمع در می‌آید که خودش و ۱۸ نفر اهل بیتش و پنجاه و چند نفر یارانش هستند که جمعاً ۷۲ نفر می‌شدند.

### مقام فوق تصور امام حسین علیه السلام

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: آقای تمام مردم، از اولین و آخرین جهان، شهیدان هستند (یعنی شهیدان مقامی فوق تمام مقامات آدمیان دارند) و این ۷۲ تن شهیدان کربلا، آقای شهیدان عالم «من الاولین و الآخین»<sup>۱</sup> هستند. این حرف برای قبل از حادثه کربلاست. شاید آن وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله این مطلب را فرمودند، از این ۷۲ نفر فقط خود ابی عبدالله علیه السلام به دنیا آمده بود؛ چون حرف برای زمانی است که تقریباً ابی عبدالله علیه السلام سه یا چهار ساله بود. (فرمود) آقای تمام مردم عالم، شهیدان هستند و آقای تمام شهیدان عالم، شهدای کربلا می‌باشند و آقای شهدای کربلا، حسین من است.

در این ترتیب اندیشه کنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه ابی عبدالله علیه السلام را فوق العاده، عظیم العظما و بزرگ همه بزرگان عالم معرفی کرده‌اند؟ این جمله را در حق هیچ کس نفرمودند: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ»<sup>۲</sup> حسین علیه السلام تمام وجود من است و من از حسینم. اهل علم می‌دانند که مسئله «حسین منی و انا من حسین» را باید با قاعده فلسفی اتحاد عاقل و عقل و معقول حل کرد و هیچ راه دیگری ندارد، یعنی فهم «حسین منی و انا من حسین» جز با این قاعده فلسفی، امکان ندارد. باید بنشینیم اتحاد عاقل و عقل و معقول را بفهمیم تا معلوم شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چه فرموده‌اند.

### ارزشمندی متصلان به نبوت

«احمدک اللهم» خدایا! دائم تو را با تمام وجود ستایش می‌کنم، به چه دلیل؟ «عَلَىٰ اَنْ اَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ»<sup>۳</sup> که من و ۱۸ نفر اهل بیتم و پنجاه و چند نفر یارانم را با نبوت ارزش دادی،

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (للخوئی)، ج ۱۳، ص ۵.

۲. کامل الزیارت ابن قولویه، النص، ص ۵۲.

۳. وقعة الطف، ص ۱۹۷.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

پس تمام ارزش ما به خاطر تسلیم بودن ما به نبوت پیغمبر ﷺ در تمام شئون نبوت است. به عبارت عرفانی تر: من و هجده نفر اهل بیت و پنجاه و چهار نفر یارانم فانی در نبوت هستیم. اگر کسی بخواهد نبوت، شئون نبوت، وحی به نبوت، نور نبوت، حقیقت نبوت و ارزش نبوت را بفهمد، بیاید ما هفتاد و دو نفر را بنگرد. ما جلوه گاه کامل نبوت پیغمبریم و تمام ارزش های نبوت را از افق وجودمان طلوع داده ایم.

به سراغ قرآن برویم. اگر کسی با نبوت ارتباطی نداشته باشد، هر چند ثروتمند، استاد، مخترع یا دانشمند باشد نیز عیبی در وجودش هست. سوره انفال را بخوانید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾<sup>۱</sup> بدون ارتباط با نبوت، دین و قرآن پیغمبر ﷺ هر کسی باشد، مرده است. میتی که به درد دفن کردن و زیر خاک رفتن می خورد. این ارزش نبوت است.

نبوت، یعنی حیات، زنده بودن، حیات ملکوتی و الهی. پیغمبر ﷺ با این مطلب می خواهند بفرمایند که زنده ترین زندگان عالم، حسین و اهل بیت و یارانش ﷺ هستند؛ چون شهیدان آقای تمام عالمیان هستند و آقای تمام شهیدان، شهدای کربلا و آقای شهدای کربلا نیز حسین من است. انسان با این آیه سوره انفال و «حسین منی و انا من حسین» کاملاً درک می کند که اینها زنده ترین زنده های عالم هستی هستند. از ملائکه، موجودات روحانی غیب و تمام عالمیان زنده ترند. اگر مرده بودند، دیگر اسمی در این عالم نداشتند. زنده هستند که جهان را پر کرده و حیات شان از هستی فراتر رفته است. این هفتاد و دو نفر بر تمام عالم احاطه هستی دارند و همه عالم ملک و ملکوت در احاطه آنهاست. آنها محیط هستند و جهانیان محاط. این یک جمله که ای مردم! اگر ارزش می خواهید، ما را ببینید. ما ارزش خود را از نبوت گرفته ایم. منهای ارتباط با نبوت، زندگی مرگ و میت بودن است. انسان در هر جایگاهی که می خواهد، باشد. اینها طبق همان جمله در راه مکه و کربلا را فرمود که ما او را سرمشق، میزان و معیار قرار بدهیم.



## الگوگیری «گاندی» از امام حسین علیه السلام

دقیق یادم نیست، روزی که هند از استعمار پلید، آلوده و ستمگر انگلیس به وسیله گاندی که دانشمند بود و دکترای حقوق داشت و با کارهایی که کرد، هند را از دست انگلستان که ۶۰۰ میلیون نفر را در آن زمان در اسارت اقتصادی و سیاسی داشت، آزاد کرد. این ۶۰۰ میلیون نفر پای رادیو نشستند تا ببینند کسی که کمر استعمار انگلیس را شکسته و بیرونش کرد و استقلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به دست آورد، در اولین سخنرانی بعد از پیروزی انقلابش چه می‌خواهد بگوید. گاندی مسلمان نبود، مذهبش هندو بود. آنچه را که خیلی مقدس می‌دانست، گاو بود. ۶۰۰ میلیون نفر پای رادیو هستند، ببینند گاندی چه می‌خواهد بگوید. شاید ۵۰ سال است که من متن آن سخنرانی را نگهداشته‌ام. وقتی گیر آوردم، نگهش داشتم. سخنرانی گاندی پنج دقیقه طول نکشید، گفت: ای جامعه هند! من کار جدیدی نکردم و در ظلم‌ستیزی قدم جدیدی برنداشتم. برای آزاد کردن هند هیچ چیز تازه را کشف نکردم و عمل بدیع، نو و تازه‌ای را برای هند نیاوردم. کاری که من کردم، درسی بوده که از ابی عبدالله‌الحسین علیه السلام گرفتم. بعد هم سخنرانی‌اش تمام شد. اینجاست که امام می‌فرمایند من برای تمام مردم عالم سرمشقم، البته باید او را بشناسند تا از او سرمشق بگیرند.

«علی ان اکرمنا بالنبوة و علمتنا القرآن»<sup>۱</sup> خدایا! چه لطف عظیمی به ما ۷۲ نفر کردی که با رحمت و لطف باعث شدی که ما قرآن را فهمیدیم. فهم قرآن نعمت کمی نیست. خیلی جالب است. می‌فرماید معلم ما ۷۲ نفر در فهم قرآن، تو بودی، یعنی با پروردگار ارتباطی صاف، آینه‌وار و خالص پیدا کن تا به قول خودش در قرآن: «لَنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۲</sup> همه راه‌های خیر را به رویتان باز کند.

۱. وقعة الطف، ص ۱۹۷.

۲. عنکبوت: ۶۹.

## رسیدن به درجه شاکرین با فهم قرآن و دین

«و عَلَّمَتْنَا الْقُرْآنَ وَ فَهَّمَتْنَا فِي الدِّينِ» خدایا! نعمت دیگری که به ما ۷۲ نفر در این دوره عمر دادی، دین فهمی بود. نه دینداری، بلکه ما دین را فهمیده‌ایم که اکنون دینداریم. نه دینداری که دین را نفهمیده: «فَقَهَّمَتْنَا فِي الدِّينِ» ما دین را با لطف و رحمت تو فهمیده‌ایم که در راه توحید و حق و حقیقت آمده‌ایم و تمام بلاها را مثل شربت با جان چشیده و لذت برده‌ایم. بعد از نعمت نبوت، فهم قرآن و دین، به سه نعمت دیگر اشاره می‌کنند: «وَ جَعَلَتْ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ» خدایا! به ما نعمت گوش و چشم عنایت کردی. خدایا! به ما نعمت ابزار شناخت دادی، اکنون که این سه نعمت را به ما عنایت کردی، به ما توفیق بده «فاجعلنا من الشاکرین» که ما نعمت گوش، چشم و درک را در آنجایی که خودت می‌خواهی، هزینه کنیم.

شکر در اینجا به این معنا نیست که نگاه کنم گوش دارم، چشم دارم، قدرت درک دارم، پس بگویم: الهی شکر! نه. این شکری که امام می‌فرمایند، همانی است که در قرآن می‌فرماید: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ ای خاندان داود! به خاطر اینکه شکر مرا انجام داده باشید، به دین عمل کنید. اینجا کلمه «شکراً» به قول طلبه‌ها «مفعولٌ لاجله» است، یعنی اگر می‌خواهید شکر مرا به‌جای آورید، این به‌جا آوردن شکر، با عمل به دین من میسر است.

## رفت مقام اصحاب امام حسین علیه السلام

این شش مسئله را که فرمود، بعد دو مطلب اضافه کردند که خیلی عجیب است، فرمود: «فَأَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»<sup>۱</sup> من در این عالم، از زمان حضرت آدم علیه السلام تا قیامت، بهتر از یاران خودم سراغ ندارم. اگر بود، علم من شامل حال‌شان می‌شد. اگر بهتر

۱. سبأ: ۱۳.

۲. وقعة الطف، ص ۱۹۷.



از اصحابم در جهان بود، یقیناً من می دانستم، ولی نیست. هیچ پیغمبر، امام، رهبر، فقیه و عالمی مانند یاران مرا در این عالم ندارد.

بعد معرفی فرمود، ببینید چه کسانی با من هستند که در خوبی در عالم نمونه ندارند: «وَأَهْلَ بَيْتِ أَبِي وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي» و در تمام عالم خانواده‌ای نیکوکارتر و صلۀ رحم کننده‌تر از خانواده من وجود ندارد. این هم گوشه‌ای از اندیشه، عمل، اخلاق، فکر و روش امام و خانواده و یارانش علیهم‌السلام.

### حضرت سکینه علیها‌السلام در مقام انسلاخ از خلق

با کدام فرصت از عظمت این خانواده بگویم؟ با کدام فرصت از این پنجاه و چهار نفر یارانش حرف بزنم؟ آن قدر می دانم که وقتی حضرت سکینه علیها‌السلام دختر این خانواده، وقت ازدواجش شد، فرزند بزرگوار حضرت مجتبی علیه‌السلام (برای خواستگاری) به منزل عمویش امام حسین علیه‌السلام آمد، حضرت فرمودند: عزیزدلما! برای ازدواج با کدام دخترم آمده‌ای، فاطمه یا سکینه؟ عرض کرد: عموجان! سکینه. (خدایا! به من فهم بده) امام فرمودند: من سکینه را شوهر نمی‌دهم؛ زیرا او به مقام انسلاخ رسیده است، یعنی تمام وجود این دختر از غیر پروردگار بیرون آمده و من هم کفوی برای او در دنیا نمی‌بینم. سکینه من هم وزن ندارد که شوهرش بدهم. حضرت زهرا علیها‌السلام هم‌وزنی مثل حضرت علی علیه‌السلام داشت. امام حسین علیه‌السلام فرمودند این دختر در عالم هم‌وزن ندارد. این یکی از افراد خانواده‌اش است.

وقتی امام می‌خواست به میدان برود، سفارش حضرت سکینه علیها‌السلام را به حضرت زینب علیها‌السلام جداگانه کرد و فرمود: «فَأَنَّهَا خَيْرَةٌ نِسْوَانِي» با اینکه ۱۳ ساله بود، ولی ابی عبدالله علیه‌السلام از او به زن تعبیر کردند، نه دختر و فرمودند: زینب من! او بهترین زن خانواده من است. اما یاران حضرت که در زیارت‌شان می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ أَحِبَّائَهُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفِيَاءَ اللَّهِ وَ أَوْدَائَهُ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ... يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ» شما شخصیت یارانش را ببینید چگونه‌اند.

## نوشته روی ساق عرش

یک روایت نیز بگوییم که این روایت خیلی عجیب است. اتفاقاً امروز یکی از علمای شیراز به من زنگ زد، گفت: من در نوار شما این روایت را شنیدم و اکنون که برایتان می‌گوییم، دومین بار است؛ چون اصلاً برایم قابل درک نبود و نمی‌دانستم چگونه این روایت را بپرورانم و به مستمع برسانم. می‌گفت: خیلی سنگین بود. معلوم است که خیلی سنگین است. در قرآن کلمه «عرش» داریم، یعنی تخت، حکومت، صندلی حکومت، اما در قرآن مجید به معنی صندلی نیست که پروردگار عالم روی صندلی نشسته باشد و بر عالم حکمرانی کند. معنی عرش چیست؟ وقتی من به این لغت نیاز پیدا کردم، به سراغ روایات اهل بیت علیهم‌السلام رفتم و آن‌ها را بررسی کردم. حدود ۳۰-۴۰ روایت است. نهایتاً به این نتیجه رسیدم که عرش یعنی جهان هستی خدا: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»<sup>۱</sup> یعنی حاکم بر جهان هستی. عرش جهان هستی که طول و عرض و حجمش برای احدی معلوم نیست. برای هیچ کس معلوم نیست که عرش چیست؛ چون طول و عرض و حجمش معلوم نیست.

هم شیعه و هم اهل سنت نقل کرده‌اند که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: در شب معراج، وقتی عرش را به من ارائه کردند (تمام هستی را دیدم) بر روی آن نوشته بود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ مَصْبَاحٌ هُدًى وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ»<sup>۲</sup> درک این مطلب خیلی مشکل است:

بس که هست از همه سو و همه رو راه به تو

به تو برگردد اگر راهرویی برگردد

## روضه گودی قتلگاه

حسین جان! دارند به کربلا می‌رسند. بعداً آمدن اسرا به کربلا را - اگر خدا بخواهد - مفصل می‌گوییم. نزدیک کربلا حضرت سکینه با عمه‌شان علیها‌السلام گفتگویی دارند که اهل دلی

۱. طه: ۵.

۲. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۶۰.





خیلی وقت پیش، شاید ۱۰۰ سال قبل در کنار حرم حضرت رضا علیه السلام این گفتگو را به نظم درآورده و خیلی دلسوزانه به عمه می گوید:

شمیم جان فضای کوی بابم	مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک	که بوی مشک ناب و عنبر آید
به گوشم عمه از گهواره گور	صدای شیرخواره اصغر آید
دمی ای ساربان محمل نگهدار	که استقبال لیلا اکبر آید
حسین را ای صبا برگو که از شام	به سویت زینب غم پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی	قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان	تو را از گریه کام دل برآید
مکن عمه در این صحرا تو منزل	که ترسم شمر دون با خنجر آید

این زن و بچه به فرموده امام زمان علیه السلام روز عاشورا دیده بودند که شمر با آن بدن سنگین چگونه روی سینه ابی عبدالله علیه السلام نشست و بعد از گفتگوی کمی شمر عصبانی شد و از روی سینه برخاست، بدن را به صورت روی خاک برگرداند، زانو روی شانه ابی عبدالله علیه السلام گذاشت و سر مبارک را از پشت سر از بدن جدا کرد. امام زمان علیه السلام می فرمایند: این زن و بچه با پای برهنه در بیابان فریاد می زدند: «وا محمدا! وا علیا!» موهای خود را می کردند و با دست به سر و صورت خود لطمه می زدند، ولی در مقابل چشم زن و بچه سر بریده را بالای نیزه زدند.

اللهم اشف مرضانا و استر عیوننا و اهلك اعدائنا و انصر قائدنا و اید و احفظ امام زماننا.





جلسہ نم

میزان گیری اعضا و جوارح



## لزوم میزان گیری با قرآن و اهل بیت علیهم السلام

قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام که بخش قابل توجهی از آن به وسیله خود ائمه علیهم السلام و اصحاب وفادار، پاک و مورد اعتمادشان حفظ شده و علمای بزرگ شیعه نیز با زحمات طاقت فرسای خود آنها را ارزیابی کرده‌اند، هر دو میزان پروردگار مهربان عالم هستند که مردم با ارزیابی خودشان با این دو میزان، از انحراف، ضلالت، گمراهی و شقاوت در امان بمانند. واجب است سه ناحیه از وجود را با این دو معیار و میزان پروردگار ارزیابی کرد که موقعیت و جایگاهش برای انسان روشن شود. اگر به قول امام ششم علیه السلام در هر سه ناحیه سالم هستید، ثناگوی خدا باشید که به شما توفیق داد در این عمر کوتاه قلب، نفس و اعمال تان سالم مانده و اگر هر کدامش بیمار بود، وقت دارید تا نمردید، این بیمار را معالجه کنید. این سفارش معصومین علیهم السلام و سفارش امام ششم علیه السلام است.

راه ارزیابی قلب با آیات و روایات را در حد محدودی عرض کردم، اما راه ارزیابی نفس، اعمال و اعضا و جوارح باقی ماند که امکان ارزیابی این دو ناحیه و راه ارزیابی اش چیست. به این خاطر چاره‌ای نمی‌بینم، جز اینکه از هر کدام از این دو ناحیه موردی را عرض کنم. اما نفس بدون قرآن و بدون اهل بیت علیهم السلام یقیناً در چاه اماره بودن خواهد بود: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾<sup>۱</sup> با تأکید آن، با صیغه مبالغه اماره، این خبر پروردگار است. و نیز در چاه



۱. یوسف: ۵۳.

﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾<sup>۱</sup> این هم خبر پروردگار است که بدون طبیبانی مثل قرآن و روایات، نفس ناقص، سرشکسته، تیره بخت و بیچاره خواهد ماند.

### دیدگاه الهی حضرت عیسیٰ علیه السلام به مسئله شفا

وجود مبارک حضرت مسیح علیه السلام شبی در شهر ناصریه مهمان مؤمنی بود. صاحب‌خانه به حضرت عرض کرد: اجازه می‌دهید فردا صبح که می‌خواهید تشریف ببرید، بگویم مریض‌های این شهر را بیاورند تا شما در این خانه آن‌ها را شفا بدهی؟ فرمود: بگو بیاورند. صبح که حضرت مسیح علیه السلام از خانه بیرون آمد، دید ده مریض بیش‌تر داخل کوچه نیست. رو کرد به صاحب‌خانه (خیلی جالب است که پیغمبر اولوالعزم به صاحب‌خانه) گفت: اگر کل افراد سالم این شهر به این تعداد باشند، برایم تعجب‌آور است، یعنی کل مردم این شهر، الا تعدادی انگشت شمار، قلب و نفس و اعضا و جوارح‌شان آلوده و بیمار است. همیشه همین‌طور بوده. جمعیت روی کره زمین هشت میلیارد است. اگر بخواهند سالم‌های واقعی را بشمارند، چند نفر هستند؟ یقیناً یک نفر سالم صددرصد روی کره زمین زندگی می‌کند، آن هم امام دوازدهم علیه السلام است. می‌گویند ایشان دارای مقام عصمت است، پس ایشان را جزء شمردنی‌ها نیاورید. بلی، ایشان را استثنا کنیم، چند نفر سالم داریم؟

حضرت مسیح علیه السلام گفت: اگر سالم‌های این شهر به تعداد این بیمارها باشند، برایم تعجب دارد. یقیناً بدون قرآن و اهل‌بیت علیهم السلام نفس گرفتار حالت اماره و دسیسه است. امروز معالجه‌اش نکنم، در برزخ نمی‌شود معالجه‌اش کنم. در قیامت هم که نمی‌شود معالجه کرد. تمام بیماران در قیامت التماس می‌کنند که به دنیا برگردند. پنج بار التماس می‌کنند. در قرآن مجید آمده است، ولی آخرین جوایی که خدا به آنها می‌دهد (که من ترجمه نکنم) این است: «اخشئوا» آخرین جواب پروردگار. به چه می‌گویند، به چه کسی می‌گویند، به کدام جاندار می‌گویند: «اخشئوا»؟ کجا بیماری نفس، قلب و اعضا و جوارح در قیامت قابل علاج است؟ آنجا همه درها بسته است.



## معیار شیخ مرتضی زاهد رحمته الله علیه در سنجش انسان

در تهران کسی به مرحوم حاج شیخ مرتضی زاهد رحمته الله علیه گفت: مرا چگونه می بینی؟ گفت: باید ترازوی به تو بدهم که کشیده شوی، بعد داوری کنم، بگویم تو را چگونه می بینم. من که غیب نمی دانم. باید میزان و معیاری به دست تو بدهم. گفت باشد. این ارزیابی زاهد از آن شخص خیلی به درد ما می خورد؛ چون هرچه به شهرت، مقام و موقعیت انسان اضافه شود، در خطر افتادنش بیش تر است. مرحوم نراقی رحمته الله علیه روایتی نقل کردند: «هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ»<sup>۱</sup> درست است.

به او فرمود: اگر وارد جلسه ای شدی که تو را می شناسند و می دانند چه کسی هستی، می دانند آدم محترم و آبروداری، شخص محترم و آبرودار توقع احترام دارد و اینکه به او ادب کنند. اگر تو وارد مجلسی شدی، جایی برای خودت دیدی، بروی همان جا بنشین، هنوز از بین جمعیت رد نشدی، کسی روی زانو بلند شود و بگوید: چه خبرت است؟ دیگری گفت: همین جا بتمرگ! سومی گفت: بفرمایید اینجا بنشینید. با اینکه جا هست، شما هم آدم محترم و آبرودار، شرکت کنندگان در جلسه نیز شما را می شناسند، در این برخورد درونت عکس العملی نشان نداد، بلکه آرام با خود گفتی: آن بنده خدا که گفت بتمرگ، یا آن کسی که گفت چه خبر است، خوشش آمد به من بگوید، دلش خواست این طوری به من بگوید، سومی هم دلش خواست به من محبت کند. اگر برایت تفاوت نکرد و حالت به هم نخورد و وجودت موج برنداشت، داوری من در حق تو این است که آدم شده ای.

## اکثریت و اقلیت در قرآن

چند سالم در جهان هست؟ قرآن مجید که مسائل منفی حالات انسان را روی کلمه «اکثر» برده است، من دیگر نمونه هایش را نخوانم. «اکثرهم» چه، «اکثرهم» چنان «اکثرهم» چه

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۸.

وقتی به سالم‌های جهان می‌رسد؟ خیلی عجیب است. می‌فرماید: ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾<sup>۱</sup> شکر در اینجا با توجه به توضیح خود قرآن، شکر عملی، قلبی، نفسی و اعضا و جوارحی است، ولی: «قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ». این فرمان پروردگار است که آل داود، یعنی مردم! شاکر باشید، عقل، نفس، اعضا و جوارح‌تان را مستقیم بار بیاورید. بزرگان دین ما فرموده‌اند که شکر دارای سه مرحله اعتقادی، اخلاقی و عملی است.

اگر کسی جدی به سراغ کتاب خدا برود، یعنی با نیت علاج کردن، درمان شدن نفس، با دست قدرت قرآن و معنویت آن از چاه اماره در می‌آید، از حالت دسّایی بودن در می‌آید، آرام آرام وارد حالت مطمئن می‌شود، حرکت می‌کند و به حالت «راضیه مرضیه» می‌رسد.

### درخواست نفس مطمئنه از سوی امام سجاد علیه السلام

خیلی مهم است که وجود مبارک زین العابدین علیه السلام از مدینه این همه راه را طی می‌کند، در آن جاده‌ها و در آن هوای گرم، در آن طرق ناامن، خود را کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رساند، در حالی که قبر روی زمین است، علامت هم ندارد و هنوز وحشت از دشمنان حاکم است که نکند بیابند قبر را خراب کنند و هیچ کس جای قبر را نمی‌داند غیر از زین العابدین و خاندان طهارت علیهم السلام از مدینه تا نجف چقدر راه است؟ خیلی است. شاید حدود هزار و پانصد کیلومتر باشد. زین العابدین علیه السلام کنار قبر می‌ایستد. نمی‌نشیند، می‌خواهد آخرین حالت ادب و احترام را به قبر داشته باشد، نه به صاحب قبر. صاحب قبر که عندالله بود.

زار زار گریه می‌کند (این درخواست معصوم است) اشک می‌ریزد: «اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مُطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ، رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ، مُوَلَّعَةً بِذِكْرِكَ وَدُعَائِكَ، مُجِبَّةً لِّصَفْوَةِ أَوْلِيَائِكَ، مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَسَمَائِكَ، صَابِرَةً عَلَى نَزُولِ بَلَائِكَ، شَاكِرَةً لِّفَوَاضِلِ نِعْمَائِكَ، ذَاكِرَةً لِّسَوَابِغِ آلَائِكَ، مُشْتَاقَةً إِلَى فَرْحَةِ لِقَائِكَ، مُتَزَوِّدَةً التَّقْوَى لِيَوْمِ جَزَائِكَ، مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ أَوْلِيَائِكَ، مُفَارِقَةً





لِأَخْلَاقِ أَعْدَائِكَ، مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيَا بِحَمْدِكَ وَتَنَائِكَ<sup>۱</sup> اینها همه مربوط به نفس است؛ ولع برای نفس است، نه برای اعضا و جوارح بدن. «مولعة بذکرک و دعائک مُحَبًّا لصفوة اولیائک محبوبه فی ارضک و سمائک» ببینید گستره نفس را تا کجا می‌خواهد که: خدایا! نفس مرا در وضع مطمئنه و راضیه قرار بده، عاشق اولیائت، محبوب در کل عوالم بالا و زمین: «محبوبه فی ارضک و سمائک متزودة التقوی لیوم جزائک».

برادران و خواهرانی که اربعین می‌خواهید به کربلا بروید. بار قلب و روح‌تان را روی زیارت امین الله بگذارید. این زیارت را یا در حرم، اگر نشد به حرم بروید، در صحن یا در محلی که اسکان دارید، بار این دعا را با گریه بر ابی عبدالله علیه السلام مخلوط کنید. این دعا کارهای زیادی صورت می‌دهد. من پنجاه سال است با این دعا مأنوسم. کلید عجیبی است. باطن آدم را تکان می‌دهد و فیوضات الهیه را به سوی انسان سرازیر می‌کند.

### مصدق نفس مطمئنه در قرآن

«مطمئنة، راضية، مرضية» که مرضیه از بالا به پایین است و راضیه از پایین به بالا. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در نمازهایتان سوره فجر را بخوانید، به خاطر آیات آخرش: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» سفر نفس را ببینید تا کجا می‌تواند برود: «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً» وقتی نفس این سیر را پیدا کرد، آن وقت به او می‌گویند: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي» نه جنات که: «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»<sup>۲</sup> جنات بحث دیگری است. من این «جنتی» را نمی‌فهمم، مثل «بیتی» است: «أَنْ طَهَّرَ بَيْتِي»<sup>۳</sup> در هیچ آیه‌ای خدا جنت را به خودش نسبت نداده، الا در کنار نفس مطمئنه راضیه مرضیه: «وَادْخُلِي جَنَّتِي» که امام صادق علیه السلام می‌فرماید این آیه ویژه امام حسین علیه السلام نازل شده و نام دیگر سوره

۱. قسمت‌هایی از زیارت امین الله است که در مفاتیح الجنان نیز ذکر شده.

۲. بقره: ۲۵.

۳. همان: ۱۲۵.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

فجر «سورة الحسين» است. می‌فرمایند: روز عاشورا خدا به ملک الموت اجازه نداد که جان آن هفتاد و دو نفر را بگیرد؛ چون خود پروردگار هر هفتاد و دو نفر را قبض روح کرد. چه لذتی در آن قبض روح اتفاق افتاده؟ خود خدا می‌داند. ما واقعاً نمی‌دانیم.

علامه مجلسی رحمته الله نقل می‌کند: شب معراج پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرشته‌ای اعجاب‌انگیز برخورد، به جبرئیل علیه السلام هم سفر معراجش فرمود: او کیست؟ عرض کرد: ملک الموت است. حضرت کنار ملک الموت رفت و به او سلام کرد، بعد فرمود: جان کل جهانیان را تو می‌گیری؟ عرض کرد: نه. من عواملی دارم. فقط دو نفر را اجازه ندارم جان‌شان را بگیرم؛ یکی شما و دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام؛ چون خدا فرموده است جان این دو را خودم می‌گیرم. این داستان حرکت، رشد و تکامل انسان است. این آیه خیلی میدان بحث دارد: «ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ»، یعنی ای نفس مطمئنه! وجه تو روبه‌روی خداست. تو آینه‌ی انعکاس دهنده‌ی صفات اوئی. اکنون که می‌خواهی از دنیا بیرون بیایی، مستقیم رو به خودم بیا.

به امام صادق علیه السلام عرض شد: حضرت حسین علیه السلام در همین قبر کربلاست؟ امام فرمودند: او «عند ربه» است. همه که این حرف را نمی‌فهمیدند. این داستان نفس است که پرونده‌ی خیلی گسترده‌ای دارد. در قرآن مجید، از این طیب می‌شود سؤال کرد: چه کنم صاحب نفس مطمئنه، راضیه و مرضیه شوم؟ چنان اتصال پیدا کنم که وقت مردنم پروردگار بگوید: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»؟ نه جنات، بلکه جنتی؛ بهشتم. مفرد است. این جنت را نمی‌دانیم کجاست و داستانش چیست. داخل کتاب‌ها چیزهایی نوشته‌اند که: جنت لقاء، جنت رضا، جنت قرب و این‌هاست. من که خودم واقعاً نمی‌دانم این جنتی منظور چیست. تصورش نیز مشکل است، نوبت به تصدیقش نمی‌رسد. این هم دورنمایی از اینکه نفس بیمار را به این طیب الهی (قرآن کریم) ارائه کنم و بعد شروع کنم با آن کار کردن تا به این هر سه مقام برسد.

## امان از زبان

و اما اعضا و جوارح، باز به عنوان نمونه می‌گوییم، دیگر فرصت توضیح در این شب آخر نیست. این را من خودم نشستم شمردم، یعنی خودکار برداشتم و آیات قرآن مجید را در این



زمینه شمردم. به تصریح و به کنایه، دویست و هشتاد و سه آیه در قرآن فقط دربارهٔ زبان نازل شده است. برای چشم، گوش، دست و پا، شکم، عضو شهوت و... روی هم رفته در قرآن صد و پنجاه آیه ندارد، با اینکه شکم عضو خطرناکی است. شهوت بدتر است. چشم و گوش خطرناک‌اند. قدم خطرناک است. چقدر قدم‌ها امروز در همین مملکت برای نابود کردن یک بی‌گناه، ریختن آبروی یک آبرودار، ضربه زدن به آدمی که عبد خداست و مشغول زندگی است، برداشته می‌شود؟! چقدر لای انگشت‌ها قلم‌ها امضاهای ضد خدا علیه مردم می‌زنند؟! در عین حال، مجموع آیات چشم، گوش، دست، شکم، غریزهٔ جنسی و قدم به صد و پنجاه آیه نمی‌رسد. این یک ذره گوشت (زبان) چیست که دویست و هشتاد و سه آیه برایش نازل شده؟ چه خبر است؟

وجود مبارک فیض کاشانی رحمته الله علیه در تقسیمات «محجة البيضاء» که کتاب بسیار خواندنی و مفید است، یعنی اگر یک منبری بخواهد سی سال منبر بی‌تکرار برود، با یک بخش از این کتاب می‌تواند منبر بی‌تکرار برود و اگر بخواهد هشت جلدش را به منبر بکشد، تمام نمی‌شود، ولی عمر خودش تمام می‌شود. کتاب فوق العاده‌ای است. خود فیض آدم فوق العاده‌ای است. اسم یک بخش از این کتاب را «کتاب اللسان» گذاشته است، کتاب زبان. این عضو چه گستره‌ای دارد که برایش یک کتاب نوشته شده؟ می‌خواهم زبانم را با آیات قرآن میزان‌گیری کنم، چه کار کنم؟ زبان چه کار نکند؟ چند مورد از کارهایی را که باید انجام بدهد و چند مورد از کارهایی را که نباید انجام بدهد، بگویم. واقعاً واجب است انسان زبان را با قرآن میزان‌گیری کند، و الا خطرش خیلی سنگین است. آن قدر سنگین که ائمه علیهم السلام از پروردگار (در حدیث قدسی) نقل کرده‌اند که در قیامت به زبان می‌فرماید: به عزت و جلالم! تو را به عذابی معذب کنم که احدی از عالمیان را به مثل تو عذاب نخواهم کرد.<sup>۱</sup> این را فقط به زبان می‌گوید. یک بار دیگر عنایت کنید: به عزت و جلالم! تو را عذاب کنم به عذابی که احدی از جهانیان را در قیامت عذاب نکرده‌ام؛ چون یک کلمه از تو بیرون آمد، اما آبروی



یک آبرومند را تلنگر زد. یک کلمه از تو بیرون آمد، مال محترمی را به نابودی کشید. یک کلمه از تو بیرون آمد، جان محترمی را به قتل کشید. عضو خیلی عجیبی است.

## توصیه به کنترل زبان

من با تواضع و فروتنی به تمام عزیزانی که در این حوزه دارند درس می‌خوانند، به عنوان یک خادم، یک جاروکش در خانه اهل بیت علیهم‌السلام سفارش می‌کنم زبان‌تان را در حق - مخصوصاً - اهل علم کنترل کنید. کره زمین چند بار باید دور خورشید بچرخد تا یک عالمی به وجود بیاید؛ مدرس، مجتهد، خدمتگزار، زنده کننده آثار گذشتگان. چگونه به این راحتی حاضر می‌شوید آبرویش را ببرید؟ با چه دلیلی؟ این سرمایه‌ها را حفظ کنید. طلبه‌ها را حفظ کنید. من وقتی قم رفتم طلبه شوم، باید دو نفر امضا می‌کردند تا به من حجره بدهند یا نمی‌دانم کار دیگر انجام بدهند. یکی عالم بسیار بزرگواری بود که من تاکنون به کسی اسمش را نگفته‌ام. بسیار بزرگوار بود که وقتی من منبری شدم، خیلی به من محبت داشت. از تهران مرا به قم دعوت می‌کرد. نمی‌دانست من همان کسی هستم، کنارش هم نشسته بودم. تا کاغذ را به او دادم، برگشت نگاهی به من کرد و با همین لحن گفت: از مادرت قهر کرده‌ای، آمده‌ای طلبه شوی؟ برو شهرتان مرد حسابی! حالا من از تهران آمده بودم، چه ذهنیتی از حوزه و علما داشتم. در خانواده‌ام عزیز و محترم بودم، اما یک عالمی با تحقیر کامل و با چماق روحیه مرا خرد کرد. این طور با من برخورد کرد. کاغذ را از او گرفتم، بیرون آمدم و به پروردگار گفتم (شانزده هفده ساله بودم): این آقا که امضا نکرد، تو امضا کن! او امضا کرد و کارمان تا اینجا کشیده شد.

خدا عالمان را حفظ کند. این چند حادثه بسیار تلخی که در حوزه از زبان اتفاق افتاد، بخشی از آبروی ما را نزد آخوندهای مسیحی، زرتشتی و یهودی برد. نکنید، همدیگر را حفظ کنید. به هم محبت کنید. به خدمتگزاران حوزه احترام گذارده، تشویق‌شان کنید. زبان خیلی خطرناک است. این آیات قرآن برای چه کسی و برای چیست؟ خدا تنها برای پیرزن قد خمیده یا نانوائی دهات‌های آن طرف بندرعباس نازل کرده است؟



## توصیه‌های قرآن درباره استفاده از زبان

### الف) قول حسن

چند آیه را بگویم. اگر ما خود را با قرآن ارزیابی می‌کردیم یا بکنیم، این طور نمی‌شود. روزگار بسیار بدی است؛ چون یک کلمه منفی که از حوزه در می‌آید، بیست و چهار ساعت طول نمی‌کشد که در تمام کره زمین با این گوشی‌های لعنتی که داخل جیب مردم است، پخش می‌شود. سفارش این است: برادران روحانی من! پنجاه و پنج سال است منبر می‌روم. تاکنون روی منبر به کنایه هم به آبروی کسی تلنگر نزده‌ام. در تمام وضعیت‌های عجیب و غریب، ابداً به یک مرجع تقلید روی منبر توهین نکرده‌ام: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا»<sup>۱</sup> امر واجب پروردگار است.

اگر می‌خواهید در حق ناس، نه مؤمنین، نه شیعه، نه فقط مسلمان «لنناس». اگر می‌خواهید در حق مسیحی، یهودی، زرتشتی، بودایی، لائیک، مشرک و منافق، این‌ها همه جزء للناس هستند، حرف بزنید «حسناً» حرف بزنید، نیکو. سریع داوری نکنید. سریع منفی نگویید. به برادران طلبه جوانم بگویم: بد حرف زدن آدم را تاریخ می‌کند. بد حرف زدن آدم را عقب می‌اندازد.

### حکایت میرزا جواد آقا<sup>(ع)</sup> و چهل روز دور افتادن از خدا

سفارش می‌کنم گاهی به قبرستان شیخان سر قبر مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی<sup>(ع)</sup> بروید. من وقتی در قم طلبه بودم، مرتب می‌رفتم. روزی ایشان در مجلسی نشسته بود. یک نفر کت و شلواری هم در آن مجلس نبود. همه طلبه بودند. عالمی آمد غیبت کند، ایشان اصلاً نگذاشت جمله اولش را کامل کند. حاج میرزا جواد آقا از جا بلند شد، با اشک چشم به او گفت: با این کلماتی که (بی اختیار) شنیدم، چهل شبانه روز مرا از خدا دور کردی. چه جانی باید بکنم دوباره خودم را به حالت اول برگردانم. نکنید، به صلاح دین، قرآن، مرجعیت

۱. بقره: ۸۳.



و حوزه نیست. با کلنگ زبان این بنای هزار ساله شیخ طوسی رحمته الله علیه را تخریب نکنید که بخشی از آن حوزه قم شده است. نکنید، این گناه از کبیره هم آن طرف تر است: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» این یکی از وظایف زبان.

### ب) زبان دعوت کننده به خدا

دوم: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> کدام گفتار زیباتر از گفتار کسی است که وقتی شروع به حرف زدن می کند، مردم را به خدا دعوت می کند؟ کدام گفتار؟

### ج) زبان مبلغ دین

سوم: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۲</sup> زبان در مسیر تبلیغ دین، مزدش «كُفِيَ بِاللَّهِ حَسِيبًا» پای خودم است؛ چون هیچ کس نمی تواند مزد او را حساب کند. این گوشه ای از آیات زبان. چشم و گوش و... در قرآن بماند. الله اکبر از این معارف الهیه که اقیانوس بی ساحل است. چقدرش را می توان گفت؟ به ناچار باید بگویم حرفم تمام.

### عظمت اربعین

ایام اربعین چه ایام با عظمتی است! هر کس این کاروان ها و این جوان ها را می بیند، قلبش می شکند که چرا توفیق ندارد در ایام اربعین در پیاده روی شرکت کند. ائمه علیهم السلام فرموده اند اگر نمی توانی به زیارت بروی، رو به قبله بایست و به ابی عبدالله علیه السلام سلام بده، زائر حساب می شوی. ایام اربعین، دهه آخر صفر، بار بخشی از منبر را روی مصیبت های ابی عبدالله علیه السلام بگذارید و خودتان زودتر از مستمعین گریه کنید؛ چون گریه های شما اثر دیگری در مستمع

۱. فصلت: ۳۳.

۲. احزاب: ۳۹.



دارد. «کامل الزیارات» را با خودتان ببرید و مسئله گریه و زیارت را از این کتاب برای مردم بیان کنید. من این کتاب را ترجمه کرده‌ام. متأسفانه نرسید که قبل از عاشورا چاپ شود. افتاد به سه چهار ماه دیگر، ولی ایام عجیبی است. یک نفر در این عالم اربعین دارد. هیچ پیغمبر و امامی اربعین ندارد، فقط ابی عبدالله علیه السلام اربعین دارد. پایه گذارش اهل بیت علیهم السلام بودند. امام زین العابدین، زینب کبری علیها السلام و بقیه کاروان اربعین را پایه گذاری کردند.

امام حسن عسگری علیه السلام می فرمایند: مؤمن پنج علامت دارد، یکی زیارت اربعین است. جمله‌ای از حضرت زینب کبری علیها السلام بگویم که بار معنوی آن خیلی سنگین است. می فرماید: من و برادرم سی و شش و هفت سال با پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام معاصر بودیم. هر وقت پدرم می خواست برادرم را صدا کند، اگر نشسته بود، ابتدا از جا بلند می شد، حالت ادب به خود می گرفت، اسم برادرم را نمی برد، بلکه وقتی می خواست صدا کند، ایستاده و آرام به او می گفت: «الی یا ابا عبدالله» احترام می گذاشت.

در «کامل الزیارات» است: هر وقت امیرالمؤمنین، ابی عبدالله علیه السلام را می دید، می فرمود: «یا عبرة کل مؤمن» حسین من! تو باعث گریه هر مؤمنی. گریه برای ابی عبدالله علیه السلام خیلی عجیب است. امیرالمؤمنین دل خوشی دادند که شما مؤمن هستید.

### ملاک توثیق از نظر حاج آقا حسین قمی رحمته الله

مطلب دیگر هم بگویم که خیلی جالب است و شاید خیلی‌ها نشنیده باشید. مرحوم آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی رحمته الله هرگاه جایی می رفتند، برای مسجدشان پیش نماز می خواستند، دو نفر باید آن عالم را توثیق می کرد که شما برادران روحانی می دانید توثیق یعنی چه. چند متدین از تهران با آخوندی به نجف رفتند، به حاج آقا حسین گفتند ایشان را از جانب خودتان منسوب کنید که در مسجد ما نماز جماعت بخواند؛ چون پیش نماز ما مرده است. ایشان به آن روحانی فرمود: من تا با این‌ها حرف بزنم، شما برو حرم امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت بخوان، فردا بیا. به آن افراد فرمود: شما ایشان را کاملاً می شناسید؟ گفتند: عالم است دیگر. انسان خوبی

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

است. گفت: بروید فردا بیایید. دید کسی نیست آن عالم را توثیق کند، در خلوت، در اتاق هیچ کس نبود، به آن عالم گفت: من سؤال از تو می‌کنم؛ چون کسی در نجف نیست تو را توثیق کند، این سؤال مرا راست جواب بده. گفت: چشم. فرمود: محضر امیرالمؤمنین علیه السلام است. راست بگو، آیا شما برای ابی عبدالله علیه السلام گریه می‌کنی؟ گفت: بله آقا. وقتی آن افراد آمدند، حاج آقا حسین گفت: این شخص عادل است، او را برای امام جماعتی ببرید. چه نگاهی بزرگان دین ما می‌کردند؟! چگونه آبروی مردم را با یک حرف می‌بریم؟

## روضه اربعین حسینی

کاروان از شام درآمد است، من و شما با گوش دل زبان حال حضرت سکینه علیها السلام را بشنویم:

شمیم جان فضای کوی بابم	مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک	که بوی مشک و ناب عنبر آید
به گوشم عمه از گهواره گور	صدای شیرخواره اصغر آید
دمی ای ساریان اشتر نگهدار	که استقبال لیلا اکبر آید
حسین را ای صبا بر گو که از شام	به سویت زینب غم پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی	قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان	تو را از گریه کام دل برآید
در این صحرا مکن دیگر تو منزل	که ترسم شمر دون با خنجر آید

همه ما می‌دانیم شتر بلند است. ساریان‌ها شتر را می‌خوابانند تا راکب پیاده شود. زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: تا چشم این زن و بچه از دور به قبور شهدا افتاد، مثل برگ درخت خود را از روی شترها به زمین ریختند. قبر ابی عبدالله علیه السلام را بغل گرفتند. رسم است جوانی که می‌میرد، آن چیزی که به آن علاقه داشته بر سر قبرش می‌برند. بچه‌ها تا به قبر بابا رسیدند، هریک دویدند ظرف آبی از فرات برداشتند، آمدند روی قبر ابی عبدالله علیه السلام چیدند: بابا بلند شو! ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم.





الهی! ما را بپذیر. الهی! ما را از پیشگاهت محروم نکن. الهی! علم ما را علم نافع قرار بده. الهی! ما را قرآنی قرار بده. به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام تمام گذشتگان ما، از عالم و عامی و مرد و زن و واعظ و مداح و مرجع، علی الخصوص آیت الله العظمی بروجردی را امشب سر سفره امام حسین علیه السلام مهمان قرار بده. خدایا! نفرت از گناه را در ما زیاد کن. شوق به طاعت را در ما قوی کن. این کشور، این ملت، این محراب و مسجد، این ماه رمضان و محرم و صفر، این حوزه‌ها، رهبری، خدمتگزاران، همه را در پناهت از شرور زمان حفظ بفرما. خدایا! به حقیقت حضرت زینب کبری علیها السلام امام زمان علیه السلام را دعاگوی ما، زن و بچه‌ها و نسل ما قرار بده.



جلسہ دہم

آیات معیارگیری



## میزان گیری با ۳ آیه از سوره آل عمران

سه آیه از سوره مبارکه آل عمران برای شما بزرگواران، مردان و زنان باکرامت قرائت می‌کنم که هم با یاران حضرت سیدالشهدا علیه السلام تطبیق دارد و هم هر سه آیه معیار و میزانی هستند که هر مرد و زنی با دیدن ترجمه‌اش می‌تواند خود را با مطالب آیه معیارگیری کند و هر سه آیه به او نشان بدهند که آیا او در جایگاه قابل قبول پروردگار هست یا ضعف، کم و نقص دارد؟! که اگر این‌گونه باشد، می‌تواند نقص و کمبودش را جبران کند. آسان هم می‌تواند جبران کند؛ چون کارهای دینی و الهی اصلاً مشکل نیستند.

(خداوند) در قرآن مجید دو بار اعلام کرده است که من آسانی شما را می‌خواهم، لذا انجام دادن خواسته‌های او هرگز طاقت‌فرسا نیست. آن چیزی را که انسان در معرض قرار نمی‌گیرد، تکلیف ندارد و از انسان انجامش را نمی‌خواهند، لذا تمام تکالیف الهیه با قدرت و توان انسان تنظیم شده‌اند. اگر پروردگار نمازهای شبانه روز را ۶۰ رکعت اعلام می‌کرد، باز مردم می‌توانستند بخوانند، اما در ۲۴ ساعت تنها ۱۷ رکعت اعلام کرد، آن هم نه پشت سر هم، تا وقت مردم را نگیرد. اول صبح که خیلی سرحال هستند، دو رکعت. ظهر و عصر برای نجات از هیاهو و شلوغی کار و برخورد با نفس‌ها هشت رکعت است که برای بندگانش حالت تصفیه‌کنندگی داشته باشد و به آنان آرامش و امنیت بدهد و سبک‌بارشان کند. مغرب و عشا نیز همین طور.

هر یک سال نیز اگر بدن مشکلی نداشته باشد، یک ماه روزه واجب است. اگر مشکلی نداشته باشد، در عمر حج یک بار واجب است. یک سال تجارت، کاسبی و خرید و فروش می‌کند،



دخترش را شوهر می‌دهد، به پسرش زن می‌دهد، لباس و اتومبیل می‌خرد، خانه را نقاشی می‌کند، خرج دررفته، اگر هزار تومان اضافه آمد، در سوره انفال می‌فرماید که از این هزار تومان، ۲۰۰ تومانش را برای تقویت دین من بده، بقیه‌اش برای خودت. من نمی‌خواهم. هر جای خواسته‌های الهی را در ذهن مبارکتان نمونه بیاورید، می‌بینید انجامش خیلی ساده و آسان است.

### وجوب داشتن وصیت‌نامه

مثلاً کسی که ۲۰۰ میلیون تومان ثروت دارد و از دنیا می‌رود، اگر دو خط وصیت کند، دو خط نه، یک خط. وصیت عمر را زیاد می‌کند. بعضی‌ها می‌گویند: «اگر کسی وصیت کند، زودتر می‌میرد.» من ۴۰ سال است وصیتم آماده است، هنوز نمرده‌ام و هستم. بعضی‌ها می‌گویند: «هر کس به سراغ امور مرگ برود، عمرش کوتاه می‌شود.» من چند سال است قبر خودم را کنده و خودم به وصیتم عمل کرده‌ام، یعنی بعد از مردنم، بازماندگانم نه در ادارات کاری دارند، نه بین خودشان. به عمر اضافه می‌شود. این دروغ‌ها نباید ما را از انجام احکام خدا باز دارند. اولیای الهی که با بعضی‌هایشان رفیق و همسفر بوده‌ام، همان شب اول در مشهد، اصفهان، همدان یا جاهای دیگر، اگر دو نفر بودیم، داخل یک اتاق می‌خوابیدیم، به من می‌گفت: وقتی صبح بیدار شدی، اگر دیدی من مردم، نگران نباش! کفنم داخل ساک است و وصیتم هم داخل جیب ساک. فقط به خانواده‌ام خبر بده، اگر اجازه بدهند، جنازه‌ام را همین‌جا دفن کن؛ چون زمین تهران و مشهد و همدان و سمنان چه فرقی می‌کند؟ ملاک اعمال من است. این‌ها همراه آن‌ها بود: کفن و وصیت‌نامه. بعضی از کارهای وصیت‌شان را نیز انجام داده بودند. این طور می‌مردند؛ نه به خدا بدهکار بودند و نه به خلق خدا.

### حکایت پیرمرد و آمادگی برای مرگ

شهری مرا برای منبر دعوت کردند. دعوت‌کننده مغازه‌داری وزین، باوقار و وابسته به حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود. منطقه‌ای کشاورزی که نسبت به تهران دور بود. روزها که داخل خانه او بودم، کار می‌کردم، می‌نوشتیم، مطلب جمع‌آوری و حفظ می‌کردم، اما می‌دیدم این آقای که



مرا دعوت کرده، از صبح که می‌رود، تا نماز ظهر، سه بار به خانه می‌آید و می‌رود. نمی‌دانستم چه کار دارد، فقط داخل آن اتاقی که نشسته بودم، از پنجره پیدا بود که می‌آید، بعد هم می‌رود. چند روز که گذشت، روزی به او گفتم: شما که به بازار می‌روی، چطور روزی سه بار بر می‌گردی؟ گفت: داخل این اتاق کنار شما، پدر من افتاده، سه سال است بدن، زانو و ساق پایش خشک شده است. درد ندارد، ولی این سه سال نمی‌تواند موقع خواب دراز بکشد. شب‌ها نشسته می‌خوابد. من روزی چند بار می‌آیم تا اگر کاری دارد، انجام بدهم. علاوه بر این، من می‌دانم پدر و مادر از دیدن اولاد شاد می‌شوند. می‌خواهم با شاد شدن دلش، خدا از من راضی شود.

گفتم: می‌شود پدرت را ببینم؟ گفت: بله. او را آماده می‌کنم، بعد می‌روم. شما برو با او تنها بنشین! رفت، من هم کنار بستر پدرش رفتم، نشستیم. خیلی شاد بود. به او گفتم: پدر! کاری نداری؟ گفت: نه. مزه مزه کردم که بگویم یا نگویم، گفتم: وصیتی داری؟ گفت: نه. گفتم: نمی‌خواهی بنویسی؟ گفت: نه، نمی‌خواهم بنویسم. گفتم: چرا نمی‌خواهی بنویسی؟ این را که قرآن فرموده: ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾<sup>۱</sup> این متن قرآن است. نمی‌خواهی بنویسی؟ گفت: نه. خیلی با شجاعت گفتم: چرا؟ گفت: آنچه خدا در قرآن گفته به پسر و دختر بده، من چون کشاورزم، زمین دارم، مطابق قرآن مجید به پسران و دخترهایم ارث‌شان را داده‌ام. دو پسر داشت و سه دختر. گفت: ارث آن‌ها را داده‌ام. هر پنج فرزندم را جمع کردم، گفتم: اجازه می‌دهید ثلث اموال خودم را جدا کنم، برای خودم بردارم؟ چون یک حق است. پروردگار به شخص زنده می‌گوید: هنگام وصیت، اضافه‌تر از ثلث حق نداری وصیت کنی. ثلث اموال برای خودت، دوسوم نیز برای وارثانت.

گفت: مال آن‌ها را پرداخت کردم، بعد گفتم که ثلث اموال خودم را جدا بکنم؟ گفتند: بکن! گفتم: ارث من که خانه و زمین زراعتی است، شما بیایید از جیب خود به اندازه ثلث اموال پول به من بدهید. گفتند چشم و پول دادند. کل این مسجدی که منبر می‌روی، از ثلث مال خودم ساخته‌ام و اکنون یک ریال هم ندارم. سهم پسر و دختر را هم داده‌ام، تمام. این

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

جمله‌اش مهم است، گفت: من نه به پروردگار بدهکارم (نه به کسی)، روی حساب صافی و پاکی‌اش می‌گفت، و الا اگر اهل دقت در مسائل الهی بود، می‌گفت من با تمام وجود و تا ابد به خدا بدهکارم، زورم هم نمی‌رسد بدهی‌ام را بدهم. بدهی‌ام یک نماز کامل است. قدرت نداشتم بخوانم. بدهی من چیست و چیست، اما به مقداری که زورم می‌رسیده، بدهی‌ام را داده‌ام و یک ریال به پروردگار و مردم این شهر بدهکار نیستم، اما سه سال است روی این تشک نشسته، رو به قبله، چشمم به در این اتاق است که رفیق عشقی من چه وقتی از در وارد می‌شود! خوب دقت می‌فرمایید؟ سه سال است دو چشمم به این در است.

خیلی مهم است کسی این قدر آرام، نترس و راحت باشد. این آرامی، تترسی و راحتی برای این است که یک عمر خودش را با قرآن و روایات میزان گرفته و درست زندگی کرده است. همین است و هیچ چیز دیگری نیست. گفت: سه سال است چشمم به این در است که رفیق عشقی من چه وقتی می‌آید، دلم برایش تنگ شده است. او را ببینم، کیف می‌کنم. گفتم: رفیق عشقی شما چه کسی است؟ پیغام بده بیاید. گفت: با پیغام کار درست نمی‌شود. خودش باید بیاید. گفتم: او کیست؟ گفت: ملک الموت. چشمم به این در خشک شد، ملک الموت کی می‌آید؟

## کیفیت حضور ملک الموت بر سر مؤمن و کافر

فکر می‌کنید ملک الموت بر سر این طور افراد چگونه می‌آید؟ این را از امام صادق علیه السلام نقل کنم که با چه شکل و کیفیتی می‌آید. این روایت کجاست؟ کتاب پرقیمت و بارزش «شافی» نوشته وجود مبارک ملامحسن فیض کاشانی رحمته الله که اگر کتاب‌هایش را به سبک امروز بخوانند چاپ کنند، بالغ بر ۵۰۰ جلد می‌شود. این‌ها را به تنهایی ۵۰۰ سال پیش، گوشه شهر کاشان، در گرمای پنجاه درجه، با قلم و مرکب و بادبز، در خانه‌های کاه‌گلی نوشته است. به هر طلبه، عالم، منبری، مدرس و مرجع تقلیدی بگویید فیض کاشانی کیست و جایگاهش چیست؟ می‌گوید: روی سر ماست. این جایگاه فیض رحمته الله است.

ایشان از قول امام صادق علیه السلام نوشته است که حضرت می‌فرمایند: حضرت ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید و دومین پیغمبر اولوالعزم پروردگار و پدر همه پیغمبران بعد از خودش، جایی





نشسته بود، دید ملک الموت آمد. به او گفت: برای بردنم آمده‌ای؟ گفت: نه، برای دیدنت آمده‌ام. فقط برای دیدن حضرت ابراهیم علیه السلام می‌رود؟ نه.<sup>۱</sup>

### حکایتی از آقازاده آیت‌الله خوانساری رحمته الله علیه

آیت‌الله العظمی حاج سید احمد خوانساری رحمته الله علیه در تهران بود. (من با ایشان خیلی محشور بودم. عاشقش بودم. با خط خودشان برای کسی چیزی نمی‌نوشتند، ولی اجازه علمی روایتی در کاغذ A4 با خط خودشان به من دادند که مفصل است) من به خانه ایشان می‌رفتم. پای منبرم می‌آمد، با اینکه اعتقاد داشتیم اعلم علمای شیعه بود. کسی به آیت‌الله العظمی اراکی رحمته الله علیه گفته بود: من می‌توانم خمسم را به آیت‌الله خوانساری بدهم؟ ایشان از کوره در رفته بود؛ چون برای دین زود از کوره در می‌رفت، گفت: مرد حسابی! من در عصمت این بزرگوار شک دارم، تو می‌گویی می‌توانم خمسم را به او بدهم؟ آقازاده ایشان می‌گفت: یک هفته مانده به رحلتش از بیرون اتاق شنیدم صدای گفتگو می‌آید، با خودم گفتم: خدایا! کسی زنگ نزد من در را باز کنم، پس چه کسی به دیدن پدرم آمده است؟ صدای حرف زدن کیست؟ ایستادم تا سخن گفتن تمام شد. در زدم، فرمود: داخل بیا!

ایشان کسی بود (من نماز صبحم را بلند نمی‌شوم بخوانم، اما ایشان) روز از دنیا رفتنش که ۹۸ ساله بود، از هفت سالگی نمازهای واجبش را خوانده بود. تا نود سالگی غیر از نمازهایی که خوانده بود، تمام نمازهای دوره عمرش را مجدد قضا کرده بود، می‌گفت: می‌ترسم نمازهایم عیب داشته باشند و قبول نشوند. دوباره ۹۰ سال را قضا کرد. این‌ها عبدالله و عبادالله بودند. گفت: آرام در زدم، به داخل رفتم، دیدم هیچ کس نیست و ایشان روی بستر افتاده است. گفتم: کسی خدمت‌تان بود؟ گفت: بله. گفتم: ۷-۸ دقیقه صحبت‌تان طول کشید. فرمود: بله. پرسیدم: چه کسی بود؟ فرمودند: ملک الموت. وقتی کنارم آمد، پرسیدم آمدی مرا ببیری؟ گفت: نه. هفته دیگر همین روز می‌آیم شما را می‌برم. به عیادت شما آمده‌ام.

۱. بحار الانوار، ج ۶ ص ۱۵۲.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

آفازاده‌اش می‌گفت: حدود ۳۵ ساعت مانده به رحلتش دیگر با کسی حرف نزد و ۱۲ هزار بار «لا اله الا الله» گفت تا از دنیا رفت. چه عیبی دارد انسان وصیت کند؟ چه عیبی دارد ثلث اموال خود را خودش خرج خودش کند؟ چه عیبی دارد انسان کاری کند که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند ملک الموت چگونه بیاید؟

حضرت ابراهیم علیه السلام به ملک الموت فرمود: برای بردن من نیامده‌ای؟ گفت: نه، برای دیدنت آمده‌ام. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: وقتی بر سر مردم دنیا می‌آیی، به چهره اصلی خودت می‌آیی؟ گفت: نه. من بر اساس اعمال و روحیات مردم شکل می‌گیرم. فرمود: بالای سر کافر، مشرک، منافق، بی‌دین، لائیک، ظالم، دزد و آلوده به گناهان کبیره که توبه نکرده، به چه شکلی می‌آیی؟ گفت: شما (دومین پیغمبر اولوالعزم، قهرمان توحید، بت‌شکن، پدر انبیای بعد از خود) یک لحظه نیز طاقت دیدن آن شکل مرا نداری. من آن شکلم را نشانت نمی‌دهم. حضرت اصرار کرد، گفت: اکنون که اصرار می‌کنی، پس صورتت را برگردان تا من به آن شکل دربیایم؛ چون ملائکه این قدرت را دارند «یتشکل باشکال مختلفة» در روایات آمده است که هرگاه جبرئیل علیه السلام خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمد، به شکل «دحیة کلیبی» درمی‌آمد؛ جوان بادب و آراسته.

گفت: صورتت را برگردان تا به آن شکل درآیم. حضرت ابراهیم علیه السلام صورتش را برگرداند، ملک الموت به آن چهره درآمد. تا نگاه کرد، ناله‌ای کشید و غش کرد. وقتی به هوش آمد، ملک الموت دیگر آن شکل را رد کرده بود. حضرت فرمود: بالای سر مؤمن به چه شکلی می‌آیی؟ گفت: باز هم صورتت را برگردان، بعد نگاه کن! وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام ملک الموت را به آن شکل نگاه کرد (امام صادق علیه السلام می‌فرمایند) به ملک الموت گفت: برای کافر، مشرک و منافق دیدن آن شکل تو بس است؛ چرا دیگر آن‌ها را به جهنم می‌برند؟ یا چرا مؤمن را چرا به بهشت می‌برند؟ همین دیدن تو بس‌شان است؛ چون دیدن آن چهره تو تمام لذت‌ها و کامروایی‌ها را برایشان دارد. برای چه دیگر بهشت بروند؟



این اول کار است. اول کار، غیر از برزخ و قیامت است. این اول کار است که چه می‌بینم. آن کسی که خودش را با کتاب خدا و روایات میزان گرفته، خوش به حال اول و وسط آخر کارش، خوش به حال قیامت، عاقبت و نهایت کارش.

### سه آیه در معیارگیری (۱۵ الی ۱۷ آل عمران)

اما سه آیه را عنایت کنید! عجب آیاتی است! عجب معیاری برای رسیدن به تمام درهای سعادت است: «لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ»<sup>۱</sup> که البته من این «لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا» را می‌فهمم، بقیه سه آیه را نیز می‌فهمم. در تفسیرم نیز کاملاً این سه آیه را در صفحات زیادی توضیح داده‌ام، اما یک کلمه در این سه آیه را نمی‌فهمم: «عِنْدَ رَبِّهِمْ» این عندیت را متوجه نمی‌شوم. فهمیدنش خیلی سخت است که کسی با پروردگار عالم به مقام عندیت برسد. نمی‌دانم یعنی چه. برای کسانی که در دنیا مواظب خودشان بودند که دامن‌شان به گناهان کبیره، اصرار بر گناهان صغیره، فرهنگ‌های ضد الهی که هرچند رنگ علمی داشته باشند، آلوده نشود، چه خواهد بود؟ سه چیز: «جَنَّاتٌ» نه یک بهشت. جَنَّات، یعنی کسی که مواظب خودش بوده تا دامنش آلوده به امور ضد خدا نشود، هشت بهشت را بخواهد بگردد، آزاد است: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» بهشت‌های ابدی: «وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» همسرانی که از هر جهت، در ظاهر و باطن پاکیزه و پاک هستند. این مزد دوم‌شان: «وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ» اینکه قلب‌شان احساس حقیقی می‌کند که خدا از آنان راضی است که در جایی دیگر می‌فرماید این احساس از بهشت، مزد بزرگ‌تری است که وقت ندارم توضیح دهم. لذت قلبی، غیر از لذت جسمی است. بحث مفصلی دارد.

آخر آیه نیز می‌فرماید: «وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ» من نسبت به بندگان واقعی خودم آگاهی کامل دارم. به بندگان غیرواقعی اش آگاهی ندارد؟ نه، معنی آن این نیست. معنی اش این است

۱. آل عمران: ۱۵.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

که به آن‌ها محل نمی‌گذارد، نه اینکه آگاهی ندارد، یعنی آن‌ها از چشم خدا افتاده‌اند، ولی این‌ها در معرض توجه، عنایت، لطف و آگاهی من هستند.

بعد در آیه دوم خود پروردگار عباد را توضیح می‌دهد: ﴿الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا﴾<sup>۱</sup> آن‌هایی که به من صادقانه اعلام می‌کنند: خدایا! ما دل در گرو تو داریم. این ترجمه‌ای که می‌کنم، برای حضرت رضاء علیه السلام است: خدایا! دل ما فقط به تو گره دارد. پول، خانه، زن و بچه هم داریم، اما دل ما به آن‌ها گره نخورده است. اگر دیدیم پول صلاح ما نیست، آن را کنار می‌گذاریم. اگر دیدم همسر صالحه نیست، کنارش می‌زنم. به هیچ چیز گره نخورده‌ام، فقط به تو: ﴿رَبَّنَا إِنَّا أَمْنَا﴾ کسانی که من نسبت به آن‌ها بصیر هستم، با این اعلام قلب‌شان دو درخواست نیز از من دارند: درخواست اول‌شان: «فَاغْفِرْ لَنَا» خدایا! ما در پرونده خود گناهی داریم، ما را خجالت‌زده نکن و آن‌ها را پاک کن؛ ببخش؛ چشم‌پوشی کن! من هم پاک می‌کنم؛ چون رفیق، دوست و عاشق من هستند. برای چه اشتباه‌شان را از داخل پرونده‌شان پاک نکنم؟ این یک خواسته‌شان است.

خواسته دوم: «وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» خدایا! سر و کار ما را با جهنم نینداز! من هم نمی‌اندازم و خواسته بندهام را قبول می‌کنم. وقتی می‌گویند مرا به جهنم نبر، می‌گویم: نمی‌برم. می‌گوید: گناهان مرا بیامرز، می‌آمرزم؛ چرا نیامرزم؟ مگر گناه تو بدتر از گناه حُر است؟ او ۷۲ نفر را پیاده کرد و به گرگان بیابان سپرد تا همه شهید شدند. مگر کار حُر نبود؟ چه کسی آن‌ها را به دست گرگ‌ها داد؟ مگر من او را نبخشیدم؟ مگر پاکش نکردم؟ قبولش نکردم؟ من که در تاریخ نمونه دارم. از من دلسرد نباش! حُر هم آمد سؤال کرد: یا ابا عبدالله! راهی برای توبه من هست؟ چون فهمید گناهِش چقدر سنگین است. امام جواب این جمله را نداد. نفرمود راهی هست. نفرمود اکنون که آمده‌ای، بیا! چون توبه کردی، قبول است، نه، اصلاً. امام این طور او را متوجه کرد که وقتی تو از بین لشکر عمر سعد نیت کردی بیایی، تمام گناهانت را همانجا بخشیدند و اکنون که رسیده‌ای: «ارفع



رأسک<sup>۱</sup> سرت را از خجالت پایین نگیر. اینجا جای سر پایین گرفتن نیست. کنار حسین علیه السلام جای سربلندی است، نه سربه‌زیری. بله که می‌آموزم. چه کسی می‌گوید من گناه بندهام را نمی‌آموزم و نمی‌بخشم؟ این آیه دوم بود.

### پنج ویژگی عبادالله

اما آیه سوم، برای بندگان خوبش اوصافی می‌گوید که من فقط پنج وصف را می‌شمارم، بعداً خودتان در تفاسیر قرآن توضیحش را ببینید. این بندگان من که اهل تقوا، ایمان و درخواست آموزش هستند، این پنج ویژگی را دارند: **«الصَّابِرِينَ»**<sup>۲</sup> در مقابل حوادث خود را از افتادن در برنامه‌های غیر من‌بازمی‌دارند. با مشکل اقتصادی، با دیدن داغ، با نچرخیدن کسب و کار و... بی‌دین نمی‌شوند، صابرین تا آخر با من می‌ایستند.

دوم: **«وَالصَّادِقِينَ»** این عباد من در باطن و ظاهرشان روراست و صادق هستند. به قول لات‌های تهران «راست و حسینی» اند. دورو نیستند. عباد من یکی هستند؛ باطن یک طور نیست، ظاهر یک طور دیگر. یک واحد و یک حقیقت هستند.

سوم: **«وَالْقَانِتِينَ»** مشتاقانه و باخلوص مرا عبادت می‌کنند. چهارم: **«وَالْمُنْفِقِينَ»** بندگانم کم دارند یا زیاد، مهم نیست. دست به جیب و اهل هزینه کردن پول در راه خدا، مسجد، علم و امام حسین علیه السلام هستند. کاری ندارند که کم دارند یا زیاد.

امروز خانواده‌ای را در راه کربلا نشان می‌دادند، دو نفر بودند؛ مادر پیر و جوانی ۲۷-۲۸ ساله کور. یک مشت هیزم از داخل بیابان‌ها جمع کرده، آهن روی هیزم انداخته بودند، مادر خمیر می‌کرد، ده‌تا ده‌تا نان روی آهن می‌پخت و داخل سبد می‌گذاشت، این جوان کور برمی‌داشت کنار جاده می‌برد، سبد را نگهداشته بود، ماشین‌ها و موتوری‌ها که رد می‌شدند،

۱. قتل الحسین علیه السلام از مدینه تا مدینه، سید محمدجواد ذهنی تهرانی، کانون انتشارات پیام حق، چاپ اول،

بهار ۱۳۷۹، صص ۴۵۶ - ۴۶۰

۲. همان: ۱۷.

## عباد خدا در محک ترازوی الهی

بردارند. گاهی می‌دید هیچ کس نمی‌ایستد، با دستش اشاره می‌کرد که بیایند بردارند. این قدر از دستش می‌رسد هزینه کند و می‌کند «وَالْمُنْفِقِينَ».

پنجم: «وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» این مطلب خیلی مهم است. آن قدر بندگان من باحال هستند و همت دارند که سحر، ولو ده دقیقه، قبل از نماز صبح بلند می‌شوند، از پروردگار طلب مغفرت می‌کنند. اگر بلند نشود نماز شب بخواند، یک ربع ده دقیقه به اذان، در رختخوابش غلتی می‌زند، اشک می‌ریزد، می‌گوید: خدایا! مرا ببخش. این پنج علامت از علائم عباد من است. چقدر زیبا می‌توانیم خود را با این سه آیه میزان‌گیری کنیم که اگر در ما هست، خوش به حال‌مان، اما اگر نیست، هنوز که نمرده‌ایم و وقت داریم، فراهم کنیم.

## برکات جلسه روضه بر ابی عبدالله علیه السلام

بارک الله به شما مردم! به من می‌گفتند موقعیت خوبی نیست دهه دوم برای سمنان وعده می‌دهید، گفتم: چرا؟ گفتند: چون بیشتر مردم کربلا هستند. گفتم: همه شهر که کربلا نیستند. امام حسین علیه السلام عاشقان فراوانی دارد که نتوانسته‌اند به کربلا بروند، می‌آیند در جلساتش یک ساعت می‌نشینند. نمی‌گویم یک ساعت تحمل می‌کنند، اصلاً جای تحمل نیست. کیف می‌کنند، لذت می‌برند. شما مردان و زنان می‌دانید که با آباد نگهداشتن این جلسات، چطور دل حضرت زهرا علیه السلام را خوش می‌کنید؟ می‌دانید پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را چطور به نفع خودتان دعاکننده قرار داده‌اید؟ وقت نیست روایاتش را بخوانم، ولی اگر کتاب باعظمت «کامل الزیارات» را که نمونه ندارد، قرن چهارم نوشته شده، ۹۰ درصدش درباره گریه و زیارت ابی عبدالله علیه السلام است که من در ۷۰۰ صفحه ترجمه کرده‌ام، کمی دیر شده، نمی‌دانم، می‌گویند یکی دو ماه دیگر از چاپ درمی‌آید، دریابید، اگر بگیرید، ببینید مسئله زیارت، گریه، تشکیل جلسه برای ابی عبدالله علیه السلام. ائمه علیهم السلام بعد از امام زین العابدین علیه السلام، مخصوصاً محرم، در خانه جلسه می‌گرفتند. این جلسات را در شهر، مساجد، داخل خانه‌ها، حسینیه‌ها و... تقویت کنید! همین‌ها دین را نگه می‌دارد و نسل به نسل، دست به دست می‌گرداند. دشمن یک نفر هم که



داخل این جلسات نیاید، قند در دلش آب می‌شود، ولی وقتی فیلم این جلسات را می‌بیند، واقعاً از پا درمی‌آید.

یکی از شبکه‌های ماهواره‌ای فیلم یکی از جلسات مرا گرفته بود، من هم دیدم، البته من ماهواره ندارم، نشانم دادند. آن کسی که سخنگوی ماهواره بود، کارد به او می‌زدی، خونس در نمی‌آمد. آخرش هم آن آخوند ماهواره فتوای قتل مرا داد که واجب القتل است، یعنی این جلسات تیر عجیبی به قلب دشمن است و این اربعین، بالای ۲۰ میلیون نفر، از ۲۰ میلیون بمب برای اسرائیل و آمریکا سخت‌تر، سنگین‌تر و کشنده‌تر است.

برادران! در سمنان هرچه می‌توانید جلسات ابی عبدالله علیه السلام، گریه و خرج کردن برایش را تقویت کنید. اگر نداری، یک کیلو قند بده همسرت بشکند، داخل پلاستیک بریز، بیاور در جلسه پخش کن. نمی‌گویم جلسات ابی عبدالله علیه السلام احتیاج به کمک ما دارد. نداری، دو سیر چای بخر، ببر. این‌ها خیلی کار می‌کند. این جلسات خیلی مهم است. از اینکه دشمن حکم قتل مرا بدهد، نه اینکه ناراحت نیستم، بلکه خیلی هم خوشحالم. هشت سال جبهه بودم. بیش از دو هزار گلوله رو به من آمد و دو متری من از این طرفی شد. آنجا نشد (شهید شوم) خدا نمی‌خواست، ولی اگر در این مسیر خدا خواسته باشد که روی چشم من است. چه مرگی بالاتر از شهادت در راه جلسات ابی عبدالله علیه السلام? به نظر من هفته‌ای یک روز، نیم ساعت داخل خانه‌ها یک روحانی پاک و پاکیزه بیاورید، بگویند ذکر مصیبت بخوان! یا برو داخل خانه‌هایی که اسم و گریه بر ابی عبدالله علیه السلام برپاست، به زن و بچه نور می‌تابد، اثر دارد.

عالم آرا خودنمایی می‌کند	یا حسین است و خدایی می‌کند
رحمت بی‌منتهای لایزال	از حسینش مقتدایی می‌کند
خون حق و خوی حق و روی حق	کی ز خون او جدایی می‌کند
این حسین است کز برایش جبرئیل	وحی را نغمه سرایی می‌کند
این حسین است کز غبار خاک او	حور جنت توتیایی می‌کند
این حسین است کز پی تعظیم او	عرش قامت را دوتایی می‌کند
کشتی ایمان ز طوفان ایمن است	تا حسینش ناخدایی می‌کند

## روضه رسیدن اسرا به کربلا

قبلاً تهران رسم بود، نمی‌دانم سمنان هم رسم است یا نه؛ هرگاه از خانواده‌ای عزیزی از دنیا می‌رفت، شب هفتش چند اتوبوس کرایه می‌کردند، همه را داخل آن اتوبوسی که داغ‌دیده‌ها می‌نشستند، سوار می‌کردند؛ خواهر، مادر، عمه، دختر. دو سه نفر را جلو می‌نشاندند، می‌گفتند: وقتی به قبرستان رسیدیم، شما جلوی در بایستید تا این‌ها خودشان را به بیرون پرت نکنند. زیر بغل زن‌ها و دخترها را بگیرید، آنان را آرام پیاده کنید.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرمایند: ما هنوز به قبرها نرسیده بودیم که زنان و دختران و بچه‌های ما از بالای محمل‌ها، وقتی از دور چشم‌شان به قبرها افتاد، نگذاشتند شترها را بخوابانند، مثل برگ درخت خود را از روی محمل‌ها به زمین انداختند، اول همه بر سر قبر ابی عبدالله علیه السلام آمدند، اما بچه‌ها دوان دوان کنار فرات رفتند، یکی یک ظرف آب پر کردند، آمدند روی قبر ابی عبدالله علیه السلام چیدند، گفتند: بابا! بلند شو بین آب آزاد شده است. ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم.

این مجلس یک روضه‌خوان می‌خواهد؛ ام کلثوم علیها السلام بلند شد: خواهران! دختران! زنان! چهل روز قبل همین‌جا بود که دو دست قمر بنی‌هاشم علیه السلام را جدا کردند. چهل روز قبل همین‌جا بود که بدن علی‌اکبر علیه السلام را ایرباً ایرباً کردند. ۴۰ روز قبل اینجا بود که با تیر سه‌شعبه گلوی طفل ما را هدف قرار دادند. ۴۰ روز قبل همین‌جا بود که همگی دیدیم، شمر روی سینه ابی عبدالله علیه السلام نشست. ۴۰ روز قبل همین‌جا بود که سر بریده عزیزان ما را به نیزه زدند. ۴۰ روز قبل اینجا لشکر با اسب به روی بدن‌های عزیزان ما تاختند.

اللهم احینا حیاة محمد وآل محمد، و امتنا ممات محمد وآل محمد، و لا تفرق بیننا و بین محمد وآل محمد، واجعلنا من انصار محمد وآل محمد، وارزقنا فی الدنیا زیارة محمد وآل محمد، و فی الآخرة شفاعة محمد وآل محمد علیهم السلام.

